

الحق سبحانه و تعالی که درین ایام پیر انصاف از رشاد انقض و سره وجود گوهر کن فکان شهودا سوده الحقیقین الکلی  
سلسله السالکین العظام امام الواصلین تلج المعاینین کاشف اسرار لطیفه لوفت  
اسرار حقیقت عامی شریع یمین رکن کبریا بن بنین ناشانوار ارشاد و هدایتی انار بیدار و صلوات  
عجبت بسیار باده جلال یارانش باده الوافقه ناو سینه حضرت پید شاه العجین احمد نور الملقب  
به بابا خراسانی و بر کاتبه اجرت سیما فاضله طاهره ابدا این بیدیه ضعیفه و تحفه ضعیفه رسالک و کار فاعنی

سبح العز في الصلاة

حسب فرمایش این وصف حقیقی معقول و منقول کاشف ذوق و ذوق اصول شریف است  
مصدر بركات شریعت عز صاحب القوة القدسیة و النفس الزکیة فاضل بینین ابره قلیین  
ذو الباع الطویل حیرت مقام غریب طعام عالم المعنی فاضل نویدی - علامه طلیس فیهانینیل زید الاؤل  
والاخر صاحب الکمالات و المعانی خراب سولانا مولوی محمد عبدالمقتدر صاحب سلطین الرسول قادی  
بدایونی مد ظله العالی بالیا و العالی باسنتهم مشی محمد افغانان صاحب کهنوی ملک و متهم

٩٠



صفحه	مضمون
۵۷	روزن قلب بخواب و بیدار شدن و بیدار شدن و بیدار شدن
۵۷	تقسیم نفس
۵۷	فرق قلوب و کلوبین
۵۷	صورت سر و بدن و جبهه
۵۷	فرق کامل و کمال
۵۷	بابت خواب
۵۸	ساکلان راه بعضی کلمات و بعضی بعضی کلمات و بعضی بعضی کلمات
۶۰	تذکره اهل سکر و اهل محو و فراس
۶۰	کسی که کمال محو و کمال کلمات اهل سکر و کمال کلمات و کمال کلمات
۶۱	اقوال صوفیه در عوالم تنگه
۶۱	عدم صدق بوجود که محو و مفهومات باشد و سایر واجب تعالی
۶۲	سبب وجود و حال
۶۲	تولید فنا و بقا
۶۰	تقسیم اهل واصل و سواد بنیاد کرام
۶۲	دلالت چهار قسم است
۶۲	اولیاد و اولیا
۶۵	گرامت جبین و روانست
۶۶	الولاية علی شین
۶۶	نسبت اویسی
۶۷	رساله عمل و عمل
۶۷	و حال بعد طعام
۶۸	طریقه نماز متبذ
۶۸	ترکیب کشایش زرق
۶۹	ترکیب زرق و مقفوت
۶۹	نماز چاشت
۶۹	نماز صبح
۵۷	تقسیم قلوب در عبادات
۵۷	شرح غایت اولیا از فرق عوالم تنگه
۵۷	طریق انقباض و انقباض و انقباض
۵۷	وضع و تصور و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات
۵۷	شیخین بانی و پرورش کننده شجر نبوت
۵۷	توضیح مقام ترقی و منزل
۵۷	نگار و الی که چه فی الحال حق است و کلمات و کلمات
۵۷	اصل الاسرار و دین راه برزخ شیخ است
۵۷	محقق عالم ترین
۵۷	آدمی را تسبیح و چهار حیات باشد
۵۷	حکایت نشو و نما
۵۷	تقسیم نسبت
۵۷	صدق طلب طالب را محروم ندارد
۵۷	روح چیست
۵۷	انسان عالم صغیر و ماسو ای آن عالم کبیر
۵۷	عنین صفات باری تعالی
۵۷	انسان راه وقت بلوغ ستار و میرسد
۵۷	در هر زمان غوثی سرور دوره خود میباشد
۵۷	الولاية افضل من النبوة
۵۷	الغیر و البطلان و حالان شریفان
۵۷	روح یا ربینا و چشم سرور و دنیا
۵۷	سراج حمیدی در لفظ صافی ماست
۵۷	سخن ابلت استماع سماع
۵۷	مرتبه دلالت کفوف و مرتبه دیگر نیست
۵۷	ولی را اخلاص حال خود فرض است
۵۷	تقسیم حضور قلب در عبادات

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۹۹	دو گانه از سوز	۸۲	طریق مقامات طلب درین راه
۹۹	و ظایف عشاق	۸۲	فایده از وصایای مبارک قابل لحاظ و باید داشت
۹۰	و نسیفه و قسوت خواب	۸۳	شغل و ویم که از اسرار خاندان است
۹۰	و ذکر حق چهار رزنی و ذکر سندی	۸۳	حکمت در تقسیم اسرار خاندان
۹۱	و التزام بی اسم بهجات این راه است	۸۳	حکمت عطای خلافت بینه انتظار تکمیل
۹۱	و ذکر چند انگه دیگران چون گویند	۸۶	طریق اخذ فیضان از ازارات
۹۱	و ریاضت اعمال است	۸۶	طریق شناخت تغذیب و تقسیم
۹۱	مقامات دولت و لغزش این راه	۸۶	انفجار حال سیت و اظهار حال سیت مبتدع
۹۲	بر کشف خود و خود را اعتبار کند و نکست را مطلع سازد	۸۶	انوار می که از انوار کار و اشتیاق پیدا میشوند
۹۲	مقدار خوردن طعام	۸۸	اختلاف حالات وجود
۹۳	خوف سوز فائمه	۸۹	تأکید تحصیل علوم دینی و توقفت رنج و زوجه
۹۳	و طلب انسان وقت بلوغ و شیطان مستقر میشود	۹۰	آداب مقابر علمای اولیا
۹۳	طریق وصول بیرون از شماراند	۹۰	انفجار حال خود و هر سالک این راه
۹۵	تغییر اوقات شها رزنی	۹۲	بیان حالت پیمان
۹۶	طریق فائمه حضرت شوره	۹۲	وسوسه و بهتان
۹۶	و بیخ صیغره	۹۲	حقایق راه سلوک
۹۶	و بیخ کبیر	۹۳	اگر از ذکر حالت پیدا نماید نفور نه گردد
۹۶	و اودا و خسته	۹۳	نماز و دعا و تکیه که داخل ذکر و شغل است
۹۸	اشغال حسنه	۹۳	مقامات ضرب ذکر
۹۹	طریق تربیت و طالب نمودن	۹۳	مرازا ذکر و شغل و مراقبه
۸۰	اگر کسی بجای دیگر میرد یا بشد و میرد یا نکند	۹۳	آداب سالک و دانه گزیده است
۸۰	صدمه از تجدید سبیت	۹۶	مراتب فنا
۸۱	مردان با مردان بیخ دیگر و با شیخ دیگر نه نشینند	۹۶	ادرا و شب جمعه و روز جمعه
۸۱	طریق توجه خاندان قادییه	۹۸	حکم خود را احد
۸۱	زن چندین از سبیت از حرام نمیشود	۹۹	ممانعت سلام و کلام و زاریت با فاسق معطن
۸۱	اشغال که در وقت شیخ را با آنها مرتبه سلوک ختم نه	۹۹	تأکید مسواک

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۹۹	تشییدل عظمیٰ فی قبر و احداث بنا نه خود	۱۰۰	اگر از رقص و سرود و خالی باشد برای انجام حاجات و حصول بركات كار سه است خوب
۹۹	نماز نام اولین و استناد و مرثیه نباید کرد	۱۰۰	مفضل میا و تشییدل عظمیٰ بماء مبارک ربیع الاول شریف
۱۰۰	ممانعت مزاج فضول	۱۰۰	موجب هزاران بزرگ برکت است
۱۰۰	خنده و قهقهه است	۱۰۰	انکاف قیام موجب شقاوت و قنات و قبی است
۱۰۰	و بال نسیان قرآن	۱۰۰	حرمت توبه بریت
۱۰۰	تقسیم سجده	۱۰۰	نکاح پیوه
۱۰۰	حرمت طواف سوا حیثیت الحرام	۱۰۸	عدم جواز نکاح بار و افق و و یا به
۱۰۱	عدم جواز طرح کاف و مشرک و فاسق و سفلن	۱۰۸	عدم اولویت نکاح با مفصله
۱۰۱	اجتناب از نفوت زن اجنبیه	۱۰۸	طریق ایصال ثواب بار و افق شهادت اگر بلا تشبیه عاشوره
۱۰۲	مسلم را که در کفر اذیت او بدتر است	۱۰۸	طریق اخذ فیضان از روح بر قنوت تحمید الشهدا و شب عاشوره
۱۰۲	حکوم قتل شهادت و ادای شهادت و رونغ	۱۰۹	حرمت تغزیه
۱۰۲	حکوم کثرت نایب النعمان و طبع برقص و سرود	۱۰۹	کر اهت امامت جن انسان را
۱۰۲	مدت تربیت اولاد	۱۰۹	حرمت اطاعت والدین و رامور و خرمه
۱۰۲	فرق حجاب و دستر	۱۱۰	عدم جواز نکاح با نوزاد که کار با کل و بیع و غیره آنها ننود
۱۰۲	وجوب حجاب پیش از عزم و حال غلبه و برادرین شوهر و شوهران طهر	۱۱۰	کشییدن و ام کشیدن و داشتن تصویر بخانه ممنوع است
۱۰۲	ممانعت از آغوش حاجتیار یک جنگل چیت ملاصق بدن زنانش را	۱۱۱	تغایر و رخا نه سکونت نباید کرد
۱۰۳	عدم جواز کلام زبانی یا ناغزمان و آمدن پیش تابینا	۱۱۲	سپردگی بیت در زمین یا عین سیمه شیعه است
۱۰۳	حکم برده زن با کافره و مشرک و فاسقه معلنه و خنثی	۱۱۲	جواز بر آمدن انگش احدی در دهن برای فرود آمدن شریجه
۱۰۵	فرصت حجاب یا پیش از نفیث خود	۱۱۲	و حیثیت قهر و اجب التبعیل نفیث
۱۰۵	مراد از لا نکاح بین الیمیدین	۱۱۲	سنت است که قبر تمام دارند
۱۰۶	عدم جواز زین شان ابتدا کر ام و دیگر حفظه متاخر گوئی	۱۱۳	سنتی که سندیان یکسرت کر ده اند
۱۰۶	مدت سوگ	۱۱۳	استنجا قبر با بقور و حرمت زیارت بمحقره
۱۰۶	ترک زینت بماء محرم الحرام مثل زیورده جواهر رنگین بزرگ و نوبلی	۱۱۳	استنجا مجلس بماء محرم الحرام شش و افق و باب رقص را واد
۱۰۶	ترک ساقین و سینه کوبی و پوشیدن جامه سیاه به حرام	۱۱۳	ساقین است
۱۰۶	و بدعت و ممنوع است	۱۱۳	مراد از تشبیه در من تشبیه بقوم من خیرهم
۱۰۶	نماز صومعه و نماز عتق الاعظم با نفوس فائده باز و بیع النانی		

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۱۳	وقت خوف فتنه نماز از زیارت قبول باز دارند	۱۱۷	استقام از خصم
۱۱۳	تقویت نژاد و ای انسان	۱۱۷	صلوات با خود دان
۱۱۳	بجز زوال عقل از تکلیف شرعی انسان بیرون نیاید	۱۱۸	مع مسلم رو بر دیش
۱۱۵	انقضی الاصلها بعد از اتمه الطلاق	۱۱۸	احسان و سلوک با همسایه
۱۱۵	اتفاق بین الزوجین بینه وجود میشود	۱۱۸	بر راجع زنان کار بند نشدن
۱۱۵	بوت زن مرد را بوی گرد و جود حق نظر	۱۱۸	غضب از شیطان است
۱۱۵	کسی که از حق بفرمان زمین دشمن باشد	۱۱۸	خوف خدا
۱۱۷	سواران تیغ جانی دیگر چو المکاب الملوک غیره گفتن میشود	۱۱۸	پوشیدن عیب
۱۱۷	راز خود بکس نگو	۱۱۸	علاست دوست خاص
۱۱۷	بفعل عالم شر بر قول او نگر	۱۱۹	در مسلح راه
۱۱۷	عادت نرنگان اختیار کن عبادت ایشان اختیار کن	۱۱۹	در عیال و عیال بر نماز
۱۱۷	نصیحت فاسقان	۱۱۹	اشتغال به عفت خرام حنیف کایس پر خطر است
۱۱۷	ترجمه بایر وستان	۱۱۹	خوف سلب ایوان عالم ان عظیم
۱۱۷	چون عیب و دشنام	۱۲۰	تنزل حق از انسان
۱۱۷	چون گیری جانور ان	۱۲۰	تترقی حق بر انسان
۱۱۷	معود سجده نهاده از حاجت	۱۲۰	قاصد تمام به معرفت و نافع در دفع شر
۱۱۷	خوف سوره خاتم بانکار و الیا		
۱۱۷	ملاقات سنا فتنه		
۱۱۷	حریت دیدن خط فتنی و حق پوشیدن شنیدن		







وَمَا جَاءَتْ مِنَ الْحَقِّ إِلَّا تَسْلُوفٌ إِلَّا لِيَعْبُدُونَهُ

الحمد لله على احسانه كتاب فيض انتساب مصنفه جناب حضرة قدوة العالمين  
 زبدة العارفين خلاصة خاندان مصطفوي نقاده وودمان مرتضوي واقف سرر سرسريت  
 كاشف استار حقيقت باهر مظهر لقيت سيدي سندی بلجائي وداوائي مرشد المسترشدين  
 في الدارين حضرت سيد شاه ابوالحسن احمد نوري الملقب ميافنازي سجاد بركاتيه رحمة  
 بظلاله العالي الموسوم به

# سراج العوارف في الوصايا والمعارف

٩ . سنة ١٣٠٠ هـ

درين ايام ميمنت التزام  
 بحسن سعي وانتظام بالاكلام حافظ سراج الدين - محمد ذاکر نام تاجر كتب  
 خطه هايون بدايون خادم مصنف كتاب هذا عرف بغرض استفادة طالبان راه  
 عرفان وساكنان طريق ايقان باهتمام نقشى محمد آغا جان كهنوي مالک هتم

وَكَيْفَ يُبَيِّنُ لِلنَّاسِ الْآيَاتِ وَالْآيَاتِ وَالْآيَاتِ وَالْآيَاتِ

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE2432

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اوقد سراج المعارف - في قلوب اهل المعارف - فاوضح سبل الدين - لمن تنورت  
 عيونهم بدليل اليقين - وجعل الشريعة منهاج المستدين - تنضال دو نها شبهة المطهرين - حول الحقيقة  
 الحققة لطنا وظهرا - عين الشريعة وردا وصدر - فساخر الابواب وودها مسدودة - وكل حقيقة تزداد  
 مروءة - وجعل بفضل سبيل السلوك - توصل الملوك - الى مجالس الملوك - وزين التصوف  
 بزین الاتباع - وحى حماه عن شين الابتداع - فخص نعمة القرب والولاية - اهل السنة والنعم  
 والهداية - فبهم لقيت - وبنورهم هتدي - ومن اتقى اثرهم فلن يهلك - جلنا الله سبحانه عن  
 من الفانزين بجنات نعيم العرفان واليقين - وافضل صلوات الله واسمى تسليما - الله الذي  
 سميات الله والى بركات الله على خير خلق الله وميراث الله ومعدن رفق الله الذي منه بدي الخلق  
 وعياله تهى - وبعرف اليه تهى بل منه ظهر فيه لطن وتجلي في كل وفيه اكل منه الكمال الى الكمال  
 وعليه الكمال - وهو الكمال - به فاض الجود - واستفاض الوجود - فيجوده انعمت اتمار الشريعة والطريقة  
 اوقرت اشجار المعرفة والحقيقة - وعلى آله الكرام - وصحبه العظام - واولياد امته السادة الكاملين

القادة العالمين - لاسيما على مركز دائرة الولاية - وقلب مدار العرفان والهداية - المحيط بطريقها  
والاندلس قبرتها - الذي منفتح به تحتهم - وعليه تروى منه تقسم - فلا ولي في الكون الا هو محتاج  
اليه - ومتاوب في سره من يدسه - صاحب قدم علت في التمكن - اطلت الاعناق لها ضعين  
سيدنا مولانا غوث الثقلين - وغيث الكونين - وغياث الدارين - من حيث الملوك - والى الالباء  
وفرو الاصفياء - القطب الرباني - الى محمد السيد الشيخ الامام عبدالقادر الجيلاني رضي الله تعالى عنه  
وارضاه - وحشرنا في خدمه يوم نغم خدامه في ظله وحاه - وعلينا بهم - وبهم ولهم - ما طلعت طلائع  
في مطالع القلوب - وشرقت شوارق الانوار من مشارق الغيوب - آمين آمين يا ارحم الراحمين  
**اما بعد** ميگويد فقير **سيد الوكيلين احمد نوري** ملقب به سيان صاحب رهي  
قادري برکاتی جشتي نظامي ثبته الله تعالى على طريقتي اسلافه الكرام درضي عنهم وعنه بهم الى  
يوم القيامه که دنیا گذشتن و گذشتني ست و کار باحي قیوم داشتني هر که را شربت خوشگوار  
حیات بکام جان رنجته اند لا جرم روزی ساغر تلخ مرکش نیز چشاند - سوا واجب و کمال ذکره  
فان احب الله تعالى لقائه وان کره کره الله تعالى لقائه وذلك حين الغرغرة انصر به  
الصداق المصدوق صلى الله تعالى عليه وسلم في الاهاديث الصحاح - پس واجب فتا و تبرئ من  
تلاش چیزی که آن تلخی را بر وشیرین ترا زهر شیرین نماید و هنگام غرغره به لقای مولی تقدس  
تعالی سخت آرزو مند فرماید چنانکه تشنه بسته روزه در شدت تیز و تشنگی ریگ و زرش سموم  
به آب خشک سر خوشگوار شیرین بلکه از نیمه بیشتر که چون انجبین باشد حکم حدیث حضرت  
احدیت جل و علی نیز لقای این بنده را دوست دارد و هر که لقای او محبوب و مرضی خداوند  
عز و جل شد ناگزیر اما کن جنت و ملائک محبت بلکه خود حضرت رسالت علیه افضل الصلوة  
والتحیة به لقای او مسرور و شادان شوند از نهایت مین معنی تر حدیث اشتاقت النجته  
الى الرتبة و حدیث یا یقینی رایت اخوانی پیدا را آید و انیکار ز بهار ریسر نشود تا قلب از عقال  
زائفة صاف و منزه نبود که در حدیث ست اهل البدع شر الخلق و الخلیقة و در حدیث دیگر

اصحاب البیوع کلاب اہل النار چگونہ روا باشد کہ حق جل و علی و محبوبان او و نعمت در ہمہیں باشد بحکم  
 القاضی ترین جہانیاں یا سکا از سگان جہنم را دوست دارند و العیاذ باللہ تعالیٰ انجو و محالست پس  
**واجب اول** نصیح عقدہ مطابق زمینیاں بہنست و جماعت آید کہ حق منحصر در انست و ہما اولیا از کمال الاولیاء  
 سیدنا صدیق اکبر و امام اولیا سیدنا علی رضی اللہ تعالیٰ عنہم تا این زمان و از نیوخت تا عصر  
 حضرت امام ہمدی و بعد ان ہمہیں مذہب بودہ اند و خواہند بود و کیف لاکہ من فارقی الجماعت  
 شبرا فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه ناسعا و تمندان بہواسے خودشان مخالفت جماعت بہنست کنند  
 و باز بنا کردی و ہم از سنیت زند و طرفہ آنکہ جو اسے و حواشی خویش و انما بد کہ طرفہ اولیا کرام و مشایخ عظام  
 ہمیں ست کہ ما بر ایم و انجو کتب و خطب از ایشان در موافقت علمائے سنیاں منقول ست  
 ہمہ بر ترقیہ و زمانہ سازی محمود ست تعلیم آہنہا و علوتہا بر خلافش بود اینان خود مبتلا بہ منافقان باشند  
 و اسلام سو گند بغزت و جلال خداوندی کہ ما و مشایخ ما و سائر اولیا کرام در ظاہر و باطن و علو  
 و جلوت ہم بر مذہب بہنست و جماعت بودہ اند و ہستیم و خواہند بود و ہمہیں زمینیم و ہمہیں میم  
 و ہمہیں بر آئین حقہ شوم انشا اللہ تعالیٰ ہر کہ غیر این از ایشان نقل کند کذاب و منقریت  
 ما و مشایخ ما و جملہ اولیا و در دنیا و آخرت از و از افتراے او نیز او نیز او ہزاران  
 ہزار بار نیز اریم الالبیلغ الشاہد الغائب و احب و اوم اعمال جوارح باعمال  
 صوالح و اتباع شریعت و اتقائے سنت کہ ہر را ہے کہ ازین راہ مخالفت و برکست  
 لا و اللہ نہ لبس و خدا کہ لبس و شیطان ست

ترسم نہ رسی کعبہ اے اعرابی      کاین رہ کہ تو میروی بہ ترکستانست  
 محالست سعدی کہ راہ صفا      تو ان رفت جز در پے مصطفیٰ

صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و صحبہ و سلم خدا ترسان باخواسے شیطان بیباکیہا و زندقہ و ہست  
 رافضول و بی ضرورت گیرندگان آنکہ حقیقت خلاف شریعت ست یا شریعت آنکہ وصول  
 چون و اصل شد شریعت چہ احتیاج جواب این ناپاکان بہ ازان تو ان گفت کہ حضرت سید

سید الطائفة جنید بغدادی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمود چون اور گفتند اینجا قومی گویند  
 شریعت از بهر رسیدن است تا که رسیده ایم بشریعت چه کار فرمود آنکه رسیدن گفتند  
 راست گفتند اما تا کجا تا جنیم والعیاذ باللہ تبارک و تعالیٰ واجب سوّم تخلیه باطن  
 از عادات رزید و تخلیه جمالت با اخلاق جمیل کم فہمان دانند چون نماز و روزه کردیم احکام  
 شریعت ہمہ بجا آوردیم و ندانند کہ شرع مطہر چنانکہ نماز و روزه فرض و ریاضات و احکام و روزه  
 ہمچنان اخلاص و تواضع و وفا و صفا و غیرہ با اخلاق فاضلہ فرض و ریاضات و تکرار و غیرہ  
 و غش و غیرہ عادات رزیدہ حرام علم و عمل اینہا نیز جزو اعظم از شرع و اتباع او  
 آن سیکہ رو بچو ارج ظاہرہ دارد و این دگر بسر باطنہ ظاہرہ و باطن ہر دو را بتاریانہ شرع  
 تشقیف کنی ز نہار کہ دم از اتباع شریعت نہ زنی واجب چہارم تصفیہ سر از غیر  
 خدا کہ اقصی المراتب و منتہی النہایات است حصول ہمین را راسیہ نہادہ اند کہ نامش  
 سلوک است و بمقامی میرسد کہ نقشب تصوف مغزین علم و مرکز دائرہ اش ایمان  
 یک سخن است کہ باو ایمان یافت اعنی مراعات و قائل شرع و تخلیہ قلب از بقایایے شرک خفی  
 کہ در حدیث اورا نہان تر از رفتار مور فرمودہ اند تمامی علوم سلوک بر تفاوت طرق و تنوع  
 اوضاع شرع ہمین یک کلمہ صاحب جو امع الکلم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم است کہ الشکر الخفی  
 سن و مہیب النمل تابدانی کہ شرع مطہر محتوی بر ہمہ علوم است و ہر چہ بیرون از دست  
 باطل و مذموم است بتقیدان آزادی پسند نفس و شیطان را در قید و بند بنگ زد و بچو  
 کردن و موئے سرترا بکمر ساندن در شیش تراشیدن و حریر پوشیدن و فرہار شنیدن  
 در قص فواحش دیدن را سلوک گرفتہ اند و استہزایہ شرع و تحقیر و عدالت علماء  
 شرع و اعتقاد حلول و اتحاد و لغو الی انما اللہ را کمال تصوف بوقت صبح شود و بچو رز  
 معلوم است ہد کہ باگہ با نحتہ عشق و شرب و بچو ہد لہذا فقیر درین جزو زمان بحالت بچو ہموم و اکام  
 و تراکم اقسام استقام برائے یادگار خود و تذکیر پس ماندگان و متوسلین خاندان

بطور انموذج کتاب مختصر مشتمل بر هفت لمعه در وصایا و عقاید و تصوف و سلوک و تقویات  
و اخلاق و فوائد پر داخته و بلحاظ تاریخ بنام **سراج العارف فی الوصایا و المعارف**  
سمی ساخته و المثل من بعد تعالی ان یجعلہ خالصاً لوجه الکریم فیغنی بہ وقارہ و کاتبہ  
و الناظر فیہ یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتى اللہ قلب سلیم و صلی اللہ تعالی علی سیدنا

محمد و آلہ و صحبہ اجمعین الی یوم الدین و الحمد للہ رب العالمین

### لمعه اولی در وصایا

**اعلموا ایہا الانحوان** کہ فقیر اسفیر آخرت در پیش ست بلکہ قریب رسید لهذا حسب  
سنت نبوی علیہ التحیۃ و الثناء و ہم بہ تقلید اسلاف کرام و اباء و اجداد خویش بوصایا و احکام  
و دل از دنیا بے دلی برداشتم و از جمیع معصیات و کسبیات توبہ کردم و آئندہ بادم  
حیات اجتناب و زریںم او تعالی جل جلالہ و عم نوالہ توبہ فقیر قبول فرمودہ بخشید و طفیل  
مرشدان طریقت عالمیہ قادریہ مرا و محبان مرا بیا مژدہ و بمراتب علیا و مدارج اولیا رسانا  
و بجز از قدس انبیا و صدیقین و شہداء و صالحین جای قرار دہد و حسن او لنگ رفیق  
امین یارب العالمین **تصحیح و وصیت اول** انکہ بعد قبول ایمان و اسلام بر بند  
اہلسنت و جماعت استقامت کنند و بر مسلک حنفیہ و مشرب قادریہ ظاہر و باطن خود  
را از رستم و پیر رستمہ و از بد یعنی ظاہر و شریعت غرا و باطن لطیفیت علیا موافق سازند  
و در شریعت تسبیح امام اعظم ابو حنیفہ کوفی و در طریقت تسبیح حضرت غوث الاعظم جیلی  
رضی اللہ تعالی عنہما باشند و متابعت و انقیاد جملہ احکام اسلام بر خود لازم گیرند و در  
احباب علماء و فقرہ کو شند و خدمت خالقہ و در گاہ حجاب آزند و حاضر می مساجد ببرا  
نماز جماعت اختیار کنند - بالخصوص در ادب الدین و شیخ طریقت و استماع علوم دین  
و اولاد ایشان باقصی غایت کوشش نمایند و شیخ طریقت خود را افضل از ہمہ شیوخ  
طریقت زمانہ و حق خود بدانندہ و خود را از ہمہ خلق اللہ ذلیل و مبتذل تر شمارند و مدام

متواضع و منکسر مانند و و هم آنکه بعد از متابعت شریعت مصطفوی چه در اقوال چه در افعال  
و مواظبت بر احکام طریقت بر دست پیر می‌ریشوند که در و سئو شریک‌اند یکی  
مسلم سنی المذهب دوم مستقیم علی الشریعت سوم صحیح المسلك یعنی در اسلام مذہب  
الطبیعت و جماعت و هشتمه باشد و لظاہر یابند شریعت و در طریقت مرید خلیفه شیخ  
صحیح السلسله باشند آنکه بغیر ارادت و بیعت و خلافت از شیخی خود بخود بلا اجازت مرید  
میکند و مردمان را از راه فریب در مسلک ارادت آورد. اللهم حفظنا من سوء عمارتنا  
پس واضح باد که بعد حصول بیعت بر سوت یحییٰ شخص که صفات او گذشت بجنور و چند عیال قیام پذیرفته  
به مجاهده باطن متوجه شوند و بعد حصول نسبت این راه منصب استخلاف حاصل کرده اند  
بیاد الهی مشغول باشند و از خدا بجز خدا طلب نکنند چون خدا را یافت همه اشیاء را یافت  
چه با سومی الله چیزی نیست و هر چه هست همه اوست یعنی تنها همه اوست الاکل شیء  
ما خلا الله باطل پس طلب غیر مفیئده و لا طائل و یک لمح و یک آن از یاد او تعالی  
غافل نمانند و وحی غفلت رواندازند و خود را فرصت ندهند تا که فرصت نیابند و سوم آنکه  
بیعت بجز خاندان خود چه از اولاد شیخ خاندانی خود که خلافت از ابجد خود داشته باشد و چه  
خلفا شیخ خاندانی خود بجای دیگر کنند بهر حال غلامی شیخ خاندانی خود حتی الوسع و الا لا  
نگذارند و بجز پیر خود با پیران اقران و امثال دیگر درین کار سر و کار ندارند و باغ مزاج حاجت  
سر و ضرورت و شمشاد خانه پرور را از که کمتر است - ای پسر چون شرف بیعت حاصل کردی  
پس پیر دیگر رجوع مکن مشورتا بهر جای مشهور نشوی - الا ماشاء الله زیرا که الفروقات تبسیح  
المخدورات اگر چه این وصیت حسب مفهومش عامست مگر خصوصیت با اولاد خاندان بر کاتبه  
مار هر ویه دار و چه اسم آنکه در حصول علم دین بقدر ضرورت از کتاب سنت و حدیث  
نمایند و اینکار را بجله امور مقدم دارند بعد در طریق باطنی قدم نهند زیرا که صوفی جاهل غافل  
بمسلم سخره شیطان است و محض بیچاره و ناقابل قبول علاوه ازین آن ترقی مدارج و

ترفع معارج و درک فواض که عالم را درین راه حاصل میشود جا بل را از ان نصیبی نیست آن تخیلات  
 و وقایع که سالک با علم را میسر شود به علم را از ان چه نصیب الا ماشاء الله استاید که او تعالی  
 از فضل خود بنواز و برتر به اعلی رساند و از صاحب علم هم مرتبه بلند تر سازد محال نیست مگر  
 نادار و توقع است و النادر کالمعدوم اللهم ارزقنی علما نافعا و فها کمالا و در فانا تاما و لا تبطلکنی  
 بالجهالة و الغفلة انک رب عالم و انا عبد جاہل غافل برحمتک یا ارحم الراحمین مناسب مقام  
 حکایتی بیاد آنکه تحریرش مفید بنماید از زبان فیض ترجمان جدی و مرشدی حضرت سیّد شاه  
 آل رسول احمدی قدس سره الغریر شنیده بودم که در روز شریف حضرت مودودی <sup>خشتی</sup>  
 رحمة الله علیه درویشی وارد شد که نسبت قوی و عالی خوب و دشت چند آنکه گروه کثیر از اهل شهر  
 معتقد کمالا تش شده پس خویش رجوع آوردند بالاخر مردمان شهر صاحبزاده را شورا نیند  
 که این درویش در شهر بابان چرا آمده و مردمان شهر را چگونه بر کمال خویش رجوع میکند اکنون این  
 را شهر بدر کردن مناسب است این مشوره نموده صاحبزاده را آتاده کردند و همراه خویش بردند لیکن بوجه کمال  
 آن درویش تازه دارد تیغ قدری بر آزارش نیافتند و صاحبزاده در آنوقت صغیر سن بودند و محض  
 شورا نیند مردمان شهر مخالفت درویش اختیار نموده بودند لهذا آن درویش صاحبزاده را پیش خود  
 طلبیده مهربانها نمود و الهافا فرمود نصیحت کرد که بابا اتول علم بخوان بعد دعوی فقری کن چرا  
 که عابد جاہل مسخه شیطان است و چونکه پیشوا عالمی شدن صاحبزاده را مقدر بود لهذا  
 بر نصیحت آن بزرگ عمل کردند و رسیدند بدرجه که رسیدند **چشم** آنکه که اگر اهل  
 او تعالی نظر آید دست شما و دامن او با وے به نیاز پیش آیند و خدمت  
 او را سعادت کوفین دانند لیکن بهوشیاری تمام و آگاهی تمام درین مقام قدم نهند  
 چرا که درین زمانه اصلیت این امر مفقود است و جنسیت ظاهریه موجود بچرب زبانی و شیرینی  
 بیانی کسی فریفته نشوند که این گروه در هر وقت اعراض الکبریت الاحمر بوده اند پس باید که  
 در دام نردیر کس گرفتار نشوند و بگوشه عافیت نشسته بعبادت الهی پردازند



و واردین و صادرین را به نمان جوین حسب مقدار خود متواضع شوند و خدمتکاری نمایند مسائل  
 را حتی الوسع محروم گردانند و بکار ذاتی خویش به کسی از اهل دنیا چالپوسی و تملق و لجاجت  
 نه نمایند که سازنده کارها کار ساز است مگر بر بسے کار دیگران خصوصاً برادران دینی و یقینی خود  
 با هر کس لجاجت و تملق و چالپوسی نه نمایند و حتی الوسع والا امکان دران سماعی باشند و خود را  
 دران کار مضرت و نقصان نمی بینند تا هم از ان در گذر نکنند که حکم چنین است و شمار برادران را  
 درین امر بیست و پنج و بال و کمال نیست **ششم** آنکه بعد از اطلاع بر مضمون آیه تشریف  
 اطیعوا الله و اطیعوا الرسول که همین آیه وصیت جامع و مانع گشتن ما بود بنا بر اصلاح خصوصیات  
 و رفع تنازعات مقدمات به محکمه عات حال رجوع نه شود بلکه به کتاب الله یعنی قرآن تفسیر  
 و سنت و شریعت رسول صلی الله علیه و سلم که حدیث و فقه و اصول و تفسیر است رجوع نمایند  
 و بران عرض کنند و بسوی او و سازند چنانچه بعد از آیه مذکوره در آیه دیگر آمده که فردوه الی الله  
 پس رجوع و رد بشریعت مصطفوی علی صاحبها الف الف صلوة و سلام واجب العمل  
 و عین ایمان است درین فکر و اندیشه بودیم که دلم با من عتاب کرد و جانم بیج و تاب خورد  
 بقول مشهور که خود را نصیحت و دیگران را نصیحت - ای کار و سیاه تو چه هست کرده که باید کرد  
 به نصائح پیش می آئی و خود را از ارباب نصائح پذیرفته غلغلہ نپذیر نصیحت با وج افلاک میرانی  
 اینهمه سر بسوز و شیطانی است که در دل تو جا گرفته و ترا بر نبرد و نصائح می آرد و ترا بر مکاشف  
 او اطلاع نیست مباد که ترا زیان رسانند مضمون آیه تشریف بخون ان یحذر با طم الفیعلوا و آیه  
 لم یقولوا لا یقولون در ذمین خود دارد و از شر شیطان دور باش آنچه میکنی همان کو و هر چه  
 میکنی هم میکنی تا ترا خلق بر همه توصیف و تعریف کنند که تو میکنی نه آنکه بر خلاف آن ستایند  
 و تو بران تصور افی شوی که این امر خوب نیست لیکن با اینهمه چه باید کرد و بر فعل ما مگر گنه گاریم  
 بر قول بنگر که شرمساریم اگر پدر خواب و آواره شود تا هم خرابی بسوزد و امیدارد که گریه و غنا  
 نه نسفهم هرگز - و اگر دگنه زوخ نه زخم هرگز نه نویدیم ز آستان کرمیت زیرا که یکی را دونه گنیم هرگز

هفتم آنکه بر دین خود چنان سخت و مضبوط باشند که دیگران متعصب و اندرز پر که تعصب در دین  
 حق نشان مقبولیت است و محمود و تعصب در دین باطل علامت شقاوت است و مذموم با حق  
 و مساکن و غربا انس و الفت گیرند و از امر و اهل دنیا و اغنیا بگریزند و اجتناب زنند و افساق  
 و فجار و کفره فخره و مشرکین خود را دور دارند خصوص از صحبت و انس فاسق معلن و در دین اسلام  
 و کافر و مشرک سطلق زیرا که صحبت بدشمال متعاطیس و آهین دارد یعنی صحبت بدسیرت بدچنان  
 سیکند که آهین را متعاطیس نیز خداوند تعالی میفرماید لا یخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من  
 دون المؤمنین برین آیه شریفه عمل دارند تا از ورطه هلاک نجات یابند و از ملاقات اهل دنیا  
 و امر و ملوک و سلاطین اگر چه صالح و عادل هم باشند گریزان باشند چرا که صحبت فقرا  
 با غنیا حکم زهر با اهل دارد که بجز درجه نوشی هلاک و تباه و دل عارف را سیاه میگرداند بلکه  
 عکس قلب دنیا داران هم قلب عارف را زیان رساند الناس علی دین ملوکهم هم ازین جا  
 گفته اند و مراد از ملوک علاوه معنی معلوم در اینجا بر غایت در حق هر مغلوب نشنیده قصه قضای  
 حضرت امام قاضی الانام سیدنا ابو یوسف رحمه الله تعالی علیه که چون ایشان قضای بغداد  
 قبول فرمودند حضرت شیخ معروف گریخی قدس سره یار هدم و هم مکتب ایشان از ایشان که  
 ملاقات کردند گفتند و برویم میایند یا که ترسم که دلم از این روزی که قضا قبول کرده آید  
 از دیدار شما سیاه شود و الله تعالی این چه مقام است و چه مقال بر قضای حضرت امام قاضی الانام  
 غوثی که مجلس عدل اعم و انصاف اتم الا انال بود و بقوله شیخ معروف رحمه الله علیه ابی که چنان گفتند برین  
 تمثیل بمقایسه و بیان گفتند باز از روزی که ابو یوسف رحمه الله علیه قاضی شد بطریق ملاقات شیخ  
 به او نشان چنین طور بود که وقتیکه می آمدند جای قیام را تا ریک میکردند و قاضی الانام پس  
 شیخ می نشستند و روزی با و شاه آن زبان از حضرت قاضی الانام قدس سره استدعا  
 کرده که منوایم که بواسطت شما از حضرت شیخ مشرف بسلام شوم فرمودند که امیذندارم که  
 قبول فرمایند که با من در ملاقات چنان حال است پس به نسبت شما چه گفته آید بهر حال

عرض خواهم نمود اگر قبول شد خواهم برد - ورنه مجبوری هست روزی حضرت قاضی محمد  
 تقی بر سبیل تذکره استماعی شاه عرض نمود تنفیض شده فرمودند که ای برادر چرا در پی  
 از ارم کمر بسته آید از ملاقات شاه خوف سلب ایمان است الغرض بعباسیاری قیل و قال و  
 انظار الشیبه و فراز بیاس خاطر جناب قدس سره اجازت باین شرط داده شد که آمده پیش پادشاه  
 نشینند و بواسطت شما آهسته کلام کن یعنی هر چه گوید آهسته بشما گوید و شما باین بگویند و زیاد  
 نه نشینند صرف سلام کرده امر فروری گفته برو و عاقبت باین شرط شاه ملاقات را غنیمت دانست  
 حاضر شد بعد سلام عرض نمود که خواهم که دعوت قبول فرمایند شیخ ابافرمود گفت نزد من که می  
 مال حلال و غیره جز ترکه پدرم نیست از آن بخورم مراد از عمر کفایت خواهد کرد و در صورت خرم شد  
 و باقی ماندن حیات از مال استناد خود یعنی امام عظمی رضی الله عنه که آنرا هم مثل مال پدرم از وجه حلال  
 میدانم قرض گرفته گذر خواهم کرد و از آن بقدر قوت لایموت خواهم خورد و این تکلیف و ملاقات تمام  
 کرد و شاه را اذن رخصت داد و خود بعبادت مشغول شد - ای برادر خدا تعالی دنیا آخرت  
 و از آن روز گاهی بسوی آن ندیده پس مخلوق را هم اطاعت خالق واجب است که بسوی دنیا  
 نه بگذرد و همچنین باید که با اهل دنیا اختلاط ندارد و انس بگذرد بلکه براسی حق تعالی باشد و شریعت  
 و ابدان رخصت دهد - البته غرض حاجت بقدر حاجت معامله روا دارد و که این را دنیا میگویند و خود  
 بحقیقت دنیا نباشد مثل جمع اموال بنا بر بد و غر و مساکین و انصار هم سفر حج و ادای حقوق الله  
 مثل زکوة و غیره و ادای حقوق العباد مثل نان و نفقه زن و فرزند و ذوی القربی و الیتیمی و المسکین  
 و بقدر قوت لایموت براسی خود که فرض است و جائی واجب و جائی سبب و جائی سبقت  
 و این دنیانیت و نه این را دنیا مانند تعریف دنیا مولانا فی رومی چنین گفته است - حیثیت دنیا  
 از خدا فاضل بدن + لای قماش و نقره و فرزند و زن و پس غفلت را در معاطل حق تعالی  
 راه ندید که همین دنیا است و جب الدنیا را من الخطیبات گفته اند باید که از آن متنفر شود -  
 آنکه خلق خدا را از این دنیا که آزارناک است بجهاد حق مضمون حدیث شریف

الرحمن بر جسم الرحمن تبارک و تعالی ارحم من فی الارض یرحمکم من فی السماء ارحمکم و ارحمکم  
 ذوی القربی و الیتیمی و المساکین ابن السبیل و زن و کز و کل سوانه و مومن و مسلم و مسلم  
 چنانکه او تعالی بران حکم کرده است نگاہ دارند و با ایشان به احسان و مدارا سلوک نمایند و  
 خود را از اخلاق حمیده مثل محبت و اخلاص و موافقت و واد و موافقت و احسان و غیره <sup>لعل</sup>  
 محلو دارند و از عادات مذمیه مثل بغض و عناد و نفاق و عجب و کبر و دروغ و زنا و ولولت و مالا کفلی  
 پاک و منزه دارند تا که صفت ملکوتی پیدا آید و صفت حیوانی و شیطانی زایل گردد و از گناه  
 صغیره و کبیره و اصرار بر صغیره که حکم کبیره دارد محترز مانند زیرا که فاسق معین در شرعیت بدترین و نامست  
 سعادتمند اندیشه خوف سوئی خاتمه دارد اللهم حفظنا من سوء و خاتمتنا و از ارتکاب بدعات  
 سیئه و محذورات در دین باز مانند چه بتدع از فاسق معین هم بدترین است و نماز خلف و حی حلال نیست  
 آنکه فاتحه سالانه فقیر که آنرا در عرف عرس گویند هرگز هرگز به تکلف نه کنند زیرا که تکلف  
 در شرعیت ممنوع است و فقیر واد از تکلف نیست هر چه که مسیری آید قدری قلیل از ان حسب بقدر  
 خویش صرف نمایند و قروض نشوند و از بلا فکر و تشویش و اندر انجامی در عرس بجز تلاوت قرآن شریف  
 و حدیث شریف و درود شریف و کلمه طیبیه و ذکر اندر چیز دیگر از بدعات نباشد یعنی چنانکه فی زمانه  
 مروج است هرگز هرگز نکنند مثل کثرت روشنی فصول و آتش بازی و مزمار غیر شرع و احضار  
 قوالان بنا بر استماع نا اعلان هرگز هرگز روان دارند و همچنین از دیگر اصرافات بیجا بمصدق کل و  
 اشترک و لا تسرفوا انه لا یحب المسرفین اعراض نمایند و چه بیکه شرعیت بدان رخصت نداده است  
 بگذراند اگر چه فقیر و تنگ سماع بطوریکه قدای حشمتیه رضوان الله علیهم جمعین شنیده اند نیست نگاه  
 گاه در مجالس مزارات اولیا و حاضر شده سماع شنیده است مگر چونکه درین زمانه در عامه مواضع  
 سماع باشرائط اباحت یافته نمیشود و لهذا مجبوری بجز ترک علایح ندیده زیرا که اہل بیت شنیدن  
 سماع در نیوقت پر آشوب منفق و مست و با لقی شرائط هم معدوم پس ترک سماع به ناجاری ضروری  
 و واجب مد ورنه عند الضرورت بر اہل رخصت هم بوده است و <sup>آنکه بخواند</sup>

ادراد و وظائف خانقاه و درگاه و تلاوت قرآن شریف و درود شریف خصوصاً دلائل الخیرات  
 و حسن حصین و حرز یانی و حزب البحر و اسماء اربعین و شیخ و غیره با موافق معمول خاندان  
 برکاتیه مداومت کنند و حاضری مسجد نگذارند و پنج وقت نماز به جماعت ادا کنند و به ذکر  
 و شغل و مراقبه و غیره کار بند نشوند و ازین طریق خاندان برکاتیه اصلاً تخلف نوازند و بطایفه  
 موافق شرع شریف و باطن موافق صوفیه صافیة خود را دارند و گاهی نماز جماعت در روزه رمضان  
 نافه کنند و بلا عذر شرعی اصلاً نگذارند و تعظیم و تکریم شیخ خود بلکه جمله اولاد و برادران و قرابتیان  
 و غلامان و هموطنان شیخ بر خود لازم دانند و همچنین بوالدین و استادان خویش پیش آیند  
 و برواحسان بالیشان حتی المقدور کنند و دعای ایشان بحق خود گیرند و هر که از خود  
 سحر و برگریزه تر بود با وی در گرفتار و گرفتار شدیدی نکنند الا بضرورت بمجوری محض مثلاً  
 خوف فوت تکبیر اولی یا جماعت و مثل این که در نیجا سبقت در مشی کرده شامل شود و اگر  
 غریبی آید و حال خود گوید باید که توجه دل بشنوند و رفیق و ملائت با وی کنند و نفر نکنند  
 و چین بر چین نیکنند و غصه که با طاعت قریب و از معصیت بعید مانند سیما از معصیت خبیث که  
 از بدترین گناهان و محل سخت ترین و عید است احتراز کلی دارند و پیاز و **سهم** آنکه با تیمان و  
 غریبان و مسافران و کنیزان و غلامان و ضعیفان و پیران و معذوران و غیرهم به محبت پیش آیند  
 و برواحسان نمایند که آخرین وصیت رسول ماست صلی الله علیه و سلم و بنظر تحقیق نمیند و کرامت  
 نگیرند و اگر گریزند خود هم شریک شوند و هر چه خود خورند ایشانرا نیز همان خورند و لباس خاندان  
 خود بپوشند و آنرا بیکه اول تمام موی سر حلق دارند که هادت مستمره بر رگان مار سره بود  
 و حالاهم است و کلاه و دپلویا قدحیه که بر دو کنار آن یعنی بر دو گوشه اش قدری بشکل **لا شاد**  
 میباشد بر سر بند و خرقة قادریه در تن بپوشند و سیله بر کمر بندند و عمامه بر سر بچینند  
 و از تهیند خواه از سر ایل کشاده کنبین ستر عورت پوشند و دوشه که بقدر و دور و طول باشد  
 بصورت ملا در گویا و بپزند و این همه لباس را سوای آنرا که ضرورت ندارد اگر رنگ گیر

یا ملائکه می خوش و یا سیاه یا دیگر رنگ سوائے معصوم و غیر عفر که حرام است مصروع کرده بپوشند  
هم مضائقه ندارد و بمطالعه کتب حدیث و تفسیر و فقه و اصول و تصوف و سلوک و غیره با شریعت  
النس و عبادت گیرند و مناسبت پیدا کنند و اوقات شبانه روزی خود اکثر بان مصروف اند  
و در شریعت و طریقت مقلد محض خود را دانند و از دعوی اجتهاد در بیچگونگی هر دو طریقه اینقه زنهار  
زنهار و در باشند در شریعت خفی و در طریقت قادری خود را دارند و مقلد همین حضرت خود را  
ورنه انجام ندخواهند دید چرا که انجام ترک تقلید دین او ان همانا الحاد و زندقه است و بر سر  
سر و کار به امام اعظم و در طریقت بحضور غوث اعظم رضی الله عنهما دارند و غلامی پیوسته زنهار  
زنهار گذارند که از منفعت لاشیت خالص این خاندان برکاتیه مار هرویه بغلامی خاندان غوثیه لاشیت  
و با همه غلامان سورولی و نمک پر در ده درگاه غوثیت باب حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه استیم  
و حضور غوثیت باب اسر حلقه جملة اولیاء الله دارند چنانکه شان نبی ماصی الله علیه و سلم را بنیاد و بنیان  
رضی الله عنه را و اولیاء الله را بنیاد و بنیان رسول ماصی الله علیه و سلم خاتم نبوة و رسالت هم بودند  
و عقدا و کنیز غوث الثقلین رضی الله عنه جملة اولیاء الله و چه حاضرین و چه غائبین از بنیاد حضرت  
بنیادی تقدی بنده علی ربوبه کل ولی الله تعالی و این دعوی حق صا و قد باین کلمات طبعه را القاب حضرت  
تعالی از جناب ای و حالت صوفی پوشیاری سر بر زود بانهار آن و در حالت صحنه و سرکه ماسور و مازون  
بود که علی الاعلان این شان ارفع خود انها کنند و ماسور بود که هرگز نگردد ولایت از وی باز گیرد  
و سلب نماید و آنکه باز تصوف زمانه که بظاهر صوفی و باطن بغی اند لباس صوفی محض بر بنای خود پوشید  
و نفس الامر با صوفیه که هم نسبتی نداشته گمان میکنند که این مقوله را رسیدن غوث الاعظم رضی الله  
عنه در حالت سر بر زده بود پس معاذ الله هیچ اعتباری ندارد و لایعوبه باشد و بالفرض اگر  
هم کرده شود پس از لفظ ولی الله درین مقوله اولیاء الله هم بلکه حاضرین جلسه وقت مراد خواهند بود  
اولیاء غائبین ازان جلسه هم داخل خواهند شد این کسان در صورت سبب هر صورت از تعمیم  
تخصیص میگردد و میگویند که در تسلیم تعمیم فضیلت حضرت غوث پاک رضی الله عنه بر فاضلترین از ایشان

لازم می آید و آنچه آنست که از متقدمین بعد استثنای انبیاء علیهم السلام که بالاتفاق افضل از همه عالم  
اند چه بلا آنکه در وجه جنس انفس افضلیت بر سائر صحابه کرام و اهل بیت عظام و ائمه اطهار مشهورین رضی الله  
تعالی عنهم اجماعین ثابت میشود و از سائرین هم افضلیت بر حضرت امام مهدی علی هدیه و علی السلام  
که باعتبار اخبار و آثار افضل اند و از دیگر دلیس لازم همانست که اولیاء هم عصر یا حاضرین جلالت و  
مرا و شوند تا که ازین حدیثه مخلصی و نجات حاصل شود و میگویم که این اقوال ایشان مروود اند و محض  
سفاهت و ضلالت و گستاخی و بے ادبی - این کسان از ولایت نصیب ندارند و سلسله تاجهم در حاکمیت  
اینچنین عقیده کا و نه ولایت ایشان سلب خواهد شد مثل شیخ صنعا و غیره و اگر کسی شبهه کند و گوید که  
اینچنین کلمات دیگر بزرگان هم گفته اند پس تخصیص غوث الاعظم رضی الله عنه نناده - گویم که اولاً  
انمیقولہ از کسی بامر الله سبحانه و تعالی و صحو سر بر زده است و نخواهد شد زیرا که مخصوص بان جناب است  
در هیچ نقطه از هیچ عمایه متقدمین و اکابر متعین تصریح باین معانی نیست و حال ثقیات و عدالت  
متأخرین زمانه بمقابلہ متقدمین معلوم که نسبت ذره به آفتاب هم ندارد و پس چگونه و ثوق بر صدق  
مقالات ایشان کرده شود - و لوفضائلی بعد از او ترند رسیده و نه بدرجه قبولیت جمهور اولیاء الله آمده  
فلذا لا یحق حجت و استدلال و وثوق و تمسک گرفتن نیست بخلاف مقوله شیخ ماضی الله عنه که بعد  
از تریع تسلیم جمهور اولیاء الله رسید سیما خواهر بزرگ سلطان الهند خواهر عین الدین حسن چشتی بخیری رضی الله  
تعالی عنه که بالاتفاق از جمیع اولیاء هند زیاده شرف و بزرگی دارند و از همه ایشان و افضل ممتاز  
اند چون انمیقولہ حضور شنیدند همان زمان بر حضرت ایشان حالتی طاری شد و آن حالت فرمودند  
بل علی راسی و عینی - و تمامی اولیاء الله از شرق تا غرب و از جنوب تا شمال قابل انمیقولہ شده اند  
و با عترت آن رطبہ اللسان بوده و گردن القبا و حمیده اند و اصلاً از ان راه انحراف نوزیده اند  
پس از تصدیق جمهور اولیاء الله تعالی بالخصوص سلطان الهند افضلیت حضرت غوث الاعظم  
رضی الله عنه بر سائر اولیاء بدرجه یقین پیوست **قائده** در سند انمیقولہ از سلطان هند از  
کتاب تصریح الخاطر فی مناقب الشیخ عبدالقادر از مولفات عبدالقادر بن محی الدین الارطلی بامریه

دهر شده السيد عبد القادر غريب الله بن السيد عبد الجليل الحسيني في بلدة احمد آباد في منية  
 الحادي عشر في المستغفارة خواج معين الحق والدين الحشمتي من النوث الاعظم رضي الله تعالى عنه ذكر  
 قدوة المشايخ وقطب الخلائق امير محمد الحسيني في كتاب لطائف الغرائب عن لسان قطب العالم الفقيه  
 محمود نور مصححه الودود لما قال النوث الاعظم بامر الله قدمي يده على رقبة كل ولي الله وضع  
 جميع الاولياء رقابهم وكان خواج معين الحق والدين في ذلك الوقت من الشبان مجاهد اجتهادي  
 فاجل من بلدة خراسان في مجر واطلاعه على هذا الامر الالهي باذنه الى تقديم انحاء راسه على راسه  
 ووضع راسه على الارض وقال بل على راسي وكشف الله هذا الحال للنوث الاعظم  
 في الحال فقال في حقه في مجمع من الاولياء ان النجيات الذين سبق في وضع رقبة اولياء الله  
 احبابه بقبوضه وحسن ادبه صار محبوبا بالله ورسوله وسيعطي زمام تقصير الهند في هذا كمالها  
 قال رضي عنه الله الملك المتعال وقال مولانا الشيخ محمد جمال الدين السهروردي في سير العارفين  
 اجتمع معين الحق والدين الحشمتي مع النوث الاعظم رضي الله تعالى عنه في جبل من الجبل وصحبت مع  
 حضرت سبعة وخمسين يوما مع الليالي واستفاض من حضرة الواع الفاضل جميع الباطن والكمال  
 وذكر السيد ادم التقي بندي في نجات الاسرار انه جرى في مجلس شيخ فريد الدين گنجشكر ذكر  
 وضع قدیم الشيخ على رقاب الاولياء فقال لين قلت في ذلك الزمان وضعت قدمه على رقبتی  
 وبالاختار اقول على صدقي في معنى معين الدين بن الدين ووضع قدمه على رقبة من نصبي ان  
 اقول على صدقي وقال الشيخ نور الله حفيد الفقيه الشيخ حسن القطني في لطائف القادر شيخ الويل  
 معين الحق والدين الحسيني طلب العراق من النوث الاعظم فقال له النوث اعطيت العراق لشهاب الدين  
 عمر السهروردي واعطيتك الهند رضوان الله عليهم جميعين غزيري از غزيران خاندان صابري  
 چشتي ورجل ندازه قول بدار ورس با فقير گفت که بنابر استيعاب يعني احاطه کردن این قول  
 کلی جمله افراد جزئی یعنی سائر اولیاء را چه با تقدم و چه بهر وجه تا آخر سواي آنها که مستثنی اند  
 چنین معنی از این قول مراد گرفتن اولی است که از ما تقدم بعد از شهاب و جمله انبياء عليهم السلام



مع حضرت عیسیٰ علیه السلام که مکرر خوانند آمد و انجمله بالاتفاق افضل کل خلائق اندر قدم بر صحابه البیت است  
 مثل قدم پسر بر پدر است و از همه حضرت تا آخر قدم بر سائر انیان یعنی معاصرین و متاخرین مثل قدم پدر بر پسر  
 یعنی در صورت اول قدم را چنان دانند که کسی پسر خود را از کمال شفقت بوجه سعادت و نیکی حتی او بدوش خود  
 بر نشاندین صورت فضیلت پسر بر پدر لازم نیاید چنانکه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم مولیٰ علی را بر دوش  
 خود بنا بر بست شکنی نشانزدند و چنین را بر دوش خود سوار میکردند این مثل اعلیٰ الطباق دارد و در صورت  
 ثانی قدم را چنان دانند که کسی قدم پدر را از کمال مرتبت و حریت رتبت او تعظیم و اجلاا بر سر خود می نهند  
 و در صورت البتة فضیلت پدر بر پسر است و همین افضلیت و نیجا مقصود است پس ازین تاویل القباچه  
 فی تعمیم استی مقوله العزیز المذکور میگویم اگر چه این تاویل هم ممکن است مگر حاجتی ندارد و نه آن تعمیم محتاج  
 تاویل و تغیر و تبدیل است زیرا که استیعاب و احاطه مقوله مذکور بر سائر اولیاء الله را برای صحت ضرب  
 لفظ ولی الله در قلمی نهاده علی رقبه کل ولی الله وافی و کافی است چرا که تغییر این مع عیسی علیه السلام مشهور  
 بلفظ انبیاء و رسول اند و اصحاب کرام رضوان الله تعالی علیهم معروف بلفظ صحابه و البیت عظام موسوم  
 بلفظ البیت و ائمه البیت علی جمیع و علیهم السلام معروف بلفظ امام اند و اطلاق کلمه ولی الله بر سائر مدعیان  
 بعد از ایشان رواج یافته و نفی است بدانکه مسلمانیان بعد از رسول صلی الله علیه و سلم فاضل خود را جزو  
 آن صحابه نام نه بردی آنجا که جمعی را که البیت صحابه رسیدند تا بعین خوانند و آنرا که بعد از ایشان جمیع  
 تابعین و بعد از آن خواص است را از بابا و عباد گفتند خواص قوم با هم صوفیه و تصوف من فرو گشتند و این نام  
 بعد از امتین هم بری بر ایشان اطلاق یافت و اول کسی که او را صوفی گفتند ابوباسم بود پس از لفظ صوفی  
 را اینهمه با خود بخود مشتقی شدند و به آنکه تا ویلی کرده شود یا تغییر داده شود هم تفصیل بر فاضلتر خود  
 لازم نیامد

میگوید بعضی سفیهان حضرت محبوب الهی قدس الله تعالی سره العزیز را  
 بر حضور پر نور محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه فضل ننهند که آنجا نسبت  
 است و اینها بعفات است **اقول** .....

لقب پاک حضرت سیدنا عیسیٰ علیه الصلوٰۃ والسلام روح القدس و لقب قدس حضور پر نور سید عالم  
صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم روح الحق اینجا خوانند گفت حق آنست که مقام محبوبیت بالذات صفت  
پاک حضور اقدس سید الجویین است صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم دیگر کسی را که از این مقام اعلیٰ حلی داود اند  
عکس و ظل همان محبوبیت اوست صلوٰۃ اللہ تعالیٰ و سلام علیہ لقب پاک حضور والا صلی اللہ تعالیٰ  
علیہ وسلم حبیب اللہ بود نسبت بنفس ذات چون بر تو و بر آقاسی مایان رضی اللہ تعالیٰ عنہ تافت لقب خباب  
محبوب سبحانی گذشتند برای سری که بر عارف نهان نیست چون بعد حضور رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت  
محبوب الهی قدس اللہ تعالیٰ سرہ العزیز و یزیدین بجویش یافتند نسبت بصفتاش نحو استند تا احتمال مساوات  
با حضور پر نور سیدنا عیسیٰ علیه السلام رضی اللہ تعالیٰ عنہ پیدا نشود بلکه نسبت بذات کردند که احتمال مساوات  
با حضور اقدس سید المرسلین صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم زینهار راه نتوان یافت چنانکه بر زمینهای مبرکده است  
که سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم بر زمینہ بالا قیام می فرمود و صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ بر زمینہ دوم گزید  
فاروق اعظم رضی اللہ تعالیٰ عنہ بر زمینہ زیرین چون نوبت به عثمان غنی رسید رضی اللہ تعالیٰ عنہ بر زمینہ  
بالافت از یعنی بر زمینہ فرمود و بر زمینہ زیرین استاد تو هم مساوات با فاروق شیدا  
و بر زمینہ دوم با صدیق اکنون که بر زمینہ بالا می سجس گمان تساوی با سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم  
نه بر زمینہ چون صفات نزد صوفیہ عین ذات باشد حاصل هر دو نسبت یکی است با جمیع شیعوایان  
حضرت محبوب الهی رضی اللہ تعالیٰ عنہ را بر حضور پر نور محبوب سبحانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فضل کلی نهادن  
جهل عجیب است جمهور اولیاء اکر اتم قدرت اسرار هم بر تفصیل حلیل سیدنا رضی اللہ تعالیٰ عنہ اجماع دارند  
اجماعیات را بهیچو سوسهای خام توان شکست اینجا نکه بسبب این القاب حضرات عالیہ هر دو محبوب  
رضی اللہ تعالیٰ عنہ را بر صحا بگرام و اہلبیت عظام رضی اللہ تعالیٰ عنہم فضل نهند که ایشان را این لقب  
اصلا در آورده نه منسوب بصفت نہ بذات و لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم و آخر دعوانا ان

الحمد لله رب العالمین

لمعہ ثانیہ در عقائد اہلبیت

بدان - العیزز اسلمک الله تعالی که صحت عقیده اصل کارست و فساد او موجب غضب  
 جبار و دخول نار - و العیاذ بالله العیزز العفار فاسد العقیده اگر حیدر اعبود و از پیدل ارض باشد  
 بے بجای ببرد و بچو قاصد کعبه که پشت بقبله راه رود و هر چند دود و دوزخ شود - لهذا واجب که اول  
 جمله عقائد خود مطابق مذہب مہذب اہلسنت حفظ نمائید و الله تعالی درست کرده مسلمستی باشد آنگاه  
 متوجہ باطن شده گام بہ این راه نہد چه عرفان الہی بے اختیار عقیدہ اہلسنت ناممکن  
 فقیر غیر الله تعالی کہ دین باب رسالہ مختصرہ جامعہ فہمی بالعسل المصنوع فی عقائد باب نشہ المصنوع  
 نوشته ام - اینجا در نورالدین از متن کلیل الایمان حضرت شیخ محقق مولانا عبدالحق محدث دہلوی قدس  
 سرہ انتخابی آورده سخنی چند در نوری حیدر و کنیم تا کتاب از ذکر این اہم الفرائض خالی نباشد  
 بالله التوفیق نور اقول - حقائق الاشیاء ثابتہ و العالم حادث و هو قابل للفناء و له صانع  
 قدیم واجب الوجود و احدی قادر عالم مرید کلم سمیع بصیر صفاتہ قدیمہ لا یقوم بذاتہ حادث لیس  
 بحکم و لا جرم و لا تصور و لا مرکب و لا معدود و لا متحد و لا فی مکان و لا فی زمان لا مثل له و لا شہید و لا ضد  
 و لا ند و لا عین و لا نظیر و لا یخضع لغيرہ تصف بکمال کمال منزہ عن سمات النقص و الزوال و ہومری المؤمنین  
 یوم القیمۃ خالق جمیع الاشیاء و مدبرہا لا یجب علیہ شیء و لا حاکم سواہ و لا عرض لفعلة فاحشہ  
 الشرع و القیم مافہم الشرع و لا یملک ذو و اجبہ شتی و ثلث و رباع شہم جبریل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل  
 و کل شہم مقام معلوم لا یعصون الا ما امرهم و یفعلون ما یأمرون و کتب انزل علی رسالہہا البیوت  
 و الانبیل و الزبور و الفرقان و اسماءہ توفیقہ و هو خالق الافعال العبادہ الکفر و المعصیۃ باراوتہ  
 و تقدیرہ و لا یرضی لعبادہ الکفر و الله یفیل من لیشاء و یدیری من لیشاء عذاب القبر للکافر و النافق  
 و تنعیم اہل الطاعتہ بما یعلم الله و یریدہ و صد ال شکو کبر حق و البعث حق و الوزن حق و الکتاب حق  
 و الحساب حق و السؤال حق و الخوض حق و الصراط حق و الشفاعت حق و الجنة حق و النار حق و کل  
 ما جزئہ النبی صلی الله علیہ وسلم من اشراط الساعۃ و احوال الاخرۃ حق ایمان الباس غیر مقبول الکبیرۃ  
 لا یرجى المؤمن من الايمان اہل الکبار من المؤمنین لا یخلدون فی النار و ان ماتوا بغیر توبۃ ان الله یغفر

يشرك به ويفض ما دون ذلك لمن يشاء ويجوز العقاب على الصغيرة ان الله ارسل رسلا من البشر  
 الى البشر مبشرين ومنذرين مبشرين للناس باحتياجون اليه من امور الدين والدنيا اول الانبياء  
 آدم عليه السلام واخرهم محمد صلى الله عليه وسلم وعلى جميع الانبياء والاولى ان لا يعين عدوهم كلمهم كانوا  
 بسلطين صاوتين معصومين غير مغرولين - افضل الانبياء محمد صلى الله عليه وسلم وهو معجود الى  
 كافة الخلق شريعة اكمل الشرائع ودينه ناسخ الاديان امته خير الامم ومعراجهم في اليفظة الى السموات ثم  
 الى ما شاء الله حق واصحابه خير الامم فضلهم على ترتيب الخلافة والمراد بالافضلية الكثرة الثواب ثم  
 الباقي من العشرة المبشرة ابو عبيدة بن الجراح سعيد بن زيد سعد بن ابى وقاص عبد الرحمن بن عوف  
 زبير بن العوام طلحة بن عبيد الله فاطمة بنت اسد فاطمة السيدة النساء  
 والحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة الخلافة بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثون سنة  
 ثم بعدها ملك و امارت وكلف عن ذكر الصحابة الى خبر المجتهد خطي و يصيب ولا تكفر احدا من  
 اهل القبلة رسل البشر افضل من الملائكة ورسل الملائكة افضل من عامة البشر الكرامة الاوليا  
 حق لا يبلغ ولا درجة نبى لا يصل العبد الى حيث ليقتض عنه الامر والنهي والنصوص تحمل على طواهاها  
 والعدول عنها الى معان يدعيها الباطنية المحاد وفي دعاء الاحياء للاموات وصدتهم عنهم نفع لهم  
**اعلموا** - ان الله محيب الدعوات وقاضى الحاجات وتجزر الصلوة خلف كل مرد فاجرد ذى المسح  
 على الخفين في الخصر والسفر استحلال المحبة صغيرة كانت او كبيرة واستخفافا كفر والاستهزاء  
 على الشريعة والاستهانة بها كفر والنزل بالكفر كفر والتدقيق بما يخبره الكاهن عن الغيب كفر الباطل  
 من الله تعالى كفر الاسن من عذاب الله كفر والايمان بين الخوف والرجاء - اعلموا ان الله شديد العقاب  
 وان الله غفور الرحيم **نور ١٠** - ماسنيان را اعتقاد النسبت كه علم غيب بالاستقلال خاص  
 بجانب هي الجلال ست وانچه از وي مرانبيار و اولياد را حال ست بالذات نيست بلكه عطاى  
 آن ملك متعال ست واعتقاد و اريكيم كه حق سبحانه تعالى همه شيار را مى شنود و هر چيز را  
 مى بيند و شنيدن و ويدن او بالانيست - **نور ١١** - ماسنيان را اعتقاد

که معصوم بجز انبیاء کسی دیگر از اولیاء نباشد گو مرتبه تطهیر و غوثیت دارد حتی که صحابه و اهل بیت نیز  
 رضی الله تعالی عنهم مگر زنان و سائر اولیاء الله و معصوم با هم محفوظ میباشد و مراد بعصمت مصطلحه آنست  
 که حفظ الهی مرایشان را لایمسی باشد که تخلف او ز نهایت مقول و متصور نماند و بحایت الهی هیچ گناهی را امکان  
 نباشد که در مسامحه عزت آنان گردیدن این عصمت در نوع بشر خاص حضرت انبیا علیه الصلوٰه و السلام  
 است هر که هیچ فرد بشر را عصمت بهیچ غفلت ایشان ثابت کند محض است نور هم خبری بهیچ  
 اخبار الهی قطعاً مورد یقین است و تصدیق اومین حاصل ایمان و دین هر که بهیچ خبری از اخبار ایشان  
 منکر شود کافر شود بعد آنکه ثبوتش از نبی ضروری باشد خبری چنین نیست و انکار او اگر چه بعد ثبوت صحیح قابل  
 اما کفر و ارتداد نیست باز خبری قطعاً حق است و چگونه خطا آوردی احتمال نیست بخلاف خبری زری که  
 عصمت ندارد **نور ۵** - سالک را هر امری که در خواب یا بطور کشف و الهام و هیچ واقعه و مراقبه  
 معلوم شود آنرا اولاً بر کتاب و سنت عرض کند اگر مطابق باشد یقین داند ورنه از آن درگذرد و با و  
 هیچ اتفاقی نکند و اضمناات اعلام و وسوسه شیطانی داند **نور ۶** - بر شخص معین لعن کن اگر چه  
 مشرک و کافر بود زیرا که حال فائده معلوم نیست اگر بعد موت عذاب الله واجب اللعن باشد خیر است ورنه  
 لعن تو بر تو عود کند اری لعن بر کافر و مشرک مباح است اما اینجا یقین بر شرک کفر و چگونه آوردی که  
 لعنش کردی و می منقطع شد پس ترا که خبر داد که فلان بر شرک و کفر مرد جز آنیکه از دل خود میگویی این  
 چه اعتبار پس لعن بر شخص معین سخت ممنوع است مگر کسیکه موث نشان بر کفر یا با خدا و رسول  
 علیه الصلوٰه و السلام معلوم شد **مجموع بلایس و ابوالهلب و فرعون و هارمان و امثالهم و پس اللهم**  
**احفظنا من اللعن و مشرک امین** بار آنکه معنی لعن نیست ای بار خدا یا فلان را از رحمت خود  
 دور دارد بجهت محض کن که او را در رحمت تو هیچ نصیبی در آخرت نباشد و همچنین دور  
 از رحمت نیست مگر مشرکین و کفار را پس در صورت عدم علم به خاسته که مومن مرد  
 یا کافر چگونه در لعن جرات کرده شود **نور ۷** - بارکان اسلام خود را  
 بسیار یعنی نماز و روزه و حج و زکوة ادا کن و به عفت پند...

اهل سنت و جماعت محکم بے باش کہین یک فرقہ از عقائد و سنن ملت ناجیست باقی ناری امام عظیم  
 ابوحنیفہ کوفی رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ را پر سیدند کہ علامت اہلسنت و جماعت حبست۔ فرمود  
 ان افضل الشیخین و محب التمتین و تری المسح علی التمتین یعنی فضل حنفین از فضل شیخین کمتر است  
 بے نقصان و قصور و محبت شیخین با محبت حنفین برابر بے تفاوت و قصور۔ بکذا افادہ بالا  
 سید السید عبد الواحد قدس سرہ فی سبج سنابل۔ نور ۸۔ برین  
 سہ اہل حق را اتفاق است کہ تاجی انبیاء و رسل علیہم الصلوٰۃ والسلام پیش از نبوت نیز از کفر  
 و شرک و کذب و زور و مصوم بودند و بعد نبوت از تقدیر گو نہ مصیت اگر چه صغیرہ باشد و حکام  
 رسائی شریعت از سہو و خطا نیز مصوم اند صلوٰۃ اللہ تعالیٰ و سلام علیہم جمیع نور ۹۔  
 بیچ ولی بہر تہمتی نہ رسید و نہ ہزار رسد و نتوان رسید اگر چه قطب الاقطاب و غوث و صدیق  
 باشد و بیچ مکلف پیش از موت از تکلیفات شرعیہ از ادخا ہد شد اگر چه نبی و ولی و مرسل باشد  
 چنانکہ آئیہ و اعبد ربک حتی یا نیک الیقین اذان خبر سید ہدیرا کہ علما روین اینجا یقین را بمعنی موت  
 گرفتہ اند کہ بعد موت آن یقین می آید کہ موجب از ادوی میشود و از تکلیفات شرعیہ انسان را نجات  
 میدہد و صوفیہ صافیہ ہم و عقائد خلاف علما ظاہری باشند بلکہ اعتقاد بجلہ عقائد اہلسنت شرط اول  
 تصوف دانستہ اند و انانکہ بعض جہلای متصوفہ گویند کہ انیمقام یقین اولیاد را در حیات ہم حاصل  
 میشود و از تکلیفات شرعیہ را دیکند و سوسہ شیطان است ناشی از محض سفاہت و جہالت و ضلالت  
 و خود بینی و خود نمائی و خود را می آیشا کہ قول ائمہ سلف گذاشتہ بر شورش شیطان عمل بنمایند و زندقہ  
 میشوند و از روزہ و نماز و غیرہ ارکان اسلام خود را مستغنی دانستہ ترک میکنند و در اہم ضلالت گرفتہ میشوند  
 بین نبی صلی اللہ علیہ وسلم کہ افضل کل مخلوقات بود چہ بلائکہ و چہ جن و چہ انس از ہمہ افضل و اکمل و اعلیٰ  
 و اولی است با وجود چنین قربت و فضیلت در حیوۃ دنیا از تکلیفات شرعیہ معافی نخواستہ دیگران کہ  
 نسبت ذرہ با قباب ہم ندارند چگونه انہین لان زنند و خود را بچو مجاہدین از زمرہ آزادان پندارند  
 اللہم حفظنا من شر الشیطان و سادسہ بر جتک یا جم الراجین نور ۱۰۔ اجلہ ملائکہ چہ سہاوی

همچو جبریل و میکائیل و اسرافیل و غزرائیل و جمیع عرش و کروین و اسمعیل سردار سمائی دنیا و دیگر ملائکه که شمار آنها جز حق سبحانه تعالی کسی نداند. و چه عرضی بچو کرام کاتبین و ملائکه حفظه که همه حفظ انسان از جن و بلایا مامورانند که ان شاء الله تعالی فی القرآن العزیز بقوله و له معقبات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه من امر الله همه با از هر گونه گناه معصوم اند لا یصنون الله امرهم و یفعلون یا یؤمرون و آنچه از حکایات باروت و ماروت و عوام مشهور و در بعض تفاسیر مذکور است نزد علما محققین اصل ندارد چنانچه از شفاى امام قاضی عیاض و شروح آن توان دریافت و آنچه در فص الکلمات بیاض حضرت جد اعلی شاه حمزه قدس سره نقل از عن تفسیر الزاهدی مذکور است که ملائک و قسم اند - نورى و ناری قسم اول از جمیع معصوم و از قسم دوم معصیت بوجودی آید الخ - این بمنی بران اصطلاح است که قومی از جن را ملائکه خوانند. و بر همین محمول است و آنچه از حضرت ابن عباس رضی الله تعالی عنهما و غیره می آید که البلیس از ملائکه بود بآنکه نص طبعی قرآن عظیم موجود است کائنات من الجن ففسق عن امر ربی -

نور ۱۱ - محمد رسول الله افضل الانبیاء پس بر اسم پس موسی بر قول مشهور علیهم الصلوٰة والسلام پس انبیاء کلهم فضل اند از جمله ملائکه نزد اکثر اهل سنت و جماعت همین مذمت معتبر است و معنی فضیلت آنست که ثواب کرامت و قرب الهی زیاده از غیر خود باشند همچنین است در شرح مقاصد و غیره و رسل ملائکه افضل اند از اولیاء انسان و اولیای انسان افضل اند از سایر ملائکه و در اب المرشد نیست که اجماع کرده اند صوفیه کرام برین امر که رسل انسانی فضل اند از جمله ملائکه و خلاف کرده اند و تفضیل ملائکه بر بنوین انسان افضل البشر بعد از انبیاء ابو بکر صدیق است پس عثمان پس علی رضی الله تعالی عنهم جمیعین و بر همین ترتیب فضیلت خلافت ایشان واقع شده

نور ۱۲ - و افضل النساء اهل المحبة فاطمه و خدیجه و عائشه و مریم و آسیه رضی الله عنهن - و در قسطلانی است که شیخ نقی الدین اختیار کرده است که فاطمه افضل است پس خدیجه پس عائشه و قومی عائشه را افضل النساء گفته اند از جهت حدیث فضل عائشه علی النساء افضل الشریه علی سائر الطعام و قومی خدیجه را که اول من است و قومی مریم را بقوله تعالی فضلک علی النساء العالمین ابایح یک از بنیاد لیس قاطع نیست و اسلام آنست که این همه را افضل النساء دانند و در تفاسیل

یا همی آنها سخن نراند نور سوا آنکه میداند که فضیلت بر ترتیب خلافت است غلط است بلکه  
 خلافت بر ترتیب فضیلت است و همچنین واقع شده یعنی هر افضل بر غیر خود در خلافت تقدم  
 شد بدلیل آنکه فضیلت ایشان بهین ترتیب در عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم مستحق بود  
 حال آنکه در آن زمان هیچ یک از ایشان خلیفه نبودند پس چون به ترتیب معلوم بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 علیه و سلم خلیفه شدند ظهور مییست که خلافت به ترتیب فضیلت واقع شده آنکه فضیلت به ترتیب  
 خلافت باشد که لا یخفی فافهم اللهم حفظنا من سوء اعمالنا نور سیم ۱ - با وین استظهار کنی  
 که کفرست بهمان احکام دین را استخفاف نمودن چنانکه ناسقیدان بر ریش و عمامه می خندید  
 لغو بابت من سوء اعمالنا نور سیم ۱ - فی زمانه از شروع ۲۹ هجری قمری ضاله آثار کاشی است  
 و تفرقه و انجام او الحاد و زندقه است در هندوستان پیدا شده است که انرا در عرب و ایرانی میگویند  
 منسوب باین عبد الوهاب نجدی که شیطان در عرب شریف پیدا شده بود زنها زنها را این فقره  
 گمراه اختلاط کنند و بر آن شناخت این طائفه تالفه همین یک کلمه که میگویم کافیست این فقره عم  
 نرنگوار و روافض است رافضیان در خدمت صحابه بے ادبی می کنند و اینان بخدایت حضرت رسول  
 مقبول صلی الله علیه و سلم بلکه به بارگاه خدای عزوجل هم بگستاخی و بی ادبی پیش می آیند چنانچه بزرگوار  
 خداوند تعالی نسبت ارکان کذب میکنند و علم و صدق و غیره صفات او را اختیاری دانند معاذ الله  
 من ذلک انتهای نتیجه جدا میفرقه فرقه پنجم است مادی و ضلالت الیس و حقیری را و که تا و خیره ماند و بیشتر  
 خوانند و چون به بلوغ رسد و خون الهاد از وجوش زرد و روی شوی کفر بنزد با سیم پنجم می رسد و میگویند  
 ازین هر دو فرقه دورتر باید ماند که ماران سیاه و غولان راه اندر حق سبحانه تعالی از صحبت چنین کسان  
 در حفظ خود را و آیین نور سیم ۱ - مخرق عادات ظاهر کردن کاری برخلاف جهود و محتاد را گویند شلای  
 سیم ۱ - النسان بالافتن بدیع نردبان است اگر کسی اسباب یا لار و خرق عادات کرده باشد و آن چند قسم است  
 از این کرامت معنوت استند راجع ابانت زیرا که صدورش با برت مومن باشد یا برت کافر بر تقدیر نخستین  
 نباشد و اولی از علوم بر تقدیر اول اگر صدورش بر نایب است معجزه باشد و پیش از آنکه است را بر او آنچه که ادوی باشد



و از عوام مومنین معونت و بر تقدیر کفر اگر موافق مراد او باشد استدراج و اگر مخالف آید امانت چنانچه  
 میسلی که کذاب ملعون را گفتند که محمد صلی الله تعالی علیه وسلم دست بر سر طفل که رساند بوی مشک از سرش  
 آید مرد که دست بر سر طفل نهاد و کل شد ملعون را گفتند که محمد صلی الله تعالی علیه وسلم در چاه شور لعاب بن  
 اقدس می اندازد و هر چه تمام تر شیرین میسازد مرد که در چای شیرین خوی افکند شور شد ملعون شنید  
 که حضور اقدس صلی الله تعالی علیه وسلم بر چشمی کور دست نهاد روشن شد مرد که بر دیده عوری دست  
 رسانید چشم دیگر نیز از دستش شد با بچه در امانت و غیره حاجت تیر نیست که بوجه مخالفت مراد خود  
 تنبیه است همچنان استدراج و مجزه را حاجت تفرقه نیست که اگر کسی غلط دعوی نبوت کند زنها خانی  
 بروست و ظاهر نشود اگر خود استا و ساحران جهانست همه حوایات و میکس باطل گردد و چیزی نمودن هرگز  
 نتواند آری اگر دعوی الوهیت کند همه بعد از ایش بروجه کمال ترقی یابد و عجبها نماید که عقل بنیدگان خیر و ماند  
 چنانکه دجال را همچنین واقع شد نیست اول دعوی نبوت خواهد برخاست و همه استدراجات و باطل شد  
 باز با دعای الوهیت پردازد و شعبده ها سازد و آنچه سازد و وجهش پیداست که حجت الهی به نبوت نبی  
 به حجة قائم شود اگر دعوی کاذب نیز دعوی نبوت خارق نماید فرق کاذب و صادق بر خیزد و کار شریع بر هم شود  
 بخلاف الوهیت که اگر کسی هم خرق شود و شرق و غرب را بهر اران هزار خرق غریب بگرد عقل خود گواه است  
 که این نه اله است و الحمد لله رب العالمین پس اینجا ظهور خوارق بروست و باعث تبلیغ نیست بخلاف  
 اول آری فرق و کرامت و استدراج دشوار است اینجا معیار همین است که هر که استقیم بر شریعت عزابینند  
 خالق که از وظاهر شود کرامت دانند و هر که از شرع بر گران یابند خوارق او را از قبیل استدراج گمان  
 کنند حاصل خارق نه چیزی است که همین بروست و لیا وظاهر شود بلکه بجا دوی هم توان کرد چنانکه ز ساحران  
 فرعون واقع شد بخیل الیمن سحر هم آنها تسبی و بر ریاضات شاقه و ترک علالت و دنیا نیز چنانکه جوکیان  
 هند و راهبان نصاری و یهود کنند و از مجاین و مجاذیب هم خرق ظاهر شود بسبب دفع حجب عالم  
 علوی که در این عالم سفلی است با مراد تعالی پس آشکار شد که این بطور خوارق اعتما و باید بلکه  
 مناط همان استقامت بر شریعت و دوام تعلق قلب بجناب حدیث است و ثبایان تیر که بقیض

صحبتش خدای یار آید و دل زدنیاسر و شود کما سیاتی این فائده را محض خیال همین جمله آوردیم تا بر او فهم  
 نهند و بخلط نفیقت و بابت العصمه و نیچا و دسه که امانات حضرت جدی مرشدی قدس سره چشم دید  
 خود نقل میکنیم اول آنکه بعد از پر و از نمودن روح مبارک حرکت لبهای مبارک بندگی شد و آن حالت  
 معمولی شغل اسم ذات بود چنانکه در عالم حیات دنیاوی عادت ساهی بود با آنکه بپسین سر و زخندان  
 برو مال و غیره جدیدی می نمودم سود میداد بالاخر از دل بطور طوع عرض داشتم آنچه عرض شد چشم انگاه حرکت  
 بند شد پس بعد وقت غسل باز همان جنبش لبهای مبارک ظاهر شد باز بطور اول عرض نمودم آنچه نمودم باز سکو  
 شد زان بعد وقت دفن نیز چون روی مبارک کشا و بزم باز همان حرکت یافتیم باز بعد عرض معمولی بند شد  
 و علاوه بر این اکثر کرامات بطور آنکه تسطیر آن سبب طوالت کتاب است **نور** ۱- بنی آلت که  
 حضرت حق سبحانه و او برای تکمیل نفس خودش وحی فرستد بشری تازه خواه بشری پیشین و رسول آنکه  
 او را بعد تکمیل نفس و کبرای تبلیغ احکام الهی به بندگان فرستند اینجا نیز تخصیص بشری جدید نیست ماسلمان  
 اعتقاد دارند که وحی شرعی جز بحضرات انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام نیابد- آری اولیا اگر ارم نوعی و اگر از  
 الهام سر فراز شوند **نور** ۲- ایمان مشاهده با آنکه نصیب مقررین و ناشی از فضل عظیم و شرف بیست  
 اما اینکه ندیده گرفته و مجرد شنیدن اخبار الهی ایمان آرند این هم طرفه شایسته دارد- و لهذا باین وجه خاص  
 ایمان بالغیب عند الله از ایمان مشاهده محبوب ترست ملائکه بر عرض کسی دلجو و جنت و نار ایمان بالشهد  
 و ما را بالغیب حضرت انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام را بر ملائکه و تمیز کتب و نزول وحی ایمان بالشهد  
 و ما را بالغیب صحابه و اهل بیت را بر حضرت نبی صلی الله تعالی علیه وسلم و معجزات جلیله اش ایمان بالشهد  
 و ما را بالغیب اگر چه متأخرین را این فضل جزئی حاصل است اما فضل کلی که عبارت از کثرت ثواب زیاد  
 قرب الی الله است نصیب حضرات اهل بیت و اصحاب است رضی الله تعالی عنهم اجمعین فضل جزئی یا  
 فضل کلی تاب مقاومت ندارد- غافهم- این سلسله از زبان فیض ترجمان حضرت جدی مرشدی رحمة الله علیه  
 شنیده بودم- روزی بطور و خط میفرمودند که سرور عالم صلی الله علیه وسلم اصحاب کرام خود را خطاب  
 کرده استفسار فرمودند که آیا میدانید که ایمان کدام کسان عزیز ترست عرض نمودند یا رسول الله یا

ملائکه و انبیاء فرمودند فی - زیرا که در حضور و قرب و منزل و حی اند عرض نمودند ایمان مایان فرمودند  
 چرا که در شام من خود موجودم باز عرض نمودند العظم عند الله و رسول انگاه فرمودند ایمان ان کسان که  
 بعدین خواهند آمد و بر او ذوق کتاب نوشته یابند و برو ایمان خواهند آورد و تا اینجا شنیده عرض نمودم  
 که عطای این هویت عظمی باعث تفضیل مایان شد یانه همان جواب رشاد شد که بالا نوشته **تور ۱۹** -  
 علماء اهل سنت و جماعت را در لعن نیز پذیرفته قول است - یکی سکوت - دوم منع - سوم جواز - سکوت  
 مذہب امام عظیم کوفی و متبعان آن امام و الا مقام است و همون اسلم و احکم است - و منع مذہب  
 امام غزالی و تابعان و است و جواز مذہب امام احمد بن حنبل و موافقان آنجناب است از متاخرین  
 ملا سعد الدین نقاش زانی و غیره نیز همین راه رفته اند و هر سه فریق از سنیان اند پس هر کس یک پیروی  
 ازین مذہب ثلاثه اختیار کند هیچ نقصان در سنیت او نخواهد شد بدستور مسلمان شی الذہب خواهند  
 و الحق حسن احتیاطی که مذہب مذہب حضرت امام اعظم رضی الله تعالی عنه دارد و فوق البیان است  
 بالفرض اگر انکسرتوب لعن است ملعون ملعون لعن و لعن را در و و وظیفه کردن فیصلتی ندارد  
 و اگر عند الله نچنان باشد تا معاذ الله خوف رجعت لعن است پس عاقل را نباید بکاری افتادن  
 که یک پیروی او ضرری علی و پیروی دیگر از نفعی بی باز سئله جواز عدم جواز خود فقهی است ما در فقه  
 نقل حضرت امام و الا مقام خود یک پس اینجا چرا از تعلیل جنابش قدم بار کشیم و خود عداوت و بغض  
 منحصر و لعن نیست آخر ندیدی که علماء کافر معین را هم تعین نام لعن گفتن نفرمودند تا انجام او بر کفر  
 یقینی نباشد مگر با کفار حکم عداوت نیست بعضی که بحد الله را با بان مرد و و پلید ناسعد است خدای نیکو  
 میداند اما بحد الله بالعت کار نداریم و نه مؤمن را باید که لعن و فحاش باشد باز اگر کسی لعن میگردد  
 گفته باش ما و او را هم زجر کنیم چنانکه شنیدی و الله الموفق - **تور ۲۰** - روزی بین المغرب  
 و العصر حضور شیخ خود حاضر بودم و در آن زمان کتابی در عقیده اهل سنت و جماعت نسبت  
 مجازین جل و صفین و نهروان جمع نموده بودم بغرض اصلاح پیشکش نظر کمیما اثر فرمود فرمود  
 بخوانید - نمذی خواندم فرمودند بنور دار مولوی عبدالقادر سلمه الله تعالی را هم نوبت مطالعہ بن ساله

آمده است یا نه عرض نمود بلکه استنباط این بحث از مولی صاحب کرده ام فرمودند که کافیت علم و احاطه  
 دمار السبب که بولت سن فرصت آن نمانده است که متوجه باصلاح و تسطیر شویم باز عرض نمودم که خیر  
 مختصر و درین مسئله ارشاد شود تا حزر جان و ایمان خود کنم فرمودند - و کف عن ذکر الصعابة الا بخیر  
 همین قدر کافیت پس خلاصه عقیده اهل سنت و جماعت درین هرگز جنگ چنین است که نسبت جنگ  
 اهل جمل و صفین حکم خطا و اجتهدی است و نسبت جنگ اهل نهروان حکم فسق یعنی محاربین اول و اجتهاد  
 خطا کردند و محاربین نهروان قطعاتاق و طغاة و اهل عصیان بودند باز اینجا نکته بهتر از گوهر است  
 خطا و اجتهدی نیز بر دو گونه است منکر و غیر منکر - منکر آنکه انکار راگزیر است که اگر خامش نشینند فتنه می خورند  
 و غیر منکر آنکه بچنان باشد چون خطای امام شافعی رحمه الله تعالی علیه و تحلیل موقوف التسمیه عمدا  
 و غیر ذلک من المسائل الفرعیة - پس مولوی جامی قدس سره الشامی که در عقاید منظومه فرمود - ع  
 جنگ با وی خطای منکر بود - راست فرموده است - اما نا فحان سخن را از جای بجای برند **نور ۱۲۱** -  
 مرتبه نبوت و ولایت هر دو محض می است آنکس حاصل نشیون می محض بنیای الهی میسر می آید و محاسبه و اعلی است هر که  
 نبوت کسی گوید یا فتنه هر که ولایت است - اما محاسبه را بشرط راه ولایت داشته اند غالباً بای محاسبه  
 نیابند - و چون یا بند مجاهده نیابند بلکه محض و بیا بند **نور ۱۲۲** - مرتبه نبوت و رسالت محض  
 بر دو انالسان است جن و نساء الصبیان انان نیست بخلاف ولایت که مردان و زنان هر دو شریک اند  
 گو درین هم کثرت بر دو ان **نور ۱۲۳** - اعتقاد داریم که سیدنا حضور سرور عالم صلی الله تعالی علیه و سلم  
 را شل که بمسرو برابر و در جملة کمالات عالیة شریکیش باشد محال و متبع بالذات و خارج از او امره قدس است  
 بذا هو الحق فاذا بعد الحق الا لفضل **نور ۱۲۴** - قضا که مراد از حکم باری تعالی است و نوعی است  
 مهم و معلق - بمرم واقع شود - کما هو الماردنه - و معلق واقع شود مرتفع گردد از صدقات و غیره  
 مثال بمرم موت است که ضرور بوقت موعود خود خواهد آمد - و مثال معلق آفات های دنیائی مثل  
 امراض و غیره که از جود و جهد تدبیر و خیرات و مبرات دور شود و نیاید - **نور ۱۲۵** - قال الشيخ الاکبر  
 فی الفتوحات و لما تم یصح اجتماع الصادقین معاً لذلک لم یقیم ابو بکر فی حال النبی صلی الله علیه و سلم

و ثبت مع صدقه فافقه النبي صلى الله عليه وسلم في ذلك الموطن وحضره ابو بكر لقاني ذلك المقام الذي  
 اقيم فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم لانه ليس فيه اعلی منه يجبر من ذلك المقام فهو صادق لكاتب  
 وحكيم و اما سواء تحت حكمه نور ۱۲ - درین زمان مردمان الهستند و جماعت زحما و رت رافضیان  
 و صحبت ایشان از حال امیر موی و غیره صحابه رضی الله عنهم سوی ظن میدارند این خود رافضی است  
 لهذا مناسباً قدری از جانب امیر موی بیان نمایم و التقابیر قول حضرت محبوب الهی نظام الدین  
 اولیاء قدس سره بگویم که برای صوفی صافی مسند کافی و دافی است - در فوائد الفوائد لفظ آخواب کتب است  
 بنده عرض شد که در اعتقاد در باب موی چگونه می باید داشت - فرمود که او مسلمان بود و از صحابه بود و  
 خسر پوره رسول بود علیه الصلوة والسلام - او را خواهری بود ام حبیبه گفتندی رضی الله عنها او هم رسول  
 بود صلى الله عليه وسلم نور ۱۳ - از سعد بن العاصی بآب هم در ذکر فضل صحابه بر جلاله احم ذکر کردی و نسبتاً  
 ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها و عمارت روضه تبرکه ذکر در فضل صحابه رسول رضی الله عنهم و صلى الله عليه  
 وسلم افتاد و بچاره عرض داشت که فضل صحابه رسول صلى الله عليه وسلم بر جلاله منان همین فضل صحبت است بحسب  
 یاد صفات دیگر همچنانکه علم و عبادت و زهد و تقوی و توکل و غیره - بندگان خود عظمه الله فرمود که جمله جواب  
 درین مسأله است که فاضلترین همه خلق مطلقاً محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم و بعد از او افضل خلایق همه بسیار رسول  
 اند صلوة الله علیهم اجمعین و بعد از انبیا و رسل علیهم السلام نبی آدم است محمد علیه الصلوة والسلام و قبل است محمد  
 علیه الصلوة والسلام صدیق اکبر است بعد از خطاب بعد از عثمان بن عفان است و بعد از علی قلی است می آید - و دیگر را  
 دانست که خواص نبی آدم یعنی انبیا و رسل افضل از علیهم السلام از خواص ملائکه - و خواص ملائکه چنانکه  
 جبرئیل میکائیل اسرافیل عزرائیل صلوة الله علیهم افضل از ارواح نبی آدم - و ارواح نبی آدم افضل از ارواح  
 از ارواح ملائکه انیت از صیقل و جماعت - اما آیدیم بر سر حرف آنکه پرسیده که افضل صحابه  
 رضی الله عنهم این فضل صحبت است بحسب یاد صفات دیگر همچنانکه علم و عبادت و زهد و تقوی الخ - چون حضرت  
 رسالت صلى الله عليه وسلم فرموده است - اصحابی کالتیوم یا یوم اقدیم یا یوم اتم - این بر عموم است  
 چنانکه بر خلفای اربعه از جمله صحابه اند پس هدایت دیگران مقتداً با اقتدای ایشان هر امینه

مقتدا فاضله از مقتدی بود و جمیع معانی پس ایشانرا چنانکه فضل صحبت بود فضل در جمیع معانی بهم بود  
لیکن هر چند ایشان در جمیع معانی موصوف اند چنانکه علم و تقوی و زهد و ورع و توکل و امثال آن اثر صحبت  
و فواید آن بیشتر و بیشتر از هر صفات دیگر است ایشانرا همه با صحبت تنها نسبت کنند نه صفات دیگر چنانکه  
گویند صحابه رسول الله صلی الله علیه و سلم پس نگری را از اولیاء الله علیهم الرحمة ممکن و جائز که در صفات  
و دیگر چه صحبت موصوف کردند چنانکه ایشان اما دولت و نعمت که در صحبت مست خاص همین بصیبت تعلیق دارد  
آن کجا حاصل کند بندگی خدوم عظمه الله چون برین حرف رسید این بیت بر زبان مبارک را ندیدیت  
ماه من گز تو مرا کس کنی من چه کنم - سنگ بی تربیتی لعل شدن تواند - اتمی نور ۲۸ - بدانکه مرتبه نبوت  
در سالت از نبی و رسول گاهی سلب نشود و مرتبه ولایت چنین نیست درین مرتبه سلب ممکن است پس  
ای عزیز بعد حصول ولایت این نشوئی و رام برای بقای مرتبه مذکور کوشش کن تا آنکه از این جهان بگذری  
و رنه خسران دنیا و الاخرة نصیب شود و العیاذ بالله تعالی -

### لمعة ثالثة در تصوف

**نور اول** در تصوف و سلوک فرق چیست - فرق فقه و اصول است - تصوف مشابه اصول سلوک  
مشابه فقه - در تصوف قواعد و اصول علم شریف باطنی میباشد و در سلوک صرف طریق رفتن راه  
بجاده و سکا سبه و الله اعلم بالصواب - نور ۲ - وحدت بر دو قسم است یکی وجود  
و دیگری شهودی - وجودی عبارت است از سقوط شعور یا سوای الله از علم و نظر سالک هر دو  
بقای ذات باری تعالی بعد فضای جمله ماسوی الله در علم و نظرش خلاصه اینکه هم در علم یکی ماند و هم  
در نظری یکی نماید یعنی بجز ذات بحت چیزی در علم و نظر سالک نماند و نیاید یکی دیدن و یکی دانستن  
حال سالک شود و نظر او علماً - این انتهای مقام سالک است یعنی سالک با این مقام رسیده  
موسوم باسم ولی میگردد - و منی ختم سیرالی الله بهمین است و بهمین را مقام لاهوت میگویند که مقام  
چهارم است از مقامات سیر و سلوک قادر به و آینده سیر فی الله که مراد از آن حصول ترقی است  
در ذات بحت باری تعالی که آنرا نهایتی نیست شروع میشود - و حدیث ما عرفناک حق معرفتک خبر ازین

میدهند همین است مسلک جمیع اولیاء الله تعالى از قادییه و حشیشیه و سهروردیه و غیرهم رضوان الله  
 تعالی علیهم اجمعین. الا شرفیه قلیل که بوحثت شهود رفته اند و این را مقام ابتدای سالک  
 میدانند. و شهودی نیز عبارت از همین معنی است الا در آن نفی موجودات صرف از نظر سالک میشود  
 نه از راه علم یعنی موجودات ماسوای الله در علم باقی میمانند صرف از نظر ساقط میشوند و ذات بحت صرف  
 در نظر میماند باقی همه مستهلک فانی نظر میشوند نه علما چون حال ستارگان وقت طلوع آفتاب که همه  
 ستارگان از نظر غائب شدند صرف آفتاب از نظر باقی ماند. اما میدانند که کوکب را هم وجود همچو  
 باقیست گویا از نظر نهان باشد کس بر چه که بیند یکی بیند ایامی و استن نیست لاجرم درین توحید  
 نقصی میماند و ان بقاء موجودات است در علم که منافی فضای مطلق است شرفیه قلیل قائل این  
 توحید شده اند از حضرات صوفیه مثل شیخ علاء الدوله سمنانی و شیخ دوز بهان بقی و غیرهما. و  
 از متاخرین شیخ احمد صاحب سمرندی. و اتباع ایشان که نقشبندیه مجددیه باشند همین راه رفته اند  
 بلکه بعضی ازین حضرات هم قائل توحید وجودی شده اند مثل شاه ولی الله صاحب محدث دہلوی که  
 با وجود نقشبندی مجددی بودن چند مکاتیب درین سلسله مشتمل بر تالیفات کلام شیخ احمد صاحب  
 و مکتوبات ایشان که در اثبات شهود بود نوشته شایع نمودند چنانچه روان مکاتیب شاه صاحب  
 مولوی غلام محی صاحب نقشبندی مجددی مرزا منظر جان جانان صاحب که در رساله مبسوط  
 نوشتند باز در الروایات مولوی رفیع الدین صاحب و در شاه ولی الله صاحب محدث برادر مولانا شاه  
 عبدالعزیز صاحب محدث دہلوی موسوم بکتاب مغالبات ابطال ظاهرو شائع شد که الی الان موجود است  
 من بشاء الاطلاع علیها فلیرجع الیه. پس بنظر انصاف باید دید که از هر دو توحید ترجیح بکدام است از تتبع  
 مقالات صوفیه کرام همین توحید وجودی ثابت و مبرهن است و لیس اللهم از قیاسه نصیباً کاملانک  
 و کریم یا اکرم الاکرمین آمین **فصل** مقامات سلوک قادییه. ناسوت و ملکوت و جبروت  
 و لاہوت اند ناسوت را عالم شہادت و عالم خلق و عالم جسمانی و غیره هم گویند. و ملکوت را عالم  
 امر و عالم ارواح و عالم ملائکه و عالم آخرت و غیره نامند. و از جبروت عالم اسماء صفات با شریعی است که در

ولا هوت را عالم هویت و عالم ذات بحت باری تعالی خوانند سالک را وقت مجاهده سیر همین عالم  
 کردن ضرورت در عالم لا هوت رسیده سیر و سلوک تمام میشود یعنی از سیر الی الله فارغ شده سیر فی الله  
 شروع میشود که آنرا نهایتی نیست **نور سیم** - سیر از همین فی الله تفاضل یک با دیگر می آید و در  
 هم اولیا و الله در اصل طریق ولایت یعنی در سیر الی الله برابر اند - چنانکه انبیا و علیهم السلام که در اصل  
 نبوت و رسالت مساوی اند - کما قال الله تعالی لا نفرق بین احد من رسله مفهوم آیه شریفه از مساوی  
 و اصل رسالت خبر میدهد همچنین جمله اولیا و الله تعالی در اصل ولایت بمعنی مذکور یکی اند مقوله لا نفرق  
 بین احد من اولیاءه از مساویات اینان خبر میدهد و اصل ولایت پس از اینجا معلوم شد که تفاضل  
 یکی بر دیگری همین باعتبار سیر فی الله است نه باعتبار سیر الی الله زیرا که قرب و ترقی مدارج از زیارت  
 سیر فی الله نصیب و میسر میشود پس هر که را سیر زیاده بود قرب و ترقی هم زیاده بود و هر که را سیر  
 کم باشد ترقی درجات هم کم باشد عزیزی چون در نیقام زیاده سیر کرده زیاده ترقی از غیر خود یابد  
 و درین سیر سوای ترقی درجات چیزی دیگر نیست و آن نهایتی ندارد و این سیر گاهی ختم نشود - و نه  
 ذات بحت محدود شود و این منافی شان الوهیت است ما عرفاک حق معرفتک ازین خبر میدهد  
 و این حدیث شریف محمول بر معنی ظاهری است نه آنکه از روی تواضع و انکسار وارد شده است  
 چنانچه گمان بعضی متصوفه چهل این زمان است اللهم احفظنا من احوال عجاج عقولنا **نور ۵** - الطلب  
 طلبان طلب الخالق و طلب المخلوق - فطلب المخلوق باطل و مردود - و طلب الخالق حق و مقبول آورد  
 اند که روزی عیسی علیه السلام جمعی گذشت ایشانرا مشاهده کرد خائف و ترسان از آن هر اسنان  
 و رنگ روز زد - ماجرا پرسید معلوم شد که از خوف و ترس حالی چنین و چنان دارند از اینجا بر رفت  
 و گفت خلق بیرون خلق مخلوقی از مخلوقی گریز نیست باز بقومی رسید ایشانرا نیز همچنین دیدند **نور ۶** - الطلب  
 معلوم شد که در شوق تقای حجت بچنین حالت رسیده اند که فردا میسر آید یا نه از اینجا هم کنار هر که فرو  
 خلقی بطلب طلبا خلقی بخلق شتابان است و باز بگوید ملاقی شد ایشانرا نیز همچنین یافت **نور ۷** - الطلب  
 معلوم شد که در شوق لقاء الله بچنین حال نادر رسیده اند که سیر میشود یا نه و فردا می آید یا نه **نور ۸** - الطلب



آیا بحال جهان را می‌طلب خوش مشرف میشویم یا فی عیسی علیه السلام با ایشان ششست فرمود  
 هؤلاء قوم یطلبون الخاق فیهم امرت ان اصاحبهم واولئسم این قومی اند که طلب خاق میدانند  
 بهمین کسان مرا حکم است که نشینم و موافقت کنم او که قال علیه الصلوة والسلام من ی الجلا  
 پس بایان را هم مناسب که بصحبت نجیبین قوم مناسب گیریم که غالب مولی اند و دنیا و آخرت بر  
 ندارند فائده زائده - در اینجا خدشه میکند و که عاصی طلب جنت و نجات از نار - و حصول نعم و دوا  
 آن دامن از بلایا و درکات این در حدیث جا بجا آمده است پس چگونه مذموم باشد - جواب آنست که اگر  
 این طلب از امر باشد مضائقه نیست که الامر فوق الادب گفته اند و این طلب داخل طلب مولی است  
 از ان بیرون نیست زیرا که از حکم و امر است و اتباع فرمان مولی و انقیاد آن داخل طلب مولی است  
 و اگر خواهش نفس باشد البته مذموم است درین راه **نور ۲** - اگر بر هوا کسی بگسی باشی و اگر بر روی  
 آبروی کسی باشی دل بدست آر که کسی باشی مراد از دل بدست آوردن اینجا آگاهی بدست  
 بخدا و تعالی و غفلت از غیر و تعالی کلیم **نور ۳** - سیدنا غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه را  
 از جناب تباری جل جلاله الهام شد که کل طور بین الناسوت الجبروت فهو ملکوت و کل طور بین الملكوت  
 و اللاهوت فهو جبروت فمن رضی بواحد منها فهو عندی من المطرودین یعنی اگر سالک سیر مقاما  
 ملکوت و جبروت فارغ شده سیر لاهوت افرودگشت یعنی در ذات بخت سیر کرد و اکتفا سیر جبروت  
 کرده به نشسته هیچ مرتبه تفصیلی ندارد و قرب بارگاه بدست نیار و هنوز ذات بخت دور است از کمال  
 نگویند چه جای که مکمل فکرت کسی که همین بر ملکوت یا ناسوت یا شکسته نشیند و خود دور تر و مجور تر  
 پس لازم است که هیچ یکی ازین مقامات ثلثه پیشین را نهایت مراد بلکه غایت سیر خود هم ندانند و از  
 آنها که منازل مایه پیش نباشند زود بقدرم صدق در گذشته سیر مقام چهارم که لاهوت است  
 بیاورد تعالی حاصل نماید انگاه اولین درجه کمال باید و اطلاق ولی بروی دست آید و پیش ازین  
 اندر جبر و ولایت بوسی بشام او نرسیده است و ای بر آنکه سیر ناسوتی هم ندانند و خود را از اکابر  
 اولیا خوانند **نور ۴** - شناخت اولیا را از خرق عادت صحیح نیست زیرا که مشرک است

بین اولی و غیره حتی الشاگرد الکافر پس سبب امتیاز نشود **نور ۹** - طریق امتیاز ولی از غیر او  
 آنست که بادی چندی بادل سالم و عقل فایده صحبت دارد پس اگر بینیکه از صحبت و خدا یادی آید  
 و محبت خداوند تعالی زیاده میشود بداند که ولیست و چون خلافتش رونماید یعنی دنیا یا آید و محبت دنیا  
 غالب شود بداند که ولی نیست زیرا که القلب مرآة القلب هر چه در قلب او بود همان منعکس گشت و صورت  
 ثانیه گو ای بر تلوث او داد - در عین المعانی آورده که اولیا جماعتی اند که تعالی ایشان را موجب پاکیزگی  
 حق باشد **نور ۱۰** - صورت اهل شرع و سیرت اهل طریقت داری تا نجات اخروی حاصل شود -  
**نور ۱۱** - حضرت مرشد مرشدی رضی الله تعالی عنهما میفرمودند - فقیر صورت پس او بجهیوت بی شرع  
 و دیکه تو ملیوت - و یا فقیر صورت دیکه او بجهنا نهین بے شرع دیکه تو ملنا نهین یعنی فقیر صورتی را در لباس  
 وضع و غیره چیزی بر خلاف شرع بینی با او میانبر و هم میاویز - چوانی که زیر دوش حیثیت اگر کاذب است  
 صحبت با او فریاد و اگر صادق است بدل و خصومت ضرر دارد - **نور ۱۲** - بعضی چهل از متصوفه گویند  
 که شریعت را بی دیگرست و طریقت دیگرست و اگر کسی را که صوفی استیم شریعت چه کار - ای سفیهان بشنوید و  
 بهوش باشید برای هدایت شما میگویم - یرحمکم الله و یرحمکم الله که رسول الله صلی الله علیه و سلم حامل مقام  
 بود و از باگناه او تعالی اجل جلاله بنا بر هدایت گمراهان و تکمیل ناقصان و دنیا آمده حق هر دو با حسن وجه ادا  
 ساخت یکی هدایت با احکام نبوت است و دیگر تکمیل ولایت احکام نبوت خود ظاهر است مراد از تکمیل  
 ولایت کثرت محبت خدا تعالی در دل مخلوقات پیدا آوردن و خلق را بحضرت قرب خالق بردن - پس  
 اول اهلیم اسلام میفرمودند بر احکام شریعت استقامت می دادند - من بعد برجه ولایت می رسانیدند آیا  
 صافی بر خلاف این نیز عمل فرموده اند یعنی مسلمان ناکرده یا از احکام شریعت بر کران داشته بدرجه و لا  
 سرافرازی بخشیده اند لا والله هر گز چنان نبود و نتوان بود پس طالب خدا را از انشال احکام خدا ناگزیر است  
 بکوش بهوش بشنو شریعت شجرت و طریقت ثمر و ثمر بے شجره یافته نشود اگر چه عکس ممکن است گویا ناقص  
 باشی بسا درختان که ثمر ندارند و با این معنی از شجریت بر نیایند - آگاه باش و خبردار شو تا شجره پروری شر  
 نیایی هم چنین حال انسان است که از دو حال خالی نباشد - مومن یا کافر - مومن دو قسم است - صالح

یا طایع - صالح و نفع است عالم یا جابل عالم دو گونه است عالم احکام نبوت یا عالم احکام ولایت  
 و ولایت دو صنف است عام یا خاص - عام از آیه الله ولی الدین امنو الله - مستنبط میشود یعنی بر مومن  
 ولی خداست و خاص مراد از فانی الله و بقا باشد یعنی از بنده شعور جمله موجودات بر خیزد و در ذات یا رب تعالی  
 استقرار یابد و فاش شود این ولایت خاص است که سالکان را به برکت مجاهده و ریاضت باطنی به محض  
 وهب الهی میسر آید و ولایت عامه به مجرد اسلام آوردن حاصل میشود بمقابل کفار از پس مومن و ولی است  
 بمقابل کفار و صالح ولی است بمقابل طایع و عالم ولی است بمقابل جابل و عالم احکام ولایت ولی است  
 بمقابل عالم احکام نبوت و ازین عالم حایل ولایت خاصه مراد است که بالگذشت پس ازین تمسید  
 با حسن و وجه پنداشتی و دانستی که ولایت خاص غیر اسلام و قبول احکام یافته نمیشود و اسلام  
 بغیر ولایت خاصه یافته نمیشود - پس مسلم غیر ولی بمثال شیخ مختص و مسلم عارف شیخ با غیر مسلم ادلی و عارف  
 بودن ضروری نیست بسیار مسلم اند که عارف نیستند بخلاف عارف که او را از اسلام و اتباع شرع ناگزیر است  
 و از همین جا واضح شد تفضیل شیخین بر حقین رضی الله تعالی عنهم یعنی بخواجه دیگر دلائل تفضیل شیخین این دلیل  
 هم بسیار قوی است پس بگویم بدان - ایک الله فی الدین - که شیخین بانی و پرورش کننده شیخ  
 نبوت اند که آن بمنزل اساس است که بوسیله آن عرفان نصیب میشود - و انسان بدرجه ولایت میرسد  
 پس شیخین قابل مشکوری بر دو طائفه اند یعنی گروه مسلمانان مطلق و گروه صوفیه که بدولت شیخین دولت اسلام  
 و دولت عرفان یافتند و می یابند و خواهند یافت و در کسی اینقدر نعم ندانستی که اسلام عیسیت پسند است و لا  
 کجا - و من یتبع غیر الاسلام و ینافلن یقبل منه لور اسلام - توضیح مقام ترقی و تسرل اصطلاحی به بزرگه  
 چون سالک قدیم در او دیده سلوک می نمود - و مقامات سلوک از ناسوت و ملکوت و جبروت و لا اله  
 طی کرده از سیر الی الله فارغ شده سیر فی الله که آنرا نهایتی نیست شروع میکند و ارام در مقام یعنی در سیر  
 فی الله ترقی بر ترقی می یابد و بخود ذات بخت از چیزی دیگر خبری و اثری نیست بلکه از خود هم شعوری نه وارد  
 محض در ذات باری غائی و مستهلک میشود این قسم سالکان را کامل میگویند و این مقام برای ایشان مقام  
 ترقی است بوجه آنکه وحدت و کثرت می بینند و همین را ترقی میگویند چون که این قسم در نسبت تعدیه نمیشود و لهذا

از نفع رسانیدن بغیر خود معذورند و اگر غایت الهی متوجه و شامل حال سالک گشت و خواست که از نفع مخلوق بهم رسد پس انگاه او را از ان ترقی به منزل می آرد تا دیگران را از پستی بر بلندی بر دلین باز سالک شعور ماسوی الله معه شعور وجودش از زانی میدارد و از لا بهوت باز بنا سوت می سازند و ازین منزل هیچ نقصانی در ان ترقی که حاصل کرده بود و نفع نمیشود آن بدستور حال برقرار میماند و این قسم سالکان را مکمل می نامند و همین مقام برای اینان مقام منزل است بوجهیکه باز کثرت در وحدت می بینند چونکه در نسبت این سالکان تعدیه میشود و لهذا در نفع سانی دیگران معذور نیستند و در منزل رحمت از لا بهوت بنا سوت میشود و عین عمده و بهتر است از منزل ملکوتی گوا از منزل ملکوتی بر خرق عادات و کرامات بسیار قدرت یافته باش لکن چه سود مرد تکمیل ناقصین است و آن بغیر منزل ناسوتی دست ندیده که محتاج هدایت عین ناسوتیان میباشد نه ملکوتیان پس لا محاله منزل ناسوتی قابل اعتبار است و پس نور هم اید بدانکه نسبت عارفان دو قسم است یکی کشفی چهری دوم کوری خفی پس عارف صاحب چهری کشفی از حال خود و از احوال و مقامات و دیگران خبردار میباشد عارف صاحب نسبت خفی کوری مطلقا از حال خود و از حال دیگران خبر ندارد و گویم تیر قطبیت باشد تا آنکه زنده ماند بعد وفات البته از مرتبه خود خبردار میشود حال او مثل حال نابینا مادر است که هرگز بشعور اشکال و الوان ندارد و غالباً سلوک اینان بطوب طی میشود و لقیطه چیز سے از حالاتی که بر صاحبان نسبت کشفی وارد شود ایشان را پیدا نیست و بعضی ازین سالکان نسبت تعدیه دارند و بعضی نسبت لازمی پس باعتبار این احتمالات منقسم بر چهار قسم شدند یکی آنکه سالک را خود نفس او و اند و خلق داند و خداوند که این بنده ذمی تره و صاحب مقامات است و این چنان است که سالک صاحب نسبت کشفیه و صاحب نسبت تعدیه منتقل باشد پس خود نفس خود را بوجه نسبت کشفیه شناخت و خلق او را بوجه نسبت تعدیه منتقل دانستند که با و شان نفع رسید و خداوند تعالی در همه حال عالم و دانا است و دوم آنکه خود داند و خلق نداند و خداوند بسبب آنکه صاحب نسبت کشفیه بود لهذا خود را شناخت و نسبت

تقدیر یعنی منتقله نداشت لهذا خلق او را ندانست زیرا که نفسی از وی بخلق نرسید و خدا بهر حال از او بیست  
سوم آنکه نه خود و اندیشه خلق و اند خداوند بسبب آنکه نسبت کشفی نبود نسبت خفیه داشت لهذا خود  
ندانست و نه نسبت تعدیه داشت لهذا بخلق نفع نرسید پس خلق بهم ندانست که گشت خدا و کرم  
بهر حال میانه چهارم آنکه خود نداند خلق و اند خداوند بسبب آنکه صاحب نسبت خفیه بود لهذا خود ندانست  
و چون نسبت تعدیه بود بدان سبب خلق بود نفع رسیدن از وی دانست خداوند تعالی عالم غیب  
بهر حال است **نور ۱۵** - بدانکه چون سالک قریب ختم سیرانی الله میرسد و بجز کیساعت که فوق آن  
ساعتی دیگر نباشد باقی نماید اندگاه ابلیس لعین می آید چنانکه وقت موت نیاید و نفس ناپاک  
خود می آید نیکار از ذریت خود میگیرد و آنچنانکه وقت موت ایمان بغارت می برد الا من رحم ربی  
ان ربی غفور رحیم چنین این ساعت ایمانی را که لب لباب آن ایمان است بغارت می برد الا  
ما شاء ربکم ان ربکم علیکم حکیم اگر فضل الهی شامل حال میباید و توجها و لیا الله كما حقته توجها باطن این  
بیکس و چهارست البته ربانی می یابد و الا فلا حضور سیدنا غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه فرماید بعض  
سیاحت خود بصحرای قمر و چند روز آنجا رفتیم تشنگی غلبه بر من کرد ناگاه ابرو خراخت و از چیزی مانند خم  
فرو داد که باوسیلب شدم با برفی دیدم که افق آسمان با تابناک شد و صورتی پدید آمد از وی آوای شنیدیم  
که ای عبد القادر من پروردگار تو ام حرام خود را بر تو حلال کردم یا گفت که آنچه بر غیر تو حرام است بر تو حلال  
ساختم این سخن شنیده آغوش بانشین الشیطان الزحیم خواندم و گفتم که ای عین و بشو فوراً آن نور  
بتاریکی و آن صورت مبدل گشت و مرا خطاب کرد که ای عبد القادر لعالم خود و بحکم پروردگار خود و به فقه  
تو و احوال منازل خود از من نجات یافتی سوگند بخدا که بمنزل این واقعه هفتاد اهل طریق را همراه  
کرده ام من گفتم که پروردگار هر فضل و منت مست حضور رسیدن رضی الله تعالی عنه را پس رسید  
چگونه شناختی که شیطان است فرمود بقول او که حرام خود را بر تو حلال کردم و دانستم که حق صل  
علی البکاه امری فرماید **نور ۱۶** - ولی راوی ندانستن غیر ولی را ولی دانستن هر دو ممنوع  
زیرا که کمال بے ادبی و شقاوت قلبیست تکذیب نبی فی الحال کفرست تکذیب نبی فی الحال فسق کفر

انجام کار شاست او معاذ الله بکفر منجر میشود - قتل نبی فی الحال کفرست و قتل ولی فی الحال فسق  
مگر قاتل ولی را هم ایمان بسلامت بودن دشوارست چنانکه به تجربه رسید فوراً - انسان چنان  
صفت از عدم بوجود آید - بهیمی - سباعی - شیطانی - ملکوتی - بتقاضای صفت بهیمی قوت شهوات  
ظاهر شد - و بتقاضای صفت سباعی قوت غضبانی ظهور یافت - و بتقاضای صفت شیطانی غرور  
و نخوت و کبر و عجب و کبر و غا و غیره جلوه گر شد - و بتقاضای صفت ملکوتی که اصل الاصول بود و بسبب  
همین قوت انسان بلفظ انسان مستحکم گشت قوت طاعت و انقیاد و محبت و اخلاص و داد و لطف  
و غیره آشکارا شد پس اگر انسان را این قوت غلبه دارد و قوای دیگر را محکوم و متغافل خود گردانیده است  
انسان است ورنه از بهایم با سباع یا شیاطین باشد انسان نیست و این قوت را اگر محبت نامند  
نسبتاً منسب کرده و در سهواً از دینی اصل خود را فراموش کرده خود را محض پاندا کل و شرب و حیثیت  
میدارد و میداند که همین برای خوردن و خفتن آفریده شده ام چون خواهد که ازین غلطی برون آید باید که  
صفت انسان کامل اختیار کند یعنی بخدمت شیخی رود که از صفات بهیمی و سباعی و شیطانی گذشته  
بصفات ملکی متصف شده باشد از وی کسب باطن اخذ کرده کار بند شود **تور ۱۸** - اصل الاصول  
و مقدم از جمله کسب درین راه برزخ شیخ نیست باید که فهمیده بدان توجه کند برزخ نیست که برجا  
تنها شسته چشم بسته تصور شیخ در ذهن آرد که گویا مقابل شیخ خود شسته ام و قلب خونیشتن را زیر  
قلب شیخ لب لبب چسبانده ام و فیضانی که از بنده فیاض بواسطت ارواح پیران سلاسل و قلب شیخ  
میرسد از آن بشکل نواره نورانی یا شعل شمس یا نسیم سحر یا قاطع امطار متر شیخ گشته در قلبم می آید  
و ببرکت آن فیضان قلبم بصفت قلب شیخ میگردد و بهدایح علیاً ترقی میکند و شیخ را از حال کلی جزئی  
آگاه و خبردار هر وقت و هر آن داند یعنی در حقیقت او تعالی است که بصفت علیمی و علام النبوی باین  
منظر یعنی برزخ شیخ جلوه گر شده از حال من خبر دارد آگاه است در حقیقت شیخ چیزی نیست هر چه هست  
همانست چنانکه در همه عالم مظاهر مختلفه جلوه گر شد در بنجام بصفت هدایت و اسم هادی خود باین منظر  
تجلی نموده هدایت میکند و شیخ منظر اسم هادی اوست و بصفت علیمی و علام النبوی باین برزخ تجلی

شده خبر دارد و آگاه از حال ماست و شیخ منظر اسلم علیی دوست و پس پس بدایت و آگاهی و حقیقت  
 هم از دست و شیخ محض منظر دوست و مجاز نسبت بدایت و علمی و علمای بسوی شیخ کرده میشود و حقیقت  
 نیست که از خود حقیقت نیست اینست برزخ انتهائیکه شیخ را محض منظر اسلم هادی و صفت علمی او تعالی  
 داند و انتهائ و انتهائ است که نه شیخ ماندند برزخ شیخ هر چه ماند همان یک ذات ماند و پس پس چون  
 بدنیطور بدایت کند قلب طالب متصف بصفت روح خواهد گشت و صیاف و تجلی خواهد شد و هر سه  
 صفات بهمی و سباعی و شیطانی مندرج شده صفت ملکوتی پیدا خواهد گشت و در فتره رفته آن صورت  
 برزخی شکلم خواهد شد و سالک هر سوال که از زبان ملل و قال خود خواهد کرد و جواب آن خواهد شنید  
 و آن صورت تمامی مقامات ملک و ملکوت و جبروت و لا هوت سالک را منکشف خواهد کرد و در  
 ملکوت از همه ارواح بزرگوار صورت ملاتی خواهد شد حتی که حضوری با روح بر فروع حضور زیور  
 همه در عالم صلی الله علیه و سلم که انتهائی ملکوت عبارت از آنست زیرا که در ملکوت که داعی روح شکر  
 و مانند روح بر فروع آن حضرت صلی الله علیه و سلم نیست میسر خواهد شد و خواص علوم و دقائق امور  
 این راه بطیفیل این صورت معلی خواهی دریافت و این صورت از عالم مثال است که آن کلید عالم  
 ملکوت است و عالم مثال عالمیست برزخ میان عالم روح و عالم اجسام و همین این صورت بهم  
 برزخ است در میان روح و جسد شیخ از اینجا معلوم شد که برای هر شخص صورتی است در عالم مثال  
 و این صورت بعد موت باقی میماند بخلاف این صورت جسمانی که در غیر انبیا غالباً بعد موت فنا میشود  
 و در خواب صورتی که بنظر می آید همین صورت مثالی روحی میباشد و از قوت همین صورت مثالی  
 کاملان بمقامات عدیده و در یک آن موجود و مری میشوند و پیرانان هزار جا متشکل شدن قدرت  
 میدارند و معلوم ماند بعد تکمیل شوق برزخ چنانکه مذکور شد مدام این صورت مثالی شیخ بتقابل و  
 هست سالک بفاصله یک دو در عه موجود بنظر خواهد ماند و کار با خواهد کرده و مشکلهای خواهد گشت و  
 و از حقیقت بهمی با وج انسان خواهد رسانید پس اگر با فضال الهی انسان مورتان بهایم سیرت  
 با انسان اصلی و کامل اتفاق محبت افتد خدمت او را غنیمت داند که از برکت و فیضان محبت و اصل

فراموش کرده خود سیاه خواهد آمد و اینان انسان کامل خواهند شد و نه رت العرم و غلطی نده خواهند  
 اللهم اخرجنا من ظلمنا به الجهل الى نور تلك المرتبة السنية الرفيعة آمین آمین بر این مسئله حکایتی تمثیلاً  
 یاد آمد که شبانی بچه شیر را پرورش کرده بود و نام آن بچه نهاده در گله گو سفندان خود میداشت آن  
 بچه شیر بسبب پرورش تربیت اصل خود فراموش کرده خود را سگ این راعی میدانست روز شیرشیه  
 دیگر آمد و خواست که گو سفند بر دگر به تقاضای اصل خود بان شیر مقابله کرد شیر بشیه گفت ای  
 برادر چه میکنی میدانی که ما و تو از یک جنس هستیم و گو سفندان خود را با تو باشد چرا مانع می آیی  
 بگفت لی فی من شیر نیم بلکه سگ این راعی هم بشیه گفت لا والله غلط میگوئی ترا بسبب پرورش  
 و تربیت این مخالطه افتاده است که با وجود شیری خود را سگ میدانی با بابایان ترا بری کرده  
 ازین ورطه هلاکت بساط سلامت رسانیم پس آنرا بر دو آب برده و برابر خود ایستاده کرده گفت  
 و آب بین صورت و وضع ما و تو یکی است یا مختلف بگفت چون نگه غور کرد و دانست که من شیرم و محض  
 اثر صحبت و تربیت با جنس بود که خود را سگ دانستم پس هر دو را آنجا آمده بر گو سفندان تا خند و بلاک  
 کردند و ندای گفت بگفت بگفت میکنی او گفت خاموش باش تو مرا از اصل خود بیرون انداخته سگ  
 رسانیده بودی الحمد لله که ز منمونی برادری همچو من این عقده را بخیل نخل شدای برادر من تمثیل غور کن  
 و خود را از تنه صفت و فی علی کرده صفت صلی بدارتا انسان شوی تو شیری خود را به سگی چه گرفته  
 بی شیری گیر تا ترا بشیری تو مطلع نماید و از ذلت سگی و از باند اللهم از قنای من نور سگ ای برادر من  
 جلوه کیلادت است که با انواع و اقسام خود نمایند و بهر طوریکه میخواهی سغیر ماید و این خود از ذات است  
 چه بعید باشد حکایتی با تو گویم تا کثرت فی الواحد را نموداری یا بی شبی تنه کس از تیر اندازان  
 بصحرای فتنه دیدند که دران صحرا ایاق و دق پیری بر سندانسته و چراغ پیش او روشن یا تری  
 بخشورش رقص میکنند و مطربان سازهای نوازند هر تنه تیر اندازان این تماشه دیده متعجب شدند که این  
 که باشد که درین صحرا به فراغ تمام نشسته و اعلیش میدید بایم مشوره کردند که تیر به باین مجمع نامرئی  
 باید زد یکی گفت بر پیر تیر خم و دیگری گفت بر پیر سومی گفت هر دو انسان اند اینان را



نگذارد و بر چراغی زند که بکشتن او نیز شکامه میان بر هم میشود و بے منزل مقصودی بر هم - رای آخر پسند  
 هر سه آمد بر چراغی تیز و در مجرای رسیدن تیر چراغ خاموش شد و تمامی تماشای از نظر غائب گشت هر سه  
 کسان ترسیده رو بفرار نهادند - صبح بر خاسته برای آوردن تیر رفتند چو می بینند که تیر در کله بوم مرده  
 خزیده است و در گریح پس معلوم شد که حقیقت نشیئه چیز بود هر چه که بود از ذات همین بوم بود  
 از دل بوم پیر سر که ظاهر شد از کله او چراغ و پاتر و مطربان از دیگر اعضای رئیسه حقیقت همان  
 یک حقیقت بوم بود و این همه تشبیه از غفلات آن هم چنین حال همه عالم ماسوای الله است که از  
 یکذات واحد با نوع و اقسام ظهور یافت **نور ۲۰** - عالم برزخ آنست که ارواح بنی آدم بعد از مفارقت  
 ابدان در آنجا ایوم حشر استقرار میگیرند و این عالم محلا از قرآن مفصلا از احادیث و اخبار نبوی صلی الله  
 تعالی علیه و سلم ثابت شده در میان دنیا و آخرت واقع است و لهذا برزخ نامند این غیر عالم مثال است  
 که آن عالمیست در میان ملک ملکوت که بکاشفیات اولیا و الله ثابت شده و هم با اعتبار نورانیت  
 و لطافت بعالم ملائکه مائل است و هم با اعتبار کیفیت و کثرت بعالم ناسوت و درین عالم عکس و ضلال  
 برود و عالم میباشد و همه زمانه زمانه حال بود معنی و استقبال آنجا گنجایش ندارد و درین عالم آنچه گشت  
 نیست نخواهد شد و آمد و رفت و خواهد آمد مثال همه آنها درین عالم مثال بالفعل موجود است چنانچه عبارت  
 کتاب قنوجات کی برین دعوی یعنی مفارقت عالم مثال و عالم برزخ گواه است افاد قدس سره ماحصله

ان البرزخ الذی یتغل ایها الارواح بعد المفارقه من ابدانها غیر البرزخ الذی بین الاجسام والارواح  
 فالاول لیس غیبا محلیا و الثانی غیبا مکانیا و الذین یثابرون الغیب الاسکانی و ینجرون عن حوادثه  
 کثیرون بخلاف الغیب المحالی فان مکاشفیه اقل و قلیل انتهى **نور ۲۱** - قبر سه است قبر دنیا که آن گشت  
 در زمین قبر عالم مثال آن قبریست که در میان قبر عالم برزخ و عالم شهادت واقع است و مثل عکس و مثل بود و قبر است با اعتبار احوال  
 و نوریت و شایسته برزخ و با اعتبار محسوس تقدیری بودن مشابه قبر دنیا - و قبر عالم برزخ و آن قبریست اصلی و جا نیست  
 استقراری یعنی ازین بعد مفارقت ابدان و آنجا الی یوم نفع الصور استقامت میدارند و محل تعظیم و  
 تعذیب و سمع و ضیق و غیره حقیقت همین قبر است مدد و گیرد و قبور برادر از سوره تحیم و غیره بطول خلل

و عکس پیدا شد و این قبر محل انکشاف قطاب است یعنی قطب وقت را کشف حال نمیشود و از  
 قبر عالم مثال بیشتر حال باوراک و مشاهده می آید و فیضان باولیا از همین قبر میرسد و سوال و جواب همین  
 قبر متعلق است و مکالمه احیای اموات و جواب اموات با حیا از همین قبرست یعنی آنچه که انسان زنده عرض  
 مطلب بقاعده اهل حقائق به قبور او لیا کند جواب آن بشنود بدو طور یکی بطور خطره صحیح و صواب سیله آواز  
 مثل آوازی که از قعر چاه یا از درون گنبد بطور غنه بر می آید یا از دور بر در غنه هوا میرسد طور اول آن چنان  
 که سائل در دل چیزی خطاب کرده بطور خطره گوید من بعد خاموش شود بعد ساعتی بهر خطره که در قلب  
 سائل آید آنرا جواب از لطف و اندر و گاهی آواز صاف مثل کلام با همی که یکی با دیگری می کنند می آید  
 اخیر تبه کامل و آخرت که از اکثر مشق و ورزش هم میرسد و این قبر اصلی مجاز می و مقابل قبر دنیا میباشد  
 و اگر در دنیا قبرست یعنی دفن نشد بلکه مثلاً حیوانی خورد یا سوخته شد پس بعد فهم از شکم حیوان هر جا که فضله  
 فهم این جسم خارج شده قرار گیرد و هجا قبر او قرار داد خواهد شد زیرا که چیزی از اجزای انسانی که فهم  
 او مست گاهی زائل نمیشود و بهیچ نوع مستحاله و تغیر یا بدست آن جز که هجا از شکم حیوان برآمده بر زمین نیفتاد  
 هجا بقبر او مشهور خواهد شد همچنین در سوختن نیز آن ذره محفوظ ماند و هر جا که باشد زمین او را امانت دارد  
 همان زمین قبر او باشد و اثر آن قراضی و قبر دنیا قبر مجازی است مثل شعل شمس بر زمین یا نور چراغ در  
 مکان یا تعلق روح به بدن میباشد بر همین مثال باید فهمید این قبر چند روزه است و همیشه استحالات  
 انواع و اقسام بر آن دائر و سائر امور در آن بر آنکه موت انتقال است از عالمی به عالمی بدین لحاظ  
 آدمی را سه موت و چهار حیه باشد از دنیا اعلی و چهارم آخرین ابدی تفصیلش آنکه چون روزی شاق  
 مولی تعالی ارواح را خلعت وجود بخشد و است بر کیم فرموده بلی شنید این حیات اول بود بمقدار  
 او تصدی داد چون از اینجا نقل کرده بعالم شهادت رسانید آن نقل موت نابود از عالم ارواح و این  
 آمدن حیات با عالم اجساد و این موت اول حیات دوم شد بمقدار این حیات همانست که او در عالم میگذرد  
 چون از اینجا بعالم برزخ رسید این موت دوم است که از دنیا رقیم و حیات سوم که به برزخ جای گرفت و چون  
 از اینجا به آخرت برسد انتقال از برزخ موت سوم باشد و وصول به آخرت حیات چهارم این حیات است

که بعد از عالم نیست **فصل ۲۲** (سوال) چه حکمت بود که عالم را بعد از اطلاق که مراد از قباحت است باز خلقت نمود و ازانی داد و آینه برای ابدال باقی دوایم بگذارد تا عالم مست و مکن چنین که خود بود و محض از قدرت بود آید باز بنا بود که آن قدرت چنانچه کرده خواهد شد پس باز وجود آوردن نام باقی شستن از چه صحت است (جواب) آنچه که در اول و بده مرتبت شد بعضی بیان می آید اگر پسند خاطر آید مسلم دارند و نه با صلاش کوشند اینجا زود و فیه کرامت در مقام است یکی کان الله و لم یکن معشایع این را مقام احدیت خوانند و هم آنکه چون خواست که بعد از خود را نظا هر کند و نظا هر که ظهور آن به تخلیق ماسوی چگونه صورتی استی لهذا اراده تخلیق کرد و عالم از عدم بوجود آورد و این را مقام واحدیت موسوم کنند و حکمت درین محض معرفت خود است و پس که اگر خلق نبودی خالق را جزا و که دانستی و خالق که گفتی پس بر تقاضای مقام و حریت ماسوی را بیافرید و خود را بر ایشان ظاهر فرمود و است بر کلم گفت و خلق را معترف بجواب علی گردانید و باز خدا خواهد کرد که معنی العالم حادث مستدعی این فحاش است باز اگر زنده نکند همان مقام احدیت نام مقام واحدیت چنانکه بود و در اینجا جواب زیرا که احدیت مبنی از واحدیت نیست بخلاف واحدیت که قطعاً مبنی از احدیت است و بقای اویج سنائی احدیت است چنانکه سید الطائفه جنید قدس سره فرموده است که هو الان کما کان پس تجلی هر دو نشان خواست تا مقام واحدیت باز برده از روی بر اندازد و ابدال کرد بر افرق تجلی ماند لهذا عالم فانی شده را باز احیا خواهد کرد و نیست حکمت آنکه دوباره مخلوق را خلعت وجود ازانی داد و باز او پس نگیرد دیگر فدای داند که حکمتش صیبت جل جلاله و هم ناله **فصل ۲۳** چون قالب دم علیه السلام تیار شد و غلغله خلیفه الله بودنش در تمامی ملکوت شیوع یافت ملائکه علویه پیش ابلیس رفتند و گفتند تو این قالب را دیده و چه خلیفه الله بودن این جسم و ترکیب بگو یا راهی بدان سوغی یا بجم ابلیس یعنی آمده در قالب بجان آدم علیه السلام داخل شده بعد ساعتی برآمده گفت درین جسم سیر نمودم جای قابلیت خلافت ندیدم زیرا که ترکیبش از اعصاب و عروق و خون عظام و لحم و غیره است خون بجان یافته در عروق مثل سیلاب گردش خواهد کرد و اعصاب را نهاده با هر یوم تمایل و محاربه خواهد رسانید و چنین و چنان عصبیان و نافرمانیها توقع خواهد کرد آن هم

خلاف منصب خلافت باشد که جانب چپ این کالبد کوشک ویدم که در آن راز نیست مخفی و دلیعت  
 نهاده مرا با نسبت قدرت سیزده و نیا چار و ن آیدم اگر سبب خلافت باشد همان از و سر خواهد بود  
 در هیچ نیست صوفیه کرام نوشته اند که آنرا از محبت و عشق خداوند تعالی بود که در دل آدم و دلیعت نهاده  
 و آدم را مفتون خود کرده بودند این پنج مخلوق را سیر نیست ای پسر بدان آدم محض از آن سر آدم شد  
 و در نه شل دیگر مخافتهات او هم بود پس تو از آن راز چرا غافل شسته و قمری نمیدی و خالق خود را  
 نمی جوی و نمی یابی اگر آن سر در پایی آدمی شوی و در نه پنج مانی و پنج فتوی عشق الهی و دل پیغمبری و خود را  
 شهید آن محبوب کنی تا که چیزی گری و گویند مردی - **نور ۵** - بدانکه نسبت دو قسم است شفا  
 یعنی غلبه تعلق عاشق معشوق و معشوقه یعنی غلبه تعلق معشوق به عاشق - اول نسبت زحیلی  
 دوم نسبت جویی - جویی آنست که جمله کا طالب موافق مرضی مطلوب باشد و جویی آنکه جمله کا مطلوب موافق مرضی  
 طالب باشد اولیاء الله این دو قسم نسبت بنسب بد بعضی نسبت عاشقانند و بعضی نسبت  
 محو بانه و نسبت دوام تعلق قلب است بجناب الهی مع الانقطاع عما سواة نیست معنی این کلام که فلان  
 با نسبت است **نور ۶** - صدق طلب طالب را محروم ندارد و از حصول کمال آن ذاتی محلا  
 اگر چه پیر و ناقص باشد بلکه گاهی اینچنین پیر به بکت صدق طلب مرید درست میشود - نقل است  
 شخصی همیشه طلب پیر میشد لکن او پیری حسب طریقه سیر نیامدی روزی تنگ شده قسم خود  
 که اشب هر کس که بخانه من آید مریدش شوم اتفاقاً در آن شب دزدی در رسید این طلب صادق که نظر خود  
 فوراً دست و گرفت و گفت که مریدم کن دزد در اقل دله به تر رسید من بعد او را احق دانسته قبول کرد  
 که ازین حیل عقب گذاری میشود ترا چه نقصان چون دزد مریدش کرد و گفت مرا چیزی به فرمانا بان  
 مشغول شوم و بخدا رسم در بپا چه داند - توندیدی علمی سلیمان را به چه شناسی زبان مرغان را  
 و ماکو خلاصی خود را این دو حرف گفت که از تمامی خاندان علیحده شده و صحرابرو و آنجا و گوشه  
 حافیت نشسته خدا را یاد کن و الله الله بخوان و از حضور دل بگو طالب صادق بچو این تعلیم از خاندان  
 قطع تعلق کرده به صحرا رفت و لعبادت الهی مصروف شد چون پیر ناقص بود بخدا رسید و نظر علیها که

را از نگاه باری تعالی الهام شد که بر دید و فلان دزد را تعلیم داده پیکبیل رسانیده بگوئید که آن صاحب  
 صادق بار که مرید کرد و بسیار برسان چنانچه در آن واحد برکت تعلیم خضری دزدی رفت  
 و صاحب کمال و تکبیل شد و مرید را دریافته بمراد رسانید و بیند که طلب صادق طالب با پیر  
 ناقص چه کرد و چه شد **تور ۲۷** - شیخ خود را رضی الله تعالی عنه بعد قدسوس پرسیدم که بسیار  
 در ویش چیزهای مردار و حرام میخورند بار پادیده شد که لحم و شحم حیوان بیت تناول کردند و بظاهر  
 صورت جذب و جنون هم ندارند و بسا اوقات شخصی غیر از اجم از آن حصه داده اند چون دیده شد علوا  
 بود با جبر چیست فرمودند کن فیکون صفت باری تعالی است چون بنده بعد فاجبت درین صفت  
 میشود و منظر این صفت میگوید و انگاه قدرت مییابد که ما بهیت اشیا را را مبدل کند اگر مرده گوید که  
 زنده هست زنده شود و اگر زنده را گوید مرده هست مرده شود اگر لحم مردار را علوا بخواند علوا شود و اگر  
 علوا را بر از گوید بر از گردد و تریاق را زهر بلابل سازد و زهر بلابل را تریاق چنانچه قصه زهر نوشی میزنا  
 خالد بن ولید مشهور و معروف است پس چون باین صفت متصف شد اگر بر از را علوا دانسته خورد و  
 چه باک که بقوت کبرتش خود علوا شده است و بر نظام که چون ما بهیت مبدل میشود حکمش هم مبدل میگردد  
 شلا شرب انگوری که نجس العین است اگر سر کشد و خوردن آن حلال و درست است زیرا که حکم نجاست  
 بوجه تبدل ما بهیت باقی نماند همچنین حال همه اشیا است و فلان مناقشه عرض نمودم که سبب  
 یاسیدی تسکین خاطر شد **تور ۲۸** - روزی عرضیه دهم که روح چیست فرمودند عکس صفت  
 حیات باری تعالی است چون ذات و صفت باری تعالی هر دو متغی الا درک اندر حقیقت روح چیست  
 بفهم آید که عکس و ظل اوست **تور ۲۹** - روزی پرسیدم که سبب چیست که فقرای نمازی  
 یکایک نماز ترک میکنند اگر پرسیده میشود در جواب او و اعبدر یک حتی با تیک الیقین میخوانند  
 فرمودند این قول عین برای بیت است بخمال عقب گذاری خود چنین میگویند ورنه در حقیقت اشیا  
 از گناه ترک نماز بسیار دارند و ظنوا المؤمنین خیرا گاهی چنان استغراق پیدا میشود که از وجود خود  
 خبر ندارند زانی بشاهد جمال الهی میجو سکاری باشند و قتی بورد و از ذات عجیبه غریبه بجهت تیرانند

ساعتی بشدت تجلی جلال قدرت بر خواندن ندارند و قس علی ذلک - روزی سیدی ابو بکر  
 شبلی قدس سره همچا بانه بمکان پیر خود حضرت جنید بغدادی رحمه الله علیه درآمد و بر سرش ایستاد  
 و سنگ نعلان شعر خواندن گرفت محذره جنید رضی الله تعالی عنهما خواست تا به پرده رود و حضرت  
 جنید فرمودند حاجت نیست که او اینوقت درین عالم نیست حضرت شبلی بعد ساعتی بخود افتاد  
 و تا دیر همچنان بود تا آنکه جنید رضی الله عنه متوجه حال او شده از انان مقام باز گردانیده بمقام صحو  
 و هو شیری آوردند شبلی گریه آغاز نهاد آنگاه حضرت جنید محذره خود را فرمودند که اکنون  
 به پرده برو که او باین عالم بازمی آید بالجمله این قوم را بچو و اردات و تجلیات انقلاب احوال  
 بیش از پیش است در امثال احوال از بجا آوری احکام معاف میشوند چنانکه درین حکایت گذشت  
 که حضرت جنید آن زمان حاجت پرده و حجاب ندید و نیز شاید که مخفی او امیکرده باشند لکن  
 در نصیحت فوت جماعت هم لاحق حال میشود که جماعت تنها خواندن او انعی شود اینهم سخت زیست است  
 که ترک سنت مومنه بلکه واجب عند البعض لازم می آید پس سبب دل فہمیدن اقرب فی الصلوات  
 باز عرض کردم که استعراق و تحیر صرف نماز است در باقی امور نیست مثل اکل و شرب و غیره فرمودند  
 ندیدی که همچانین چگونه بنحورندومی نوشتند عقل نماز دیگرست و عقل خورش و دیگر بر جانین  
 با وجود اکل و شرب چگونه در امور شرعی قلم جاری نیست اینجا نیز همچنان باید فهمید و الله عالم با صواب  
 و الیه المرجع و الماب بهر حال ظن خیر باید کرد و اعتراض نشاید کرد و نیز دوست که نماز و دیگر معطله  
 گزارده باشند بسبب حصول قوت طی ارض برای اجزای فضیلت صلوة در سجد الحرام که یک رکعت  
 در وی برابر صد هزار رکعت است در غیروی اگر گوی اکر ندیده شده که از اول وقت نماز تا آخر همین جا  
 مانند لحو غائب نشدند پس چگونه در اینجا رسیدند گویم چه دانی که بحسب و صورت اصلی رفتند و بحسب  
 ظنی و شانی مشابه اصلی اینجا ماندند چنانکه بارها از مردان این راه واقع شده است بالجمله حسن ظن  
 را بحال و وسیع است تا اگر اتوفیق دهند و از بلای بدگمانی دار باشند اللهم ارزقنا نور - بلکه  
 انسان عالم خیر است و ماسوی آن عالم کبر و این عالم صغیر جامع جمیع اجزای عالم کبر است

فکل فی العلم عمل فهو فی روح مجل وکل فی اللوح مفصل فهو فی قلبه مفصل وکل فی العرش فهو فی  
 جسمه وکل فی الکرسی فهو فی نفسه ازینجا گفته اند که فکر یک بکفیک فلیس شیء فاجاعک انما سمع  
 کیف یقول الحق سبحه اقرع کتبک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا پس هر که این کتاب خواند  
 بر همه ماکان و مایکون آگاه شد و هر که تمام تواند فافردا ماتیسر منه قال تعالی سنر بهم آیاتنا  
 فی الافاق و فی النفس هم حتی یبین لهم انه الحق و قال تعالی و فی النفس کم افلا تبصرون باجملة هر آنچه در عالم  
 کبیر است همه درین عالم صغیر موجود و شلا در عالم کبیر شاهی باشد که حکم او در تمامی مملکت نافذ بود و هیچ یکی  
 از رعایا بایه اذن او کاری نتوان کرد و در عالم صغیر بجایش روح صل است از عالم امر که در جمیع مملکت  
 بدین تصرف دارد و کار همه جوارح تابع فرمان اوست در ان عالم شاه را وزیر می باشد که تدبیر امور  
 سلطنت و نظم خوش مملکت مفوض باو باشد ازینجا عقل است که کار وزیر سر انجام میدهد بلکه  
 توان گفت که عالم کبیر را شاهی است که فوق او شاهی دیگر نیست و آنرا شهنشاه میگویند یعنی  
 خدا عزوجل ازینجا بجای امتالش روح است که ظلی از ظلال و تعینی از تعینات اوست  
 جل جلاله در ان عالم شهنشاه را وزیر می است که او را وزیر اعظم و نائب کل و ولیفه مطلق گویند  
 و آن ذات همیش و مانند بنی ماست صلی الله تعالی علیه و سلم ازینجا عقل است که عکسی از عکس  
 پرتوی از پرتوهای حقیقت علیه اوست صلوات الله تعالی و سلامه علیه ازینجا شهنشاه حقیقی  
 را عرش عظیم است که نسبتی خاص بجناب رفیع باری تعالی دارد ازینجا قلب است که خاص سقر و  
 محل روح است و انجا سلطان اگر سی رفیع و بلند است ازینجا مقام عالی و عزیمت ازینجا روح محفوظ است که ماکان مایکون همه  
 مکتوب است ازینجا قوت خیال است که هر چه در شکل و الوان و هر چه که از راه حواس خمس ظاهر می درک میشود همه با  
 در و محفوظ است ازینجا ادراک باری تعالی محال و متعذر است ازینجا ادراک حقیقت روح و شوار  
 و متعسر است ازینجا استیلا و غلبه باری تعالی در همه مملکت است و بعلم قدرت خود هر جا موجود است  
 و بمعنی ممکن هیچ جای نیست ازینجا روح به تدبیر و تصرف در بدن هر جا موجود است و باز توان گفت  
 که فنان جا ممکن دارد و ازینجا شلا چون خدا خواست که زید را پیدا کند اذل اراده الهی متوجه شود

من بعد نتیجه آن اراده یعنی تقدیر تخلیق زید باین هیئت و شمائل و رنگ و رد و لوح محفوظ ظاهر  
 شود از آنجا ملائکه ملا اعلیٰ اسطالع کنندگان لوح بران مطلع و آگاه شوند باز بوساطت آنان ملائکه  
 موکلان ستارگان بروج و سموات خبر یابند و بواسطه اینان ملائکه اربع عناصر را خبر رسد و  
 ایشان در اجسام اثر کنند و نواحی جسمیه الوین زید را محرک شده هر دو را جمع کنند نگاه صورت  
 زید بد انسان که حسب اراده الهی در لوح محفوظ منقوش شده بود بهیچ شکل و شمائل در رحم مادر  
 استقرار یافته پیدا شود و چون این حکم را مانعی نیست لهذا همان طوری که خواهش او تعالیٰ نیست  
 زید پیدا خواهد شد و اگر حق تعالیٰ آن کار آغازنده را بانجام رسیدن نخواهد و در تخلیق زید نقصان  
 پیدا آید مثل اسقاط حمل یا هر نفعی که خواهش او تعالیٰ باشد همین طور مثال آن در عالم صغیر باید  
 فهمید مثلاً دل تو چیست که بسم الله نویسی آن اول اراده تست من بعد صورت آن بسم الله  
 در لوح دماغ تو منقش شود که چنین و چنان خواهیم نوشت پس از آنجا در آنجوه نطفه و ارواح حیوانیه  
 که مشابه ملک اند حرکت پیدا آید و از آنها در اعصاب و عضلات و از آنها در انگشتان و انگله  
 و آن بسم الله بهیچ صورت که خواهش تو بود از آنمله بوجود آید و چونکه اینجا مانعی نیست همان طور نویسی  
 که اراده کرده بودی و اگر در وسط تحریر دل تو خواهد که با تمام برسانی بران قادری یا در انشاء  
 کار دل تو در باره نوشتن تغییری از ان صورت که اول خواسته بود خواهش کند بران هم قدر  
 داری که باریک تر از ان نویسی یا جلی تر یا هر چه که خواهی آنجا قیامت است که همه ملکات را محو  
 و فنا خواهد کرد و بجز ذات باری تعالی همه را بر باد خواهد داد و انجاموت است که جمله ملکات تن را در هم  
 و بر هم کند و جز بادشاه که روح اصلی است چیزی باقی نماند برین تقریر خوبی دانستی که من حرف  
 نفسیه فقد عرف ربّه و ان الله خلق ادم علی صورته و در عالم کبیر شایان امرای مقرب بارگاہی  
 باشند اینجا جگر و طحال و غیره امرای مقربین اند آنجا سلاطین را خازن باید این خیال و مافقه است  
 آنجا عرض بیگی و برچه نویسی باشد اینجا حس مشترک است که هر چه از راه حواس با درسد نفس ناطقه  
 عصبه و دله آنجا اندام کلبه را امرای بادشاه و امور جزئی را ناظران و در اینجا نیز اوقات کلایه عقل است



وعلوم جزئی را و هم و حواس آنجا شاهان را مرکب باشد اینجا هر دو یک تست که بر آنها سوار شده  
 هر یک از آنها بروی آنجا سلاطین را لشکر یاید که دفع دشمن کند اینجا هر دو دست تست که فست  
 موزی پرد از آنجا تحصیل را باید که اموال و خواسته های شاهای فراهم کند اینجا قوه شمولی  
 که اکل و شرب و جملة خواج ضروری طلبیده جمع میکند اینجا شعله و کوتوال باشد اینجا قوت غصیه بر  
 سیاست است که کار کوتوال میکند اینجا جاسوسان باشند که احوال بیرونی دریافتند و حضور سلطان  
 عرض دارند اینجا حواس خمس باصره سامعه شامه ذائقه لامر جاسوسانند که کل حالات خارج بوسیله  
 حس مشترک می رسانند آنجا خدمتکاران باشند هر یک بر خود مامور اینجا قوه باطنیه و غاذیه و نامیه  
 و ماسکه و دافعه و غیره را خدمتکارانند که هر یک کار خود بجای آورد ماسکه اسماک طعام و معده که تا حرکت  
 در کار خود کند و باطنیه بهضم و پرداز و دفعه دفع فضلات بچوگناسان کند غاذیه باعضا بدن با  
 تحلیل رساند نامیه بدن را بالیدگی و بد آنجا باور چنان باشد اینجا معده است آنجا حرارت که هرگز  
 طعام را بچینه میکند آنجا نگر نریزید باشد اینجا نگر نریزید که هرگز نریزید آنجا ساقه  
 باشد اینجا کلیه است که آب از خون جدا کرده و در مثانه اندازد و از مثانه مثل نواره جاری شده میریزد و پس  
 مثل نواره هم موجود است آنجا شاهان را با هم جنگ جدال کیکی دشمن دیگر شده مملکت هرگز  
 را خراب و برباد کردن خواهند اینجا امراض اند که در مملکت روح خسل میکنند و محاربه با روح کرده  
 بر باد می ملک او منظور و از زمین محاربه را بجران گویند آنجا فزلقین را مدد و کمک باشد اینجا فز  
 را بد بر زمین و نقصان علم و تجربه طبیب مدد رسانست و روح را دوا و پیرهن و خدایت طبیب و مقدر  
 بودن محبت که جمله تدبیر دشمن را باطل میکند آنجا دزدان اند اینجا عروق و ماساریقا که غذا را از معده  
 و زوده بجز میرساند آنجا در رعایا مردمان صالح و طالح باشند اینجا خصال حمیده و شمائل غیر مرغیه اند  
 آنجا عناصر اربعه اند اینجا اخلاط اربعه هم مزاج عناصر اند آنجا ستارگان رخنه اند که بوضو خود  
 عالم را روشن و خفیات ظلمت را آشکارا کنند اینجا نور اجبر و نور بصیرت باشند که کار نارت و اضمالات  
 بالفرام رساند آنجا جبال اند که سکون زمین به آنهاست اینجا عظام مثل کوه ایستاده اند که قیام بدن

بد آنهاست آنجا نباتات و اشجار است اینجا موئیها شال آشکار است آنجا آنهاست که آب در آنها جاریست  
 در اینجا عروق است که خون در آنها جاریست آنجا چشمهای نوع بنوع شیرین و نمکین و تلخ و متغفن باشد اینجا  
 چشمه دهن شیرینست تا که طعام و آلفه طعام بر جای ماند چشمه چشم نمکین که بقای چشم بان محتاج است  
 یعنی در چشم چشم بسیار است و چشم نمک نیمه اند و چشمه گوش تلخ و شور است که برگوش حجاب حفاظتی  
 نیست لهذا حکمت الهی مقتضی شد که این چشمه را تلخ و پدید کرده شود تا از دخول هوا و دامن ماند و چشمه  
 بینی بد بود است تا قدر خوشبو شناسد آنجا ابر باران است که از زمین بر جااسته بکوه زمهر بر رسد  
 و آب شده باریدن گیرد و اینجا بخارات است که بر طوبات چشم رسیده اشک شده بارش کند آنجا  
 طوفان آب است اینجا غلبه رطوبت آنجا طوفان باد اینجا غلبه ریح آنجا زلزله الارض اینجا شعیره  
 در عیشه آنجا حیوانات از استیلا شیا متعفن پیدا شود اینجا هم از استیلا تلخ حیوانات مختلفه مثل  
 رشته و کدو دانه و غیره که گویاید آنجا ابلیس و شیاطین اند اینجا نفس اماره آنجا بهشت و دوزخ است  
 اینجا صحت و مرض و بهشت و نعيم است و درد و زحمت و تعب و بهشت و نعيم پیدا آید هر چه خواهد بکنید  
 و بخورید و بنوشید و بپوشید و راحت یابید و از مرض و تعب و نعيم آیدند در خوردن و نوشیدن لطف  
 و مزه نه نوم و راحت نه حسب خواهش و مرضی کردار و گفتار و زقار آنجا ملائکه اند که بر تداویر عالم  
 اینجا نبشند و مقر اند اینجا بخارات لطیف که بموجب حکم روح هر جا در تداویر بدن میگوشتند و حکم و نافذ  
 میکنند چون رفتن و خوابی عضلات یا رقبض و بسط کنند و چون گرفتن و دادن اراده کنی عضلات است و  
 را و علی هذا القیاس اگر کسی بغایت نحیف البدن باشد چه عجب که حرکت بخارات و جسم مشاهده تواند  
 آنجا نعمات و مزایای و بخت آنجا او از خیره انسانی بجای میزای آنجا از رعیت آنجا اولاد آنجا  
 آسما آنجا و ندان آنجا مناظر علمین افتاده اینجا مریگان چشم نهاده آنجا هر که اینجا خواب آنجا حشر آنجا  
 از خواب بیدار شدن و علی هذا القیاس کل متعلقات العالم و اینجا علم غیر محصور اند نه علم با آنها احاطه کنند  
 بیان ما تفصیل آنها را وسعت دارد و لهذا احواله لعلم الهی کرده بر آیه سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک  
 انت العليم السکیم گفتا کرده شده باجمله هر چه در العالم است خواه در احاطه علم با باشد یا نباشد بعینه مثل او

در میان خواه بود عام ازین که ما دانیم یا ندانیم لازم که درین مشکله غور یا کرده باشند و سهیل نگذرند  
 سیرنا سوتی نیست فی الافاق و فی النفس کم افلا تبصرون در معرفت باری تعالی بقدر وسعت خود ازین  
 سیرنا گزیرست تا بوسه از عرفان یا بدور نه از جاهل هم بدتر شمرده شود لور اسم - خدا را بخواس  
 واحد حقیقی است واحد عددی نیست که بعد و سه پنجم یافته و و شود یا قسمت ربع و نصف و ثلث قبول  
 کند و نه قسمت پذیرست و نه از دوسه چیرے مرکب شده و نه از انچیرے ترکیب یافته لور اسم -  
 واضح باد که نزد صوفیه که ام صفات باری تعالی غین ذات است جدا از ذات نیستند و عالم جبروت مراد از  
 همین سیر صفات است پس سیر صفات از سیر ذات که مقام لا هویت است چرا جدا قرار یافته از اینجا معلوم  
 میشود که صفات جدا از عین ذات باشند و عینیت ندارند سبگویم بر تقدیر عینیت نیز از تالیس اعتباری  
 ناگزیرست و انیمه حضرات متعدد باشند و ذات را هر حضرت شانی جدا و اسمی علیحدہ است پس  
 بنا بر آسانی سیر و معرفت و تیسر حضرت سیر را جدا گانه قرار یافته اند و نه یکسیر لا هویت کافی بود فانه مقصود  
 کمالا بخفی ازین تقریر واضح شد که جدائی سیر جبروت از سیر لا هویت موجب جدائی صفات از ذات نیست  
 و نزد تکلمین صفات نه عین اند و نه غیر حکما فی صفات کرده صفات را عین ذات گفته اند و الله اعلم  
بالصواب لور اسم - مارایت شیئا الا ورایت الله قبله - مارایت شیئا الا ورایت الله بعد - مارایت  
 شیئا الا ورایت الله فیه - مارایت شیئا الا ورایت الله معه - این چهار مقوله بزرگان ادویه الله تعالی  
 وقت حصول قرب رب الارباب و عروج مدارج جاری میشود و هر ولی بقدر قربت خویش به سببیکه  
 از اینها ترنم میکند مقوله اول سیدنا صدیق اکبر است دوم سیدنا عمر فاروق را سوم سیدنا عثمان غنی  
 را چهارم سیدنا مرتضی علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین علی قدر مراتب خود هر یک ازین حضرت فرموده  
 مقوله اول ناشی و مانود از مقوله دنیا محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و ليقول لصاحبه لا تخزن الله معنا  
 ان يقول نبی ما صل الله تعالی علیه و سلم مصداق مارایت شیئا الا ورایت الله قبله است و مقوله دوم مانود  
 از مقوله موسی علیه السلام ان معی ربی ان يقول موسی علیه السلام مصداق مارایت شیئا الا ورایت الله  
 بعده باشد اول طریق جذب است و ثانی طریق سلوک و فرق میان شهود نبی ماصلی الله علیه و سلم

و شهید حضرت موسی علیه السلام نیست که حضرت خنیت صلی الله علیه و سلم را اول نظر بر حق افتاد بعد  
از ان بر نفس خود و موسی علیه السلام را اول نظر بر خود و بعد بر حق و این هر دو خوب محبوب است  
اما اول اتم و اقرب است و مقوله سیدنا ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه بر طریق رب است یعنی  
من الله که برهان می است و مقوله سیدنا فاروق رضی الله تعالی عنه بر روش سلوک است یعنی  
موافق شعور و فهم خود که برهان می است و در اینجا از جذب و سلوک همین معنی مراد است نه مطلقا مشهور  
که اینجا فضیلت سلوک راست با زنی و معه هر دو خبر از تعدد مشهود میدهد و شک نیست که توحید علی باشد  
یا الی افضل و اکمل است باز مع یوس از تعادلی هر دو مشهود است که در فی نیست باعتبار همین  
مقولات یکی را بر دیگری فضل است این فائده به همین سبب آوردیم تا فضیلت یکی بر دیگری معلوم  
نور ۳۴ - وقتیکه انسان بعد بلوغ میرسد رتبه روح او را فرا می گیرد و علوی از قسم ملائکه و یک سفلی  
از قسم شیاطانی و دو اول انسان را و بکار خیر و شرک باشد یکی رغبتش در دل می اندازد و دیگری قدرت  
بر فعل را و دهر و یک آخر کار بد محرک شود یعنی هم انقاء او در دل کند و هم اسباب آن فعل گردد و این را در  
شمله خبر انسان و دیگر حیوانات را نمیدانند لهذا انسان مکلف است و حیوان مکلف نیست و چون انسان  
کماهی موافقت میکند و گاهی موافقت شیطان نماید لهذا درین هر سه جنگ و جدل میباشد و با هم یکی از دیگر  
ندامت میکشد اگر انسان متابعت ملک کرد و شیطان نادم شد و اگر موافقت شیطان کرد و ملک  
ندامتی رسید این سلسله واردات مدت العمر همین طور می آید و می رود شاید هم از سفلی مشهور است  
عبارت از همین شیطان باشد و هم از علوی و نوری که گفته اند همین دو ملک و العلم عند الله تعالی انسان  
باید که در اتم موافقت با ملکین دارد و تا نجات آخرتی یا در نور ۳۵ در هر زمان غولی میباشد که  
تمامی اولیاء آن دوره را سر و سر و دست پیچ و لی از اولیاء آن زمان بدرجه او نرسد و از قطب  
در اتم گویند که کار عالم را در میان شد و همه نظم و نسق بدست نقاد می یابد و درین مقام او را عبد الله  
نام کنند و او را دو وزیر بکنین و یسار باشد عبد الله عبد الله عبد الله عبد الله عبد الله عبد الله  
وزیر یسار چون عبد الله رحلت کند عبد الله ملک قائم مقام او شد و عبد الله عبد الله عبد الله عبد الله

جدید بجای که عبد الرب آید همچنین این دور تا قیامت دایر و سائر خواهد ماند و زانه نبوت حضور  
 بنی اصری الله علیه و سلم عبد الله بود و سیدنا ابوبکر عبد الملک و سیدنا عمر عبد الرب چون عالم  
 صلی الله تعالی علیه و سلم رحلت فرمودند صدیق اکبر عبد الله شدند سیدنا عمر عبد الملک عثمان غنی عبد الرب  
 چون دو صدیق اکبر با خبر رسید عبد الله سیدنا عمر شدند و عبد الملک عثمان غنی و عبد الرب  
 سیدنا قنصی علی چون دور رسیدنا عمر تمام شد سیدنا عثمان غنی عبد الله شدند و سیدنا علی قنصی  
 عبد الملک سیدنا امام حسن عبد الرب چون دور عثمان غنی اختتام یافت سیدنا علی کرم الله وجهه  
 عبد الله شدند و سیدنا امام حسن عبد الملک و سیدنا امام حسین عبد الرب چون دور جناب امیر  
 پسر رسید نفبت عبد الله بنی سیدنا امام حسن رضی الله تعالی عنه رسید و همچنان تا سیدنا امام حسن مگر  
 بعده سیدنا غوث الاعظم رضی الله عنه عبد الله شدند و در آخر زمانه این منصب رفیع با امام مهدی رسید  
 عبد الله در وقت خود هم عالم را فیض می بخشید به توسط اشیاء بیچ کسی نمی رسد و فتوحات فرموده و لکن  
 الاقطاب المصطفی علی ان یکون له هذا الاسم لا یکون منهم الا واحد و هو الغوث و سید الجماعة فی زمانه و منهم من  
 یکون ظاهرا و حکم و سید الخلافة الظاهرة کما جاز الخلافة الباطنة من جهة المقام کانی بکر بن الصدیق و عمر عثمان  
 و علی و الحسن و موسی بن زید و عمر بن عبد العزیز المتوکل و منهم من له الخلافة الباطنة خاصة و حکم له فی الظاهر کما  
 محمد بن یارون الرشید و کانی زید البسطامی و اکثر الاقطاب لاحکم لهم فی الظاهر و منهم الائمة رضی الله عنهم و لا  
 یزیدون فی کل زمان علی الاثنین لثالث لهما الواحد عبد الرب و الاخر عبد الملک القطب عبد الله قال الله  
 عبد الله قال الله تعالی و تقدس و انه لما قام عبد الله یعنی محمد صلی الله علیه و سلم فالاقطاب کلهم عبد الله و الائمة  
 فی کل زمان عبد الملک و عبد الرب و هما اللذان یخلفان القطب اذا مات و هما للقطب بمنزلة الوزیرین  
 الواحد منهم مقصور علی مشاهد عالم المملکوت و الاخر مع عالم الملک و الله تعالی اعلم نور و السلام - الولایة  
 افضل من النبوة من حیث انک لا یتنبی از نبوة افضل است زیرا که مراد از ولایت ترقی است از فعل علی  
 یعنی غلبه شوق و محبت و ولایات باری سبحانه شدن همه شایع مقابله آن وفائی و مستهلک بودن  
 همه در آن و مراد از نبوة تنزل است از ترقی یعنی ما رشحور ما سومی دادن و بنا سوت آوردن بنا بر

تبلیغ رسالت این منزل است پس لامعالت ترقی نمی از منزل او افضل باشد نه آنکه معاذ الله ولایت اولیا از نبوت انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام نور ۷۳- القبض والبسط کلاهما حالان شریفان معنی نیست که چون اولیا را الله را دولت وصل حاصل میشود و ناخوسته نباشت و فرحت روی نماید آنرا در اصطلاح اینان بسط میگویند و هر دو حالت مدام دارند و معانی همانند چرا که اگر مدام لبسط ماند عادی گردد و غلبه تشغف نماید اینها قبض پیدا میشود یعنی حجاب حاصل میکند تا آتش شوق را در این زندانگاه حالت اینان وحشیانه میشود و حرکات مہوشانه بوقوع می آید چنانکه حال عشاق مجازی در زمان هجر میشود باز چون قبض رفع شود لبسط پیدا گشت حلاوت تازه و لبشاشت پیچیده اندازد عیان میشود که زبان از بیانش معذور و لال است و دل از کثرت اقتباس النور معذور و لال نور ۷۴- صوفی محتاج فقیه است نه فقیه محتاج صوفی کما قال سیدنا غوث الاعظم رضی الله عنه گویند صوفی را انداز فقیه باشد و بعض صوفیه فقیه اند اگر گویند که عارف هم باشد یعنی صوفی نیز بود البته انجمن فقیه از صوفی محض عالی رتبه خواهد بود نور ۷۵- رویت باری تعالی چشم سر در دنیا محالست سوا ای حضور سید المرسلین صلی الله تعالی علیه و سلم هیچ نبی مرسل ملک مقرب را دست نداد اگر کسی در حق خود یا در حق دیگری انجمن اعتقاد دارد که گمراه است اولیا را الله را هم در دنیا مشایخ چشم سر نیستند و آنکه مشهور و در کتب سلوک و ملفوظات جا بجا مشایخه جمال الهی مذکور است از آن هم چشم سر دیدن مراد نیست بلکه نور قلب و اشراق باطن مقصود است بلکه بعض اهل سلوک این را هم انکار کرده اند و میگویند که مراد از مشایخه جمال چشم قلب اولیا را در دنیا جز این نیست که یقین ممالک بذات باری تعالی از عوام بیشتر باشد و بعینه مشایخه جمال مراد نیست در شرع تعرف انیمعنی را بوجه حسن ذکر کرده است باید که رجوع بان کتاب کند نور ۷۶- روزی حضرت شیخ خود رحمه الله تعالی عنه را پرسیدم که صفت اولیا چیست فرمودند نگاه که ذات و صفات بنده مغلوب شد و نفسی منبسط و محو و خالی شده ذات و صفات الهی باقی ماند و غلبه و دوق و شوق و محبت با او تعالی چنان دست و پد که از غیر بالکلیه انقطاع گیرد چون بنده باین صفت موصوف شود ولی شود و الا نه نور ۷۷- بعض فقرای جهال خود را خلاف شرع میدارند مثل حلق و قصر ریش و نوشیدن بنگ و خمر

و پوشیدن جامه های ریشمین و تقوه بکلمات نجس و لایق و غیره و لک اگر انجمن کسان را نصیحت کرده شود میگویند ملامتی، ستم ازین سبب خود را باینطور و وضع میداریم بدانکه ایشان سخت گمراه اند بطریق اصلی ملامتیان این نبود ملامتی آنان بود نه که هیچ مستحی از مستحبات شریعت ترک نمیکردند اما اخلاص خود را که بحق داشتند از خلق می پوشیدند آنکه مخالفت شرع را اشعار خود سازند و با وعای ملامتی بودن کردن افرارند این ملامتیه بسطل اند حق نیستند از وضع و طور پر جز باید ماند و رنجی حکایتی یاد آدمی نویسم از آن توضیح بوجه احسن خواهد شد و زمان سابق زن و شوهر بودند شوط لایق ملامتیه داشت یعنی بطاهر محاربات و ریاضات این راه نمی نمود از خلق پوشیده میکرد و همیشه زن او از روی مطارحه این امر میگوید که ترا گاهی متوجه بحق نمی بینم و میگفت چقدر بدترین خلق الله است مرا بیا مرد و شبی زن او از خواب بیدار شد چپ بید که شوی متوجه بحق و مستغرق بذکرست بسیار خوشنود شد صبح شوی خود را گفت بچرا شد امشب مرا عقده این امر معلوم شد که تو غمناک خود را می پوشی شوهر گفت بچرا دانستی گفت شب گذشته ترا دیدم که بحق مصروف بودی و از چیزی خبری نمیداشتی مرد سه بار تکرار این امر کرد و پرسید که راست میگوئی فی الواقع دیده او گفت بخدا می عرض و جل دیده بودم این شنیده و از کثرت ندامت جان بحق تسلیم کرد اسی پس ملامتیان انجمن کسان را گفتن زیبا نه بیدریان خلاف شریعت را اینها را ملامتی گفتن عین خطاست نور ۲۲ - معراج با محمد در جاست

یقله فاصه نبی ماست صلی الله علیه و سلم که امی ولی را نمیشو گویم بترتبه قطبیت و ولایت و غوثیت رسید با نور ۳۴ - معراج روحی در حالت نوم یاد در واقع که آنحال نیست استغراقی که در کیفیات مراقبات در میان بیداری و خواب عارض شود اولیا را ممکن بلکه واقع است نور ۳۴ - سوال - یعنی ابلهیت استماع سماع و شعر گوئی چیست جواب - اهل سماع شخصیت است که بر قلب خود و بر قلوب دیگران چنان غلبه دارد که هیچ خطره غیر الله آمدن ندارد نور ۳۵ - سوال - آن که ام مرتبه است در ولایت که فوق او مرتبه دیگر نیست جواب - آن مقام قرب است که میان نبوت و صدیقیت واقع است که نصیب بکر رضی الله عنه بود لهذا قال الشيخ الاکبر فی الفتوحات و هذا المقام الذی استباهه بین المصلی و المصطفی و نبوة

التشریح الذی هو مقام القرینة وهو لا فرد و هو دون نبوة التشریح فی المنزلة عند الله وفوق الصدیقة  
 فی المنزلة عند الله و هو المشار الیه بالیسر الذی وقر فی صدر الی بکر ففضل به الصدیقین اذ حصل فی قلبه  
 الیس فی شرط الصدیقین و لاسن و ازها فلیس بین الی بکر و بین رسول الله صلی الله علیه و سلم حل لانه  
 صاحب صدیقین و صاحب سر نور ۳۴ - ولی را خفای حال خود فرض است چنانکه نبی را انظار نبوت  
 الانجوری اگر ظاهر شود بشود بافتیاریها نمیکند و اینجا حکایتی شیخ خود می نویسم که از ان توضیح این مسئله  
 در جزیات خواهد شد مدتی از مریدان حضور سیدی مظفر علی بریلوی میگوید شبی از شبها بضرورت  
 استنجای برخاستم و بقصد طهارت برای آب گرفتم بیرون صحن حجره خود آمدم چه می بینم که در درگاه معالی  
 بسیار از بزرگان جمیع اندیش یومسوس و در دالان پائین صاحب البرکات تختی مرصع بجا نهاده  
 گرداگرد آن تخت اکابر اولیاء الله نشسته اند بعد ساعتی چه می بینم که حضرت پیر مرشد بالباس فخر  
 شایان در بر مناجات بر سر دو بزرگ دست در بغل داده آورند و در تخت نشاندند و همه به تعظیم ایستادند  
 بوسه بر پیشانی حضرت ایستادند و دادند این حالت دیده تحیر و لرزیدند و داخلی ایستاده ماندند بعد همه با  
 اندرون رفتند و غائب شدند من باز حجره خود آمدم تمام شب از معانند این حال نه خفتم صبح حاضر  
 مسجد شد نماز جماعت پس حضور معالی خواندم و این حال عرض کرده مستفسر کسبیت این مقام شدم اولاً  
 فرمودند ترا خواب شده باشد و حالات خواب را چه اعتبار چون اسرار کردم منقص شده فرمودند تراش  
 باش و ازین قصه سخن نگوی از آنوقت خاموش شدم الله الله چه خفای بود که گاهی اشاره و کنایه این  
 ذکر و بیان نیامد و این مقام مقام طبیعت و حوالگی خدمت ماریه بحضور و الابد و از ان روز تا وفات  
 از ماریه بجای تشریف نه بردند و صد ماکرات خود بخود ظاهر میشدند که نوشتن آنها موجب طوالت  
 بعد وصال حضور تصدیق این حکایت از زبان مظفر علی کردم نور ۳۵ - حضور قلب عباد  
 دو قسم است یکی آنکه بدانند که گوئی خدای عزوجل پیش نگاه من است و او را ده عبادت سننم این مرتبه  
 عالی است بهره خاصه اکابر و اصلا نیست دوم آنکه بدانند که خداوند تعالی مرا می بیند و نیالست  
 تعبد من این نیز ذوق و شوق و نور و حضور و اخلاص و حیا بخشد این مرتبه ادنی است و انیمقام



متوسط است و آنکه هیچ یکی ازین دو تصور نباشد مقام غافل است یعنی عوام که زبان با خدا و دل مادرش  
 نسال الله العالیفه **نور ۴۴** - بدانکه عجب تراکست که از دوون دل روزی کشاوه هست بملکوت آسمان  
 چنانکه از پیرون دل پیروز و از کشاوه هست بعالم محسوسات یعنی در دل استعدادیست که از ان دوک  
 عالم ملک ملکوت و جبروت و لاموت میکند و گمان مبر که این پیغمبران علیهم السلام مخصوص است که گوی  
 همداو میان شایسته نیست و گمان مبر که روزن دل بملکوت بے خواب و بے مرگ کشاوه نگردد بلکه  
 در بیداری هم از کثرت ریاضت و مجاهده کشاوه میشود این فوائد بنا بر تعلیم لایق آمده باید که بغیر آتومی شو  
**نور ۴۵** نفس بر سه قسم است مطینه - لوانه - اماره مطینه نفس انبیاست و خلص اولیا علیهم الصلو  
 والسلام که اراده اش در اراده الهیه فانی شد و هیچگونه غلاف حق را بان راه نیست و لوانه که بر عیوب  
 ملاست کند و از ارتکاب آن باز دارد و اگر چیزیست واقع شود و در پنداست و توبه گرداید آن نفس صالحین  
 و اقیان و اماره که مدام به بدی مائل باشد و اصرار ورزد آن نفس عوام است **نور ۵۰** - تلون  
 و تمکین دو مقام است اگر سالک بنور سلوک طی نکرده است در طی نمودن سماعی است آن راه صاب  
 تلون گویند و عکس آن تمکین می نامند و واقف و راجع هم مراد از همین معنی است **نور ۵۱** - قلب و  
 نفس در روح هر سه مترادف المعنی است که مراد از ذات انسانیست **نور ۵۲** - صوت سردی  
 چیست و از لیسیت از عالم قدس که در شغل حواس وقت جهش نمودن سوراخ گوش می آید شلصله  
 البحر و غیره **نور ۵۳** - بدانکه دامعلاق حق دو قسم اند سیکه کالان مکمل که به ریاضت و مجاهدات  
 برده اخت بعبادت الهی خود بدرجه کمال رسیدند و دیگران را میرسانند این قسم از همه اقسام اعلی نباشد و دیگر  
 کالان محض که بدرجه کمال رسیدند و همانجا استقامت کرده کمالات را ترقی میدهند و سوی خلق ایشان  
 را تنزل نداده اند و فیض به دیگران رسانند این قسم به قسم بالا مساوات ندارد ولیکن در اینجا باید دانست  
 که هر کس از هر کمال افضل نباشد بلکه انگاه میشود که بر دو در کمالیت مساوی باشند بعد از ان  
 یکی را مرتبه کمالیت نبخشند و بر صورت البته این کمال را بران کمال فضل میتوان نهاد و نه بطور قاعده کلیه  
 که هر کمال از هر کمال افضل باشد **نور ۵۴** - مخفی مباد که خواب عبارت است از حالتی که طاری شود

حیوان را بسبب اشتغال اعصاب مانع از حرکتها و آنچه متعاده چنانکه حواس ظاهر از احساس با نیست یعنی نوم  
 و احساس تقابل الغرض بود چنانکه میان وجود مانع و وجود معلول و با عدم شرط وجود شرط و بعضی عاقلست از باز ایستادن  
 حواس از عمل کسی که طاری شود تصاعد آنرا غذایه و عود جانبی و بصورت بیان نوم احساس تقابل عدم بلکه باشد که  
 صورت خواب و احساس ظاهر بی مجتمع نشود اما نزد ارباب سلوک او غفلتی است که پیدا میشود  
 بسبب امر مزاجی که عارض شود و در مانع و معنی امر مزاجی آنکه در کاسه سر انسان دو طرف است پیش  
 و پس سمت پیش که مخزن نور و عقل است و در میان هر دو طرف روز نیست حد فاصل چون انسان را  
 خواب شروع میشود یک غما یا نند بر رقیق پیدا میشود که باعث حجاب عقلست دوران روزن میرسد آنرا  
 نوم غلبه میکند بعد در گوش و زبان دوره کرده به دل منو بر می آید آنوقت بسیار پیوستگی طاری شود  
 یعنی نوم می آید و می خسید و مراد از امر مزاجی همین معنی بود که بیان کردیم و در اینجا حالتی دیگرست تشبیه  
 بخواب که در اصطلاح صوفیه غیبت نامند و آن باز ایستادن حواس است از فعل خود بسبب غفلت از  
 از آنچه در دل و او میشود از عالم اعلی و دل را از عالم ظاهر به عالم غیب کشد آنچه در اینجا است شهود شود  
 مشاهده و مشاهده نامند و در اینجا چه صوفیه و عاقلست از عدم عقل عاقلست نوم در اثر از عالم اعلی ایستاد  
 و بیداری عدم عقل است نزد بودن بسبب کوز از عالم اعلی و آنچه در مشاهده خود مشاهده و آنچه در بیداری غموس شود چنان  
 خوانند و هم دریت عرصی نور ۵۵ چون سالک از سیرانی الله فارغ شده و سیر فی الله قدم می نهند  
 و ترقی مدارج حاصل میکند بعضی از ایشان از ورود تجلیات این مقام سالکت و صامت و ضابط میباشند  
 و چنان ظرف عالی دارند که کوه کوه دریا دریا سر را را ضبط مینمایند و انشاء آن نمیکند و بعضی از اینها  
 ضبط نکرده بعد ایا سه هویت زبان میکشایند مثل سجالی اما اعظم شالی - پس فی جبهتی سوی الله  
 انا الحق - ایشان ازین گفتار هیچ وبال و خیال ندارند چرا که طاقت ضبط و قدرت خطا ندارند پس معذور  
 و مجبور شدند و لیا که رام و علما و عظام تقریب افهام و تسکین عوام را بهر این محاله مثلاً گفته اند اگر چه بیج  
 تشبیهی بحقیقت او اندر سیر مثل کلام جن حلول کرده به بدن انسان که ظاهر از زبان انسان است  
 و حقیقه کلام جن کن حتی از زبان این کس گویا شود و بدست او اگر کند و بیای او راه رود و بدن

او طعام خورد و بحیث خود دیدم که دختر کے خورد را خلیل آسبید شد بیکدم نه سیر خجہ طعام بخورد  
 علاج کردم و شفا یافت آیا گمان پری که بان دختره که نیم پا و بیش خوردی یکجا شسته نه سیر خورد  
 و گواہ کند بر ظاہر کہ آن جنی بخورد اما از دهن این بخورد و بنیندگان و بستندی کہ دختره بخورد  
 قدرت آسبیدی را با قدرت حضرت حق عزوجل چه نسبت اگر موی تعالی بنده از بندگان خود را منظر  
 کلام خود گرداند و بر زبان او سخن را ندید بعید است آنکہ می شنوی کہ انا حق و سبحانی ہوں میگویی  
 کہ این گفتن اورا منور است اگر چه تو از زبان بایزد و حسین منصور شنوی مثالی دیگر واضح و روشن  
 تر بلکہ گوی کہ عین صورت واقعہ و آواز لیسست کہ موسی کلیم علیہ الصلوٰۃ والسلام از شجرہ شنیفہ کیا موسی  
 الی اننا لرب العالمین آیا آن درخت گفتہ بود کہ اسی موسی شتم اللہ پروردگار جهانیاں ما شاست اللہ  
 نگفت مگر رب العالمین اگر چه از شجرہ شنیفہ شد بچنان اگر حضرت حق عزوجل از حجرہ النسانی کہ  
 اشرف از شجرست سخن فرماید و مردمان را آواز از گوی البشر آید چه عجب گفتہ گو گفتہ اللہ بود  
 اگر چه از مخلوق عبد اللہ بود۔ اگر چه بظاہر این تکلم کلام انسان است لکن در حقیقت کلام استکلم  
 است کہ انسان بصفت کلیمی اولی نزد کلام حقیقی و نفسی او بسع ہر کس نیاید اینجا این تکلم ظاہری  
 خود را فنا کردہ بمکلم تکلم حقیقی چنان گفتہ است کہ معاذ اللہ باغوا می نفس خود بان گو یا شدہ مثل  
 قول فرعون ہوں انا ربکم الاعلیٰ کہ او یعنی بخود می خود گفت و این خودی را گزاشتہ کہ تکلم  
 حقیقی اورا گویا نمود کما لا یخفی لہذا این قبول ماند و ان مردود شد بین فرق در میان مقولہ فرعون  
 و حسین منصور است کہ مقولہ حسین از خود نبود بعد فنا و وجود خود بود و مقولہ فرعون برعکس ناخلف  
 پس چون برادر لیا اللہ حال علیہ سبکند و طاقت نیما شد بقاضاے حال این از ایشان ہر بر  
 می زند این حال حالت سکر گویند سکر و محو و مقام است اگر وقت و درو و تہلیات ربانی شود سکر  
 برقرار ماند محو است و نہ سکر حالت سکر را اعتبا نکنند بر اہل سکر بیج باز پرس نیست مثل مجاہدین و نہ  
 اقوال این حالت قابل و ثلوق و محبت گرفتن است بلکہ ہر اہل محو در آن آن ضرر نیست چنانچہ مشہور است  
 کہ حضرت غوث الثقلین رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمود در وقت منصور کسی نبود کہ اورا دست گشتی اگر

من و از آنوقت بودی گشتش گرفتاری یعنی بقا ضلالت آنکه تدارک آن اهل محضر و نیست و از این پنجودی  
 نگاه داشتی و از باطن خود قوت ضبط عطا فرمودی و این حالت سکر بسیاری از اولیاء الله را بوده است کلمات  
 اینجاست را شطیح خوانند و غیره اما اینجا چه درین باره و از اشکوه رساله مبسوط نوشته و شطیحات هر طبقه  
 تا در خود جمع کرده است هرگز از یاد تو ضیح منظور شد از این کلمات اینوقت ظل و عکس کلام الهی باشند  
 بعضی بیدرین حالت مستغرق مانند آنرا عمر هم چون حسین منصور قدس سره و از بعضی بدت العمر ظهور می آید  
 و ایشان اعظم ضابطین و واران خاص حضور سید المرسلین اند صلی الله تعالی علیه و علیهم اجمعین و چون حلقه  
 رسیدن و حضرت حسین و سایر صحابه کرام و حضور پر نور غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه و بعضی را حالت  
 مثلون باشد گاهی بعد از ضبط سر بر زمینند چون افاقه یابند فوراً توبه و انابت ششمانند پس دلیل کافیست  
 که در حالت محو خود بصدر چنین کلمات راضی نیستند و ظاهر آنرا نسبت خود حق ندانند ورنه توبه و انابت  
 چه معنی داشت اما چه کنند که نه بجانب ایشانست نه بحالت سلامت حواس از ایشان سر بر زده حضرت خوا  
 بایرید بسطای رحمة الله تعالی را گفتند آنچه شما نیست که در بعضی اوقات از حضرت شامی شنویم فرمود بایرید هرگز  
 نگفته است و زبهار گوید گفتند بل فرموده گفت اگر بعد ازین شنوید بر شما لازم میگردد که پنج صوم زید مردمان  
 خنجر با آب دادش خود داشتند تا آنکه بر حضرت ایشان حال وار شد و سجائی گفتن آغاز نهاد که بر ما  
 حسب هیئت خنجر باز و زید هر که خنجر بجای زد بر همان عضو خود او زخم رسید و بدن حضرت ایشان را کردند  
 بنود فرمودند من میگفتم که بایرید میگوید آن میگوید که این گفتن او را من و او راست اگر کسی بحالت محو و بقا  
 حواس تقوه بچو کلمات کند از زندق و مرتد نشود واجب القتل است و از اینجا است که با وجود تسلیم توحید  
 و وجود میگویند که فرق مراتب کنی از ندیقه یعنی مراتب تنزلات نگاه نداری اگر زید را این بود  
 و شامل و خصائل عینه خدا وانی توحید وجودی که کمال واجب میگوئی و عاشا الله زید خدا نیست  
 البته یقطع نظر از تئینات بحقیقت وجود و همان حقیقت واحد و اجبیه است و پس آنجا که زید بر پیش نه  
 عمود و نه خالده و نه بکر و در وجود وانی واحد است و موجود را بعد از آنی جز خداوند تعالی با استقلال  
 از اینجا است که گویند حقایق الاشیا را تاثیر مع اندلیس غیر موجودانی الحقیقه خلاصه کلام آنکه این سخن قابل نیست

حال است تا وقتیکه حال وارد نشود هیچ نسبت درین مسئله تا بدان مقام نرسد کلام کند که از افهام عقول بیرونست  
 و در امور عقلست جز اینکه گوید که مسئله حق است لکن کینه ان اولیا و الله دانند که مایا نرانی الحال میباشند  
 ظاهر شریعت عزرا را به سبب تقسیم است آینده و قتی که فضل الهی شامل حال شده باطن شریعت مطهر رساند بهیز  
 ظاهر شریعت را در اینجا بطور سهیم که دیگران از ان بالفعل معذور اند این فائده برای آن آورد و مذهب  
 ضرورت نبود که درین زمان اکثر انجمن توحید گویان یافته میشوند پس بایشان نه اختلاف کنند و نه معتقدان  
 پیش آیند و وجه ظاهر که الانجمنی نور ۵۵ - اقوال صوفیه در تفصیل عوام چنانچه مشهور است آن اول غیب مطلق  
 که حضرت اعیان ثابته است و دوم غیب مضاف قریب بطلاق که عقول و نفوس مجرده اند و این عالم ارواح  
 سوم غیب مضاف قریب بعالم حس درین عالم مثال است چهارم حس مطلق که عالم اجسام است پنجم  
 عالمی جامع بر این عوالم را گفته اند که هر عالم تحتانی منظر عالم فوقانی خود است بالترتیب چنانچه عالم حس منظر  
 عالم مثال است و عالم مثال منظر عالم ارواح و عالم ارواح منظر اعیان ثابته است اعیان ثابته منظر حضرت اقدس  
 و حضرت الاعدیه است پس عوالم باهم محاذات و مقابله دارند و باید که مطابق اند و گفته اند که عالم مثال بر خست  
 میان عالم ارواح و اجسام مشتعل است بر صور انی عالم و از آنکه محسوس و مقدار نیست بعالم اجسام شباهتی  
 دارد و از جهت نورانیت و لطافت بعالم ارواح مناسبتی و مسمی است بارض حقیقی و خیال منفصل کاشی  
 در شرح فصوص گفته که در اصطلاح حکما عالم مثال صور منطبقه نفوس را گویند گویا در حقیقت خیال انی عالم است  
 فقط پس صوفیه در اثبات انی عالم و اوصاف و احکام آن با اشراقیه متفق اند و در تعیین مستقر روح بعد از  
 فراق بدن مختلف اشراقیه و غیر همین عالم را مقرر و گفته اند و صوفیه بغیر انی عالم رفته چنانچه شیخ اکبر قدس  
 سره الاطهر در فتوحات با باریست و یکم بعد از تنگ صد بیان فرموده و با چهره از ان در بیان عالم برزخ  
 یاد کرده ایم تذکر نور ۵۵ یکی از مخلصان فقیر که ذی علم و صوفی منش بود و بر حجت حق تقریری میکرد  
 در میان احاطه ذات احدیت بکافه عالم از اینجا که شاید بعضی از طلبه ناظرین را تلایم حال و مقام خود  
 نشان بیاور و وحش یاد کنیم سیگفت غفر الله تعالی لنا وله بدان ایدک الله تعالی فی الدارین -  
 که هیچ مفهومی از مفهومات که محیط همه مفهومات باشد نیست مگر مفهوم موجود که فوق همه مفهومات و حادثی تمام

اشیا موجود است و مصدر اقسام عند تحقیق نیست مگر ذات واجب تعالی شانه کما یجی پس  
 ذاتش محیط همه شیا باشد تفصیلش آنکه موجودی است عالی که تحت آن اجناس از اعداد و جوهر و  
 عرض این هر دو محیط تمام عالم اند این هر دو را باینطور که چون موجود را مقید بقید فی الموضوع و لا فی الموضوع سازند  
 عرض و جوهر پیدا آید چه عرض موجود را گویند که فی الموضوع باشد و جوهر موجود را گویند که فی الموضوع  
 نباشد همچنین چون جوهر متعین بتعینات سازند اجناس و انواع ظاهر پیدا آیند و چون عرض را مقید  
 بقیود گردانند انواع اعراض بجزر ظهور رسند پس گویند که جوهر از دو حال نیست مقرون بماده  
 باشد یا مجرود از آن و مجرود با متعلق بماده باشد یا غیر متعلق ثانی را عقل و ملک گویند  
 اول را نفس و روح و آنکه مقارن بماده است قابل الیاء و ثلثه باشد آنرا جسم گویند و جسم اگر مجرود از  
 و نامی باشد آنرا نبات گویند و اگر جسم نامی ماس و متحرک بالاراده باشد حیوان گویند و اگر ناطق بهم  
 باشد انسان نامند همچنین حیوان اگر ناطق و مصل باشد حمار و فرس گویند و علی هذا القیاس حیوان  
 محیط تمام حیوانات است از انسان و فرس و غیره و جسم نامی محیط انواع نباتات و حیوانات است  
 و جسم مطلق محیط تمام جمادات و نباتات و حیوانات و جوهر محیط عقول و نفوس و اجسام و همچنین آنکه  
 جوهر را محیط جوهر عالم و انستی همین سامان عرض را محیط اعراض عالم از الوان و اشکال و هیئات  
 و کیفیات و اوضاع و غیره باید فهمید و چون دانستی که موجود مطلق محیط تمام موجودات است از جوهر و  
 اعراض موجوده و الله تعالی سبحانه فهو علی کل شیء محیط و هو بكل شیء علیم باقیما ندانکه مصداق  
 موجودات واجب تعالی است و پس تقریرش آنکه موجود با احتمالات عقلیه متحمل است بلکه معنی با  
 اول موجودیکه وجودش عین ذات باشد و ثانی موجودیکه وجودش غیر ذات و زائد بر ذات لکن بمقتضا  
 ذات و لازم ذات و غیر تنفک عن الذات باشد و ثالث موجودیکه وجودش غیر ذات باشد و مقتضا  
 ذات بهم نباشد بلکه فانی عن غیر گردد و ظاهر است که موجود بمعنی ثالث الفس و ادون موجودات  
 ثلثه است و ثانی اوسط آنها و اول اعلی و اشراف همه و البقی با آنکه نسبتش نبات واجب  
 کنند پس لازم که واجب را بهمین معنی موجود گویند یعنی موجود نیست که وجودش عین ذات است

و همه موجودات موجود با و بلکه خود او زیرا که ذات مقدسش بر او منزله از همه نقایص و عیوب است  
تعالی شأنه و در معنی ثانی نقص زیادت و غیرت موجود است و بر تقدیر گرفتن معنی ثانی و صادق کرده  
آن بر واجب لازم می آید که ذات در مرتبه ذات مغایر الوجود باشد و مستکمل بغیر و این هر دو نقصان  
اند تفریم ذات از ان واجب تعالی الله عما یصفون و چون معنی ثانی را در ذات واجب گرفتن کنهائی نیست  
پس معنی ثالث چنان صورت بند و پس لامحاله موجود را معنی اول باید گرفت و مصداقش سواهی ذات و  
سبحانه و دیگر می توان فهمید نیست تقریر نزول از اطلاق بتقید و از واجب ممکن و اگر خواهی تقریر عروج  
شعوی همین تقریر بادی تغییر مبدل بتقریر عروج خواهد شد باینطور اگر انسان را از قید ناطق معرک کنی حیوان باقی می ماند  
و اگر حیوان را منزله از قید حساسی و تحرک بالا رده عالم جسم نامی باشد و اگر از جسم نامی قید نامی مرتفع سازی جسم نامی  
و علی بن القیاس چنین عقیده قابلیت عالم و روحانی و مطلق یافته اند و روحانی موضوعی جسمانی موجود یافته اند و در کل فی کل شیء باکال شیء  
نوریه و مابقی باقی بر قبول اسرار نوریه و باقی در سراسر کفنه که جسمانی که شخصی را می یابد و قافاگاه و از این شرط و قیاس و قیاس و قیاس و قیاس و قیاس  
می راند گفت حق سبحانه تعالی در ازل باذریات آدم علیه السلام خطاب است بر یکم کرده عداوت و عداوت  
آن خطاب بیادشان آید و بذوق آن و حرکات آیند است از ازل همچنان نشان بگوش - بفریاد قلوبی و در  
خروش - از اینجا آن نکته معلوم گردد که گفته اند حسن صورت در دل سامع چیزی نمی اندازد بلکه آنچه در دل است آنرا  
می جنباند سید عبدالقادر گیلانی قدس سره فرمودند رایت الارواح کلها یرقصون فی قلوبهم بعد قوله المست  
بر یکم نیست که سماع هر ذی روح انسانی را خوش آید بلکه بعضی حیوان نیز از این لذت فیضیاب تاب را آدمی  
صورتان اول ملک کالانعام بل هم اضل - تا زیاده غیرت و عبرت باشد و الله الهادی نوریه - تهید القول  
فی الولاية والولی بدانکه ولایت مشتق است از ولی که قرابت و ان بر دو قسم است ولایت عامه و ولایت خاصه  
ولایت مشترک است میان همه مومنان قال الله تعالی ولی الذین امنوا الخ و ولایت خاصه مخصوص است  
بواصلان از رباب سلوک و همی عبارت عن فناء العبد فی الحق و بقائه به فالولی هو الفانی فیهِ و الباقی  
و فناء عبارتست از نهایت سیرالی الله و بقا عبارتست از هدایت سیر فی الله چه سیرالی الله و قیاس منتهی  
شود که با ویه وجود را بقدم صدق یکبارگی قطع کند و سیر فی الله نگاه متحقق شود که بنده را بعد از فناء

مطلق وجود ذاتی مطهر از لوث مدثران ارزانی وارو تابدان در عالم انصاف باوصاف الهی تخلق  
 با خلاق ربانی ترقی کند فقط سن نفحات الانس فوراً ۶۱ و بهم از نفحات نوشته میشود القول فی معرفه

الصوفی و المتصوف و الملاحی و الفقیه و الفرق بینهم - و فی فصل العاشر فی الباب الثالث من ترجمه  
 العوارف - بدانکه طبقات مردم علی اختلاف درجاتهم بر سه قسم است قسم اول مرتبه واصلان و کاملان  
 و ان طبقه علیا است و قسم دوم مرتبه سالکان طریق کمال و ان طبقه وسطی است و قسم سوم مقیمین  
 و بهر نقصان و ان طبقه سفلیست و اصلاان مقربان سالکان و سالکان ابرار و اصحاب یقین و  
 یقینان اشرا و اصحاب شمال و اهل وصول بعد از انبیا صلوٰۃ الرحمن علیهم و طائفه اول مشایخ  
 صوفیه آنکه بواسطه کمال متابعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مرتبه وصول یافته اند و بعد از ان در  
 رجوع بر اسرار دعوت خلق بطریق متابعت ماضون و مامور شده اند این طائفه سالکان مکمل اند که فضل  
 و عنایات ازلی ایشانرا بعد از استغراق در عین جمیع و لجه توحید از شکم ماهی فنا چنانچه ناچیز و مستهکک شدند که از ایشان هرگز خبری و اثری بسا اصل تفرقه و حاجت بقا رسید  
 و در سلک مرده سکان قیام غیبت و تخلف دیار حیرت انحطاط یافتند و بعد از ان از کمال وصول لایت  
 تکمیل دیگران بالیشان سفوف نشست فوراً ۶۲ از نفس الکلمات بیاض حضرت سید شاه عماد قدس سره العزیز  
 جلد دوم در فواید نکو است که ولایت چهار قسم است اول ولایتیک باطن نبوه مطلقه است دوم ولایت بقیده  
 بر نبی سوم ولایت مطلقه بر نبی و آن در محمد صلی اللہ علیہ وسلم شکوه اقتباس ولایت نبیا است از  
 دیگر انبیا شکوه اقتباس اولیا چهارم ولایت مطلقه عام که مخصوص به نبوت نیست هر یکی را خاصیت است  
 خاتم قسم اول علی مرتضی است کرم اللہ وجهه و خاتم ولایت مقیده محمد شیخ ابن عربی است قدس سره العزیز  
 و اکثر اولیا مکمل تصدیق این نموده اند و بعض غلات فقها و صوفیه و تکفیر و تضلیل مشیخ سبالغ بسیار  
 میدارند ماره این مردم در غیبت فراموشی و در حضور خاموشی ۵ با مدعی بگویند اسرار عشق و اشتی



تا بنجر میر و از روز خود پرستی. بعضی گفته اند که خاتم ولایت مطلقه محمدیه مهدیت که از نسل آنحضرت و خاتم تولا  
 عاصم عیسی علیه السلام است از شیخ ابن عربی منقولست که ولایت عامیه تداود دارد و آنها را ابتدا از ازم و انتها بار  
 عیسی علیه السلام نور رسد. تفصیل اقسام اولیا را اندر اول از ایشان چهار نفر اند که مکتوبات و مرکب دیگر  
 را نشانند و عمل حال خود دارند و اندر کل احوال از خود و خلق ستوار باشند و اما آنکه اهل حل و عقد اند  
 و سر نیکان درگاه حقند و بعضی اند که ایشان را اختیار خوانند و چهل دیگر را از ایشان ابدال خوانند و هفت دیگر  
 از ایشان را ابر خوانند و چهار دیگر که تیر را تاد خوانند و سه دیگر اند که ایشان را نقیبا خوانند و یکی اورا قلیب و غوث خوانند  
 و این مرکب دیگر را نشانند و اندر امور باطن یکدیگر محتاج باشند صاحب کتاب فتوحات مکیه در فصل  
 سی و یکم از باب صد و نود و هشتیم حلال بنو نکان را ابدال گفته است در اینجا ذکر کرده است که حقیقی از زمین را حضرت سلیم  
 گرد آورده و هفت تن از بنو نکان خود برگزیده و ایشان را نام نهاده و وجود هر یک از هفت است سلیم یکی از آن  
 تن نگاه میدارند و فرموده است که من در جمیع که با ایشان جمع شدم و بر ایشان سلام گفتم و ایشان بر من سلام گفتند  
 و با ایشان سخن گفتم و فرایت احسن بنما منم و لا اکثر منهم شغلا باشد و فرمود که مثل ایشان نیز در ایام ملک یک کس یافت  
 نورم. حارق عاوست که از اولیا ظاهر شود و کرامت خوانند اشاعره بکرامات اولیا و قائل اند و معتقدند که انکار  
 میکنند و ابو الحسن بصری از معتزله موافق اشاعره است صوفیه گویند اخبار از زمانید و طی زمان و مثال آن از خود  
 فرشته جن است اگر از کمال واقع شود و بجای ایشان باشد و اجن را اطلاع بر ضلالت نیست تصرف ملک است  
 مثل احوال و امانت اخراج مجوس از قید و درینج است و ادغال مرید در عالم ملکوت از خواص مرتبه الهیه است ابو علم  
 دمشق گوید چنانکه بر پیغمبران اظهار معجزات و قریب است بر اولیا و نهان شدن آن الزام و بعضی گفته اند که کرامت حیض  
 خواج عبدالله انصاری فرماید اگر بر مردی بر کسی باشی و اگر بر باب روحی باشی دل بدست آنرا کسی باشی از خوا  
 نقش بند قدس سره طلب کرامات کردند فرمودند کرامات زیاده از آن نیست که با چندی بارگناه بر روزین توانم رفت  
 ابوالقاسم سمرقندی قدس سره میان خلق نمیشسته بود بزرگ بر بالایش آید و او را مشغول یافت سجاده بر وضو نداشت  
 و غار گذارد و ابوالقاسم گفت ای برادرانیکه بود کان که کنند مردانست که در میان خلایق دل خود را مشغول نمی داد  
 حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر گفته که فلان بر روی آب میرود گفت سهل است ز غنی و صوفیه هم بر روی آب میرود گفت بر روی آب

گفت ز غنی و گسبی به هوا نمی پرفتند و خط از شهر می شهر می رود و گفت شیطان در یک نفس از مشرق به مغرب می رود  
 اینها را قیمتی نیست مرد آن بود که میان عمل نشیند و داد و ستد کند و زن خواهد و با خلق در آمیزد و از خدا می رود  
 غافل نباشد که سمعت صدی و مرشدی رضی الله تعالی عنه بالغافل آخر قال بعضهم اصل الکرامات و عظمتها التلذذ بالطاعة  
 فی الخطوات الجولات و منها مراعات الانفس مع الله و الرضا عن الله فی جميع الحالات سبحان الله کسکه ملاوت  
 این کلام و مژه این درامد است باشد و دیده باشد و اند که این سخن بچهره به مالیت **نور ۶۵** - اعلم یا ولی  
 ان الولاية مشتق من الولی بمعنى القرب هی علی قسمین کما قال الله تعالی الذین آمنوا الایه و خاص و هی عبارت  
 عن فناء العبد فی الحق و بقائه به قال لیس هو الغالی فیه و الباقی به و انصار عبارت عن بقاء السیر الی الله و البقاء عبارت  
 عن بقاء السیر فی الله و علی جرحانی گوید الولی هو الغالی من حاله هو الباقی فی مشاهدتی لم یکن لیس فی نفسه انحاء و لا مح  
 غیر الله قرار از نفس الکلمات **نور ۶۶** - شیخ فرید طراز فرموده که قوی از اولیاء الله عزوجل باشد که ایشانرا شایان  
 طریقت و کبرای حقیقت اولیایان نامند و ایشانرا از ظاهر به پیری احتیاج نبود زیرا که ایشانرا حضرت رسالت و حجه  
 تربیت خود پرورش میداد و بواسطه غیر می چنانکه اولیای رضی الله عنه و ان مقام عظیم بود و لبس علی تا که انجا رسالت  
 و این دولت رو که نماید و لکن فضل الله یوتیه من یشاء و همچنین بعضی از اولیاء الله تعالی که متابعتان حضرت اند  
 بعضی از طالبان احببت حانیت ترتیب کرده اند بی آنکه از ظاهر به پیری باشد و این جماعت نیز مصل و ایستادند و بسیار از شایان  
 بر نفیست و اول سلوک توجیه با مقام بوده است چنانکه شیخ بنده گویشیخ ابوالقاسم کرکانی طوسی را که سلسله شایان ابوالنجف  
 نجم الدین گهری رضی الله عنه با ایشان می پیوندد از طبقه ابوسعید بن ابیخالد و ابوالحسن خرقانی رضی الله عنه است از بنده نگارنده ایس و پس  
 بوده علی الدوام **نور ۶۷** - بدانکه جمله اولیاء الله اگر چه چار حقیقت ولایت هم یکدیگرند و اند چنانکه انبیا علیهم السلام  
 که لا تفرق بین احمد من رسلا فاما از حیثیت تفضیل تلك الرسل فصلنا بعضهم علی بعض تنوع و منقسم بخمده قسم  
 میشوند و هر که در هر امر مشهور است و در هر امر خاص است لهذا به طائفه را از اولیاء الله مای مخصوص یا کاندند و بعضی را  
 صوفیه و بعضی را تصوف و بعضی را طائیه و برخی اولیویه و برخی فقیر و بعضی قلندر و برخی را ابدال و قومی را ابطال  
 و طائفه را سیاح و جماعتی را اذناد و الی غیر ذلک چون اولیاء عشرین و بدلا در بعضین و اولیاء عریف  
 و افراد و مرایس الله و انبیا و مجاهد و اقطاب و قطب الاقطاب لکن مع اختلاف انضامهم و افتراق فرقههم

جمله در یک مطلب مرطوب و بیک رشته مضبوط **س** بزرگی هر دلی را سبک است + یک نایق می رود و بیک سبک است

## لمعه رابعه در سلوک

**نور اول** - بدان - و تفکک الله تعالی فی الدارین - چون طالب صادق قدم در بادی راه سلوک  
هند و وصال حق خواهد باید که بر ساله عمل معمول مولفه **سید محمد** کالپوری رحمة الله علیه عمل کنند  
مبتدیان را بس مفید و کافی است نقل رساله بعینهای می نمایم -

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و صلوة بعد و بنا بر برادران دینی موعظه آنکه بعد از تطبیق عقائد ببقا سلف از اعتقاد اشت  
و دوزخ و ثواب و عذاب و حور و قصور و جمیع آنچه از قرآن و احادیث نبوی علیه التحیة و الثنا مستفاد است  
و صوفیه صافیه نیز در آن مخالف علما اظهار می نیستند باید که همیشه با وضو باشند و اصله و مطلقا نماز  
کچیم وقتی می وضو بروند و بعد از هر وضو دو گانه تحیة الوضو بخوانند و لازم دانند که نزدیک مشایخ کار سبک  
بزرگ و اصلیت قوی و طعام می وضو بخورند و بعد از طعام دو گانه تحیة الطعام میگذارد و باشند خجسته  
عمل انضیض فی البضاعت است و بعد از خوردن طعام این دعا بخواند الحمد لله الذی اطعمنی هذا الطعام محمد  
لقد الذی رزقنی هذا الطعام من غیر حول ولا قوة الا بالله الذی اطعمنی و سقانی و جعلنی من المسلمین - و در  
احادیث صحیح آمده است که هر که را این دعا بعد از طعام بخواند آن طعام بحساب کرد و بعد هفت بار سوره  
قریش بخواند دیگر آنکه در پائین آخر شب بر خاسته نماز تہجد و از ده رکعت به شش سلام میگذارد و باشد  
در هر رکعتی بعد از فاتحه سوره قل هو الله احد یعنی سوره اخلاص سه مرتبه بخواند و هرگز روا ندارد که این نماز  
قصا شود که درین نماز تاثیر است بزرگ و فائده است بزرگ اول چون برخیزد آخر شب خواب این ابیات بخواند

اے کسی ما بیکسی ما بسین  
و از طمع بهیچ خودم و اربان  
خانه گرد نهاده و در کوچه تو مقیم

بر هر هم آور که سلمان شوم  
رزق من از عالم غیبی رسان  
با چشم تو ز ما و خمت را فارغیم

در دلم افکن که پشیمان شوم  
قافله شد و ایلسی ما بسین  
بارہ تیز سبزه و گلزار فارغیم

دو کان خراب ده و از کار فارغیم	زخو که دایم بیچاره برد عشق	از سود و از زیان و و بازار فارغیم
بر رفت و برگشت سراز آسمان	کز دق عشق از سر و دستا فارغیم	اگر چه من سر بسر گشته کردم
نام من عمر خود سیه کردم	تو برین نام من سیاه بین	اگر چه خویش من گناه بین
یار به بر یاریم زجران چه شود	رای بریم بکو عر فان چه شود	بس گب که از کفر مسلمان کردی
یک گبر و گری مسلمان چه شود	یار بل پاک و جان اگاهم ده	آه شب و گریه سحرگاهم ده
در راه خود اول ز خودی بچو کن	و آنگاه ز بخودی بخود را هم ده	بر عمل خویش ندادم پید
بر کرم تست مرا اعمید	چایه من ساز که جیایم ده	اگر تو نازی بکه رو آورم
جز در تو قبله نخواهم ساخت	گر نوازی تو که خواهد نواخت	ایک ره عنایت تو ای بنده نواز
بحق زهر اسال بسج و غار	تنها غم دل گفتن بایا چه خوش باشد	سر بر قدش بردن هر بار چه خوش باشد
اگر کار یک کس بسامان شود	ز دریای رحمت چه نقصان شود	الحی عبدک العاصی اتا کا
مقرر بالذنب و قدوعا کا	فان تغفر فانت لذاک اهل	وان تطرد فمن یرحمک
بادش با جرم مارا در گذار	ما گنهیگاریم تو اهرزگار	تو نگو کار من و ما بد کرده ایم
جرم من اندازه بجد کرده ایم	سالمها و رب عصیان گشته ایم	آخرا کرده پشیمان گشته ایم
دایم افسوس و عصیان مانده ایم	همچون نفس و شیطان مانده ایم	روز و شب اندر معاصی بوده ایم
غافل از احوال و نواهی بوده ایم	بیگانه نگذاشت بر ما ساعته	با حضور دل نکردم طاعتی
بر در آمد بنده بگریمیت	آورد من خود عصیان ریخته	هست امید مغفرت از لطف تو
ز آنکه خود فرموده لا تقصروا	بحر الطاف تو بے پایان شد	نا امید از رحمت شیطان شد
نفس شیطان زد که یاراه من	رحمت باشد شفاعت خوان من	چشم دارم کز گند پاکم کنی
پیش از آن کاندید نمیکردم کنی	اندازان دم کز بدن جانم بری	از جهان با نور ایمانم بری
و بعد بچشم منور اندامین بنا جاست را چنانکه عادت شیخ بابا در می الله عنده من بعد یعنی صلوة تهجد بنا جاست		
بد کرد و سبق باطن مشغول باشند تا آنکه صبح صادق بدیده پیش از فجر برای کشایش رزق طلال		

یا رزاق صد بار بخواند اول و آخر درود شریف اللهم صل علی سیدنا محمد وبارک وسلم بعد نماز خجاء الیک بعد  
 بزرگ مشغول شوند بعد از برای کشایش و مغفرت صد بار یا غفور و صد بار یا عفا بخواند اول و آخر درود  
 چنانچه عمل این ضعیف است بعد از نماز باشد چون آفتاب یک نیزه بر آید دو رکعت نماز بگذرانند  
 در هر رکعت بعد فاتحه سه بار سوره اخلاص بخوانند بدین نیت نیت تویتان صلی الله علی  
 رکعتی صلوة شکر النهار تقریبا الی الله تعالی متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر بعد مشغول بسبق باطن  
 باشند و هرگز بگذارند که هیچ وقتی غالی از سبق باطن رود خواه ششست خواه ایتاده خواه غلطند  
 مشغول باشند و چون وقت ضعی باشد دو رکعت به الله سلام بگذرانند بدین نیت نیت ان  
 صلی الله تعالی علی رابع رکعات صلوة الفجر تقریبا الی الله تعالی متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر در هر  
 بعد فاتحه سوره اخلاص سه بار بخوانند هرگز این نماز هم قضا کنند که ثواب بغایت است و فائده  
 بی نهایت دارد و بعد از مغرب شش رکعت به الله سلام او این بگذرانند بدین نیت نیت ان صلی  
 الله تعالی رکعتی صلوة الا و این تقریبا الی الله تعالی متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر در هر رکعت  
 بعد فاتحه اخلاص سه بار بخوانند بعد و گمانه با ایصال ثواب روح فرید الدین گنجشکر قدس سره بدین  
 نیت نیت ان صلی الله تعالی رکعتی صلوة هدیه الروح فرید الدین گنجشکر تقریبا الی الله تعالی متوجها  
 الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر و دیگر دو گمانه بغرض ایصال ثواب روح خواجه بهار الدین نقشبند بدین  
 نیت نیت ان صلی الله تعالی رکعتی صلوة هدیه الروح خواجه بهار الدین نقشبند تقریبا الی الله تعالی  
 متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر بعد و گمانه دو رکعت به نیت ایصال ثواب روح پیر فتح حضرت  
 پیران پیر رضی الله عنه بدین نیت نیت ان صلی الله تعالی رکعتی صلوة هدیه الروح غوث الاعظم حضرت  
 شیخ عبد القادر جیلانی تقریبا الی الله تعالی متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر بعد و در  
 نماز جهت حفظ ایمان در هر رکعت بعد فاتحه بحسب ای اخلاص پنج و پنج بار این آیه ربنا لا تمزع قلوبنا  
 بعد از پرتیا و بسم النامین که در عتمة انک نمت الواب و دو رکعت و دیگر به نیت حفظ ایمان بخوانند  
 در رکعت اولی بعد فاتحه اخلاص بنقبات و یکبار سوره قلن و در رکعت دوم بعد فاتحه اخلاص بنقبات و یکبار

یکبار بخواند و بعد از نماز عشا بنا بر کشایش رزق هر دو جهان مقدر با یافتح بخواند و مغیش در دل تصور کند  
 که خواندن هر اسم از سهای الهی به تصور پیش <sup>سبع</sup> نفع ندارد اما اول و آخر درود و بعد نماز  
 عشا بهجت کشایش رزق هر دو جهان یکبار افتخ رزقی یا قتل و مقدر با موافقی هوا با سطر بخواند و مغیش  
 در دل تصور کند این اسم این ذره خاکسار را از عالم باطن بالیام ربانی رسیده است بعد مدبار لا حول الا  
 اول و آخر درود و شریف بعد سوره مزمل بدین ترتیب بخواند که اول ده مرتبه درود بخواند بعد یکبار ایت الکرسی  
 و سه بار استغفر الله الذی لا اله الا الله و تهو اخی القیوم و التوب الیه بعد مده اعوذ و تسبیح مده بار سوره  
 مزمل بخواند اما در هر بار اعوذ و تسبیح خوانده باشد هر حاجت دینی و دنیوی برآورده و اند بعد چون بخواب  
 رود و قبل از درود بر سر و کائنات بفرید بعد قبل از لا اله الا الله الحکیم العظیم و بسبب و نجبار خلاص  
 و ده بار سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و بعد کلمه طیب یا بخواند خواب رود و گاه گاه  
 بدین ذکر نیز مشغول شود که این ذکر را ذکر خواص میگویند تاثیر عظیم و فائده جزیل دارد و جانب است بگوید  
 حق جانب چپ حق پیش گوید حق و بر دل ضرب خود بدو بوقت ذکر آن چنان خیال کند که راست  
 چپ و پیش و در دل حق است هیچ موجود نیست این ذکر نافع تر و مفید تر است و هر که این ذکر مشغول  
 شده بے سود و بے نصیب نمانده است مقصود حاصل شده است بکرم الله تعالی او دیگر ذکر زبان  
 هندی از شیخ فرید الدین گنجشکر منقول است بدین ذکر نیز مشغول باشد بهت بگویند او نهاتو و چپ بگویند او نهاتو  
 و پیش بگویند او نهاتو و در دل ضرب کنند اینها تو - این چهار ضربت بگفتن این ذکر در دل ذوق  
 آید یک ضرب بدین طریق - اینها تو - اینهمی سی - این ذکر به زبان هندی بسیار ذوق بخش  
 و اثر عظیم دارد و حضور تمام دهد باید که ناخن بکشد و اگر در آخر شب صلوة التهج بدین ذکر مشغول باشد و  
 در روز نیز اگر جاسه خالی از اغیار یا بند کمال نفع دهد و در هر روز از خواندن قرآن غفلت نکند یک  
 سیپاره کم یا بیش بدین وطیره بخواند باشند و با آنکه گفته و نوشته شده است استقامت و مداومت نماید  
 اما بغفلت نباید هر که استقامت نکند و مواظبت نه نماید تقصیر از کس است نه تقصیر ازین فقیر و یا قصد  
 شهرت نکند چون ریا و شهرت دخل یافت همه فاسد گشت و السلام علی من اتبع الهدی تمت رساله

علی الیوم واللیل از رسید محمد کالبو سی قدس سره

حالا میگویم که فی زمانه پابندی اوقات موافق رساله هذا متعسر و دشوار است و چه ظاهر لاجاب بسیار مختصر  
می نویسم باید که حتی الوسع بران عمل نمایند تا هم غائی از فائده خواهند بردند بعد استقامت صلوٰه و رغبه اکثر  
بجماعت خواه اکثر بجماعت چنان روش اختیار کنند که خود را عادی صلوٰه تهجد کنند که آن هم از جهات  
این راه است و از آن وقت تا طلوع شمس صلوٰه اشراق ادا کرده چیزی از او را دلسالی خوانده اند تا آنکه  
چهار گنجر سی یوم بر آید. انگاه صلوٰه چاشت خوانده متوجه با کسب امور معاش شود تا آنکه قریب به نیم  
چیزی تناول کرده قیلوله کند بعد قیلوله صلوٰه ظهر بخواند چیزی از قرآن و در دو خوانده با رطل غنیمت لایحوت تهجد آنکه وقت صلوٰه  
تمام هر متوسط وقت نماز متوجه بسجده بنشیند تا آنکه غریب یا نماز غریب ادا کرده صلوٰه اویم بخواند متوجه به اهل و عیال خود شود تا آنکه  
عشا آید نماز عشا خوانده چیزی نخورده با وضو در دو گویان بخواب رود و اگر صلوٰه تهجد ممکن نباشد تا اول وقت  
صبح برخیزد و سجده و آنچه که نوشته ام درین زمان انهم بس است لا قول مرشد است که ضبط وقت  
بین العصر و المغرب از متعسر است حتی الوسع به نباه آن پردارد **نور ۲** - ذکر الله چندین کن که دیگر  
تر بخون دانند اگر چه افراط در جلای امور نفوای غیر الامور و سطها خوب است مگر در ذکر الله رخصت و اجازت است  
و رد فی الحدیث اکثر و ذکر الله حتی یلقوا لمجنون این حدیث در کتاب معجم الطبرانی و البکیر و علی الیوم و علی اللیل  
لابن السنی بروایت معاذ بن جبل رضی الله تعالی عنه مروی است **نور ۳** - زیاد عبادت مکن بلکه  
محیط اعمال است بلکه بروید و نادیدین کسیه اصلا التفات مکن به اگر روی طاعت ترا و بعد از  
اگر جبر سلیست نه بنیدر و است خالصا الله کنی به هر چه کنی که همین محمود است و بس بلکه عبادات ناقله  
خفیه بهتر از جهریه **نور ۴** - مقامات لغزش و ذلت این راه مر اهل سلوک را هفت قسم اعراض  
یعنی اندکی روگردانی طالب از مطلوب این در مرتبه اول است حجاب یعنی در میان طالب مطلوب  
برده حائل شود که طالب مطلوب را نه میخازد و در مرتبه ثانیست - تفاضل یعنی در میان طالب و  
مطلوب جدائی این در مرتبه ثالث است سلب مزید یعنی نسبت طالب که با مطلوب حاصل بود  
بسیار رو کمی آرد یعنی سلب شود این در مرتبه رابع است - سلب قدیم یعنی سلب نسبت اعم

دراز گذشت و میگذرد این در مرتبه خامس است تسلی یعنی مطلوب را و طلب طالب تسلی شود با و کار بی نما  
 طلب کند یا نکند این در مرتبه سادس است عداوت در میان طالب و مطلوب و دشمنی پیدا آید و طلب نفس  
 مکروه دارد این در مرتبه سابع است معاذ الله من ذلك الغضب الخذلان مرتبه اخیر را علاجی نیست خوف  
 سلب یا نیست و چون تدارک در میان واقع نشود شده شده بر مرتبه اخیر میرسد پس باید که از اول فکر  
 کند تا نوبت اخیر نیابد و نه خسر دنیا و الاخره ذلک هو انحراف ان المین نصیب گردد - اللهم احفظنا اللهم احفظنا  
**نور** - بر کشف حالات آئینده خود اعتبار نکند تا آنکه مطابق واقع نشود و نه بخل عرض  
 کند تا که در صورت خلاف وقوع کذاب مشهور نشود زیرا که شان ایزدی بر یک غنویت کل یوم موهومی شان  
 آنوقت که ترا معلوم شده بود ممکن که همان صحیح و درست بود و حالشان پروردگار از لطف بقهر یا از ملاحظه  
 آمد بر عکس معلوم تو وقوع یافت پس تو بوجه اظهار آن نادانم منقلب شوی و کذاب قرائبی و موجب لشخند  
 که و مه شوی این بند حضرت غوث اعظم است و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب **نور**  
 چندان بخور که زنده مانی و عبادت کنی بچند آنکه بخور شوی حکیم بجای رفت و یکسال طرح اوقات  
 انداخت کسی بماند ناچار بوطن واپس آمد مردمان پرسیدند چرا واپس آمدی گفت ضرورت قیام خود  
 ندیدم زیرا که مردمان آنجا بوقت خوردن لحاظ میدارند غلبه جو را که چون گر گسنگی غالب میشود بخورند  
 و هنوز باقیست که دست از طعام کشند بدین سبب بخور میشود و بعضی مومنین این نقل را بعهد اقدس  
 حضور سید عالم صلی الله تعالی علیه وسلم نسبت کنند و گویند بادشاهی از بادشاهان روم پس حکم  
 حاذق بنابر معالجه اصحاب کرام بطور هدیه فرستاده بود این حکم تا یک سال ماند چون کسی بخور نشد واپس  
 رفت در این حالت عادت صحابه کرام بعضی رسانید همه حضار مجلس در حیرت آمدند و بخوبی اسلام  
 اعتراف آوردند **نور** - بدام با وضو باشی تا روزی کشاده شود و اگر دعا و مست میسر نیاید تا اکثر  
 اوقات همچنان کن و اگر این بهم بدست نیاید آخر کم نه از آن که نیچگان به وضوی تازه کن و اگر کسی بعلیقتی



این هم تواند قدرت و طاقت خویش عملدار که باعث برکت و ترقی رزق است **تور** از سو  
 خاتمۀ خائف باش و آن دو قسم است قسمی آنکه معاذ الله سلب ایمان شود دیگر آنکه در خیال و محبت نماید  
 یعنی در آخر محبت مال و متاع و زن و فرزند یار و دوست و اجباب نماید خیال باشد همین مراد از دنیا است  
 این هم قسمی از سو خاتمۀ است در صورت گناهکاری پس چند سالی از خیال سختی بنده بگذرد نجات یابد  
 خاصان خدا از چنین سوئی خاتمۀ هم می ترسند و چه چیز است که بنگار نشسته اللهم احفظنا من کلا شیئ  
 بجاه سید الکونین سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم و بجهت ولایت الخویش الاعظم آمین **تور** شیطان  
 انداز ذریات البلیس یعنی چون انسان بالغ میشود هر دوی آیند و در قلب وی مستقر میشوند یکی را ایمان  
 و عقائد ایمانی خدشه بپاید میکند و خطره در دل می گذارد که بر نهادی ناپایده چگونه ایمان آوردی که از دست  
 جائزست که دوبار پاید باشد بلکه همچنان باید زیرا که تدبیر انجمن عالم وسیع از یک چگونه اصلاح پذیرد  
 و انبیا را ناپایده چگونه تصدیق کردی ممکن است که ایشان بنا بر عظمت خویش چنین دعوی کرده  
 باشند و معجزات چیزی نیست از جاد و گرانی چنین افعال صادر میشوند شاید اینهم از آن حس باشند  
 و ملائکه ناپایده را چرا تسلیم کردی که ایشان بر تدابیر عالم مامورانند و همچنین خطرات و وسوسه ها عقائد  
 اسلامی اندازد و دیگر در فروعات دین مثل نماز و روزه و غیره شک و وسوسه پیدا میکند و گاهی  
 میگوید که نماز و انشاء فلان رکن فراموش شد و وضو صحیح نشده مسح نکرده یا قعدۀ چه میکنی این کبریت  
 اول یا سوم است در روزه نیت نکردی یا آب از حلق فرو رفت همچنین دیگر مزخرفات در دل می آرد  
 ازین سبب انسان دو هم می افتد حتی که مجنون میشود بعضی را معاذ الله با کجاء و زندقه نوبت میرسد  
 اللهم احفظنا من شر ما یس انسان را باید که بر اقوال و خطرات این هر دو دشمنان عمل نکند بلکه بخلاف آن کند  
 اگر او شب گوید آنرا روز و اگر روز گوید آنرا شب دانند تا ایشان شکی در وفای هادیت این مردودان  
 همچنان که بالذفات و خوض و تردد در چه میشود باعرض در گردانی و توجیه کراهی و در خیر میگردد

پس وقتیکه وسوسه و زول آید و اندک از من نیست بلکه کسی دیگر و زول آمده نینماید  
میگوید و مراد دفع آن بے بد و خداست قدرت نیست من همان بنده گردن نه و فرمان پذیر  
و ایمان گزین خداست خودم که بودم این تصوریده بر دین خود مضبوط مانده و عبادت حجت  
و چالاک انگاه از شبهه ایشان نجات خواهد یافت و خراب و برباد نخواهد شد و لا حول  
ولا قوة الا بالله العلی الاعظم **نور ۱۰** - وصول الله نه بذکر و شغل و غیره است نه طریق او  
منحصراً باینها طرقت بسیار اند و بیرون شمار چنانکه گفته اند طرق الوصول الی الله بعد  
انفاس الاخلاق پس بهر نوع و بهر طور که میسر باشد و جمعیت خاطر بان دست دهد  
و تفرامون ذکر و شغل است همان را طرق وصول دانی و کارمانی و اندیشه اگر کسی را  
این معنی از سطوح کتب دین میسر آید و جمعیت باطن پیدا شود و برای آنکس همین مطالعه  
ذکر و شغل است و اگر کسی را از صحبت صلحا میسر آید همین صحبت مراد از ذکر و شغل  
و علی هذا القیاس چنانچه علما فرموده اند - لیس فضل الذکر مخفف فی التهلیل و التبیح بل  
کل مطیع الله تعالی فی عمل فهو ذکر این فائده حسب تعبیر شیخ خود نویسم  
بکذا ان رلی سخی رضی الله تعالی عنه **نور ۱۱** - اختلف المشايخ فی المقام و السفر  
فاختار قوم اقامة الوطن و اختار آخرون سفر البلاد فماء الحكمة فیہ قال مشايخنا  
رضی الله تعالی عنهم ان ذلک لیس باید نیابل بامر الله تعالی و الامامه و یختلف ذلک  
بأختلاف الاحوال فان كانت الهدایة للملکات و افاضة الخیر علیهم اکثر فی السفر و السفر اجمع  
وان کان عکسہ فالخضر اوسل من السفر و ان كانت الهدایة فی السفر و الخضر علی السواء فالخضر  
ایضاً اوسل من السفر لان فی الخضر جمیة دائمة بمقابلة السفر فلذا کان شیخی و مرشدی  
السیدی النشاء آل الرسول الاحمدی رضی الله عنه ترک الاختیار فی ذلک الی وقال

لی لا احمک علی الاقامه ولا اضیق فی ذلک الامر علیک بل اترک الخیرة فیہ بیدیک لانی علم  
 حال ایل قرابتک فانهم کلهم یعادونک ولبنا ندونک فمنهم من یظهر منهم من یفعل اللهم الاشرقة  
 قلیلة منهم هم من المواقین الباقون ان غبت ادوک وان حضرت ادوک ولا تیرکونک  
 تقیم بیدک فان لا اگر یک علی اقامه بل یک اختیار فیها وخی تر کها بگذر سمعت من جدی  
 نور ۱۳۱۰ اوقات شبانه روزی بانیطو مقرر کند که پاسی از شب باقی مانده بر خیزد  
 و فوراً بغیر کلام دیگر کل طیب بخواند بدین وجه که دل بین وقت بیداری از خواب پاک  
 و صاف میباشد از جمله کدورات نفسانی و شیطانی پس چون بکر که نقش شود کلمه استقرار  
 یابد در ساعتی خطرات مذکوره باز داخل شود خوانند و تائید کر کلمه هم بر بارود و نقش  
 پذیر بخواند شد پس باید که کلمه طیب خوانده از بستر برخیزد تا دل سالک بکر الهی منور شود  
 بعد از طهارت و استنجاء و وضو و غیره فراغت کرده نماز تجمید ادا کند و آن دوازده رکعت  
 به شش سلام است در هر رکعت اخلاص بعد الحمد سه بار بخواند من بعد بکر و مشغل  
 و مراقبه موافق تسلیم مرشد خود متوجه شود تا آنکه صبح صادق بدر انگاه باز تجمید  
 طهارت کرده نماز صبح در مسجد با جماعت گذارد و کلام نکل و متوجه باطن خود شود تا آنکه  
 آفتاب بقدر مرغ بر آید الوقت نماز اشراق ادا کند که آن هم چهار رکعت بدو سلام است  
 و در هر رکعت اخلاص بعد الحمد سه بار بعد چیز از او راد و وظایف لسانی معموله  
 خاندان خود در مکان قیام گاه بخواند چون ربع یوم تمام شود یعنی پاسی از روز  
 بگذرد انگاه نماز چاشت که هم چهار رکعت بدو سلام است و در هر رکعت اخلاص بعد  
 الحمد سه بار ادا کند بعد به درگاه معل حاضر شده و طیفه آنجا خوانده ثواب  
 بار و برزگان هدیه کند بعد به کار دیگر مثل درس و تدریس یا کسب ریاضت

و مزد و رست و نو کرے برو چه جلال باشد متوجه شود چون نصف النهار برابر آید  
 انگاه چیزی از قوت لایموت تناول کرده قدری نجسپ تا کلالیت شب بیداری دور شود  
 من بعد اذل وقت از قیلوله برخاسته طهارت وضو و غیره کرده نماز ظهر با جماعت ادا نموده تلاوت  
 قرآن شریف اقل یکپاره و ربع و دلائل الخیرات و حصن حصین کند و قدری متوجه در سن لیس  
 حدیث و تفسیر علوم و ینیگشته جزوی کار بار دنیاوی کرده و وقت عصر از نماز عصر جماعت فراغ  
 حاصل کرده تکلم نکند لاحیا و ما بین العصر و المغرب که صبح عاشقان همین است آنچه که ممکن باشد  
 از سبق باطنی غافل مانند متوجه قلب اند و ذکر و شغل کرده باشد تا آنکه آفتاب زرد شود و قریب به غروب  
 رسد انگاه بر لطالت و قات آن یوم تا مساف خورده حسرت تبارد و بگوید که تمام روز با غر رسید هیچ  
 طاعت و عبادت اندر جل جلاله نکردم و گریه کند بشیر طیکه کیفیت آمده باشد و جهد کند که آورو نباشد  
 و بر یار نرسد زن بعد نماز مغرب با جماعت ادا کرده صلوٰۃ او امین که شش رکعت به تله سلام است بعد  
 احواد خلاص بتر بار بیت ارسال ثواب بار روح مرشدان طریقت خود بگذارد زن بعد خانه خود آید و  
 تفقد اهل و عیال خود کند که عادت نبی مایود صلی الله علیه و سلم بعده اگر طالب علم است بمطالعه کتب  
 توجه کند بعده عشا با جماعت ادا کرده چیزی از قوت لایموت تناول کرده با وضو و در دو گویان  
 بخواب و دو بعده باز چون بیدار شود همین طور بجا آورد و امت این اوقات بنا بر تصفیه باطن ضرور  
 می باید و از فقیر حساب رسد و شیخ خود از عمر نه سالگی تا ده سال کامل پانصد این اوقات مانده است  
**نورسم** بعد ظهر تلاوت قرآن شریف بقاعده فنی لبشوق یا بقاعده دیگر و قراءه منزل  
 حصن حصین و حسرت و دلائل الخیرات ضرور بجا آرد که در بنوقت عادت بزرگان مایود  
 و اقل درجه تلاوت قرآن یکپاره و ربع است و در سن تدریس کتب و حدیث و تفسیر غیره هم در بنوقت  
 یعنی بعد ظهر معمول بود عادی شود **نورسم** خواندن فاتحه تمامی شجرات خاندان خود با مخصوص

شجره که در آن مرید باشد بدینطور عادت گیرد اول درود غوثیه اللهم صل علی محمد و آل محمد و الحمد لله  
 و سلم یا زده بار بقا تحه و ائمه الکرامی یک یک بار و اخلاص مع بسم الله شفیت یا الله بار و درود شریف  
 مذکور نیز شفیت یا الله بار خواند ثواب نیمه قنات نام بنام بردن سلسله اهدا کند و بعد سلاستی شد  
 خود خواهد و اگر زنده بود و رند نام او هم شامل کرده فاتحه و دهر و عای خیر حق خود بوسیله هولا، الا لایا  
 الکرام از و تعالی بخواند این فاتحه بعد فجر یا مغرب مع ضم ثواب و این ضرر و سجا آورد **نور ۱۵** -  
 در اینجا بعضی اوراد و شغال و تسبیحات مخصوصه خاندان برکاتیه بر بنو سلطان اینجا ندان عالی  
 میگویم که بروی عمل نماید که قلیل المحدث و کثیر المنفعت **اند نور ۱۶** - یکی از آنها پنج گنج  
 بعد هر نماز خواندن معمول است بعد نماز صبح یا غریز یا الله - بعد نماز ظهر یا کریم یا الله - بعد عصر  
 یا جبار یا الله - بعد مغرب یا ستار یا الله - بعد عشا یا غفار یا الله - هر یک صد بار **نور ۱۷** -  
 دوم پنج گنج کبیر بعد نماز صبح یا حی یا قیوم لا اله الا انت سبحانک الی کنت من الظالمین یکصد  
 و یا زده بار اول و آخر درود شریف **نور ۱۸** - یا زده آیه فاستجبنا له و نجیناه من النعم و کذا الکس  
 نبی المومنین یا زده بار بعد ظهر یا حی یا قیوم بر جنگ استغیث یکصد و یا زده بار درود شریف  
**نور ۱۹** - یا زده بار بعد عصر حسنا شد و نعم الوکیل یکصد و یا زده بار درود شریف **نور ۲۰** - یا زده بار بعد مغرب ربانی  
 مسنی الفردوس ارحم الراحمین یکصد و یا زده بار درود شریف **نور ۲۱** - یا زده بار بعد عشا و افوض امری  
 الی الله ان الله بصیر بالعباد یکصد و یا زده بار درود شریف **نور ۲۲** - یا زده بار سوم از آنها  
 اوراد خمسة است اعلم ان الوردین الاولین هما الاولان من الکثرین الکبیرین فلیتذت بهما  
 و یجمع بین النیتین اعنی نیتی الکثر و الورد و اندک الثلثة البواتی (فلاول) فسهل یا الطی  
 کل صعب بحرمه سید البرار سهل مائة و احدى عشرة مرة مخاطبة بالصلاة ثلثا و الثانی  
 الله صمدی من عندک مددی و علیک معتمدی عشر اودا و علیا مائة و خمسة اودا احتتامه یا ابا النبی

اتقنی و یا علی ادرکنی بمحمد و عمرته الطاهرین عشر محاطه کذلک یا شیخ عبدالقادر شیعنا الله  
 احد عشر مرة نماطارد الثالث صلاة القادرية اللهم صل علی محمد و آله و احوالهم و آلهم  
 و سلم ثلثة و الاضایا و الب فی ذ الوقت علی هذه الصلاة بعد و المحات مع الصلاة الاوليیة ستین  
 مرة اللهم صل علی محمد بعد ما عندک من العدد فی کل لحظة و لحظة من الازل الی الابد و آله و سلم  
**تور ۱۹** چهارم از آنها اشتغال خمسیت و آن انیسیت خمسیت بعد خمس و کل ذلک فی النفس  
 ما بها للسان خبره کلها احدی عشر مرتة تعقب بهن السلام من دون تحلل کلام و تقدیم الدعاء  
 النفس فاذا فرغت فالنصب فبعد الفجر ترفع شطر الهیلة الشانی فی النفس المستنشق من القلب  
 النیلقری الی ام المودری رافعاً سر اسک و ترسل لشطر المثبت فی النفس المرسل بالعکس  
 حانضار اسک و تقرب منها لک ضرباً خفياً (و بعد الاولی) محض المثبت مقسوماً کذلک علی شطریه  
 فالاول لام التعریف و الثانی من لام جوبه الکلمة الی الاخره تسکینه من دون اظهار الضم  
 (و بعد الوسطی) فجزو العلم الاکرم منقسم کذلک علی المعروف و المعروف مع السکون المذكور  
 (و بعد المغرب) کذلک لکن باظهار النعمه و شبا عها (و بعد العشاء) مثل الفجر و اضغاضمیه  
 موضع المظهر و اتقا علی الاول **تور ۲۰** بعد هر فرضیه بر عایت شجره حشمتیه یازده یازده بار  
 ضرب نفی و اثبات و وضری بجز باید کرد بدینطور لا اله الا الله از ناف باو از بلند بردارد و بدماغ بر و از نخا  
 الا الله در دم زیرین فرو دازد و باو از بلند بقوت تمام بر دل ضرب دهد بعد دعا خوانند اینهمه  
 سهول بزرگان مایه بود و حالاً هم گم شد انا الله و انا الیه راجعون **تور ۲۱** بعد اشراف  
 یک وقت در حویلی سجاده گوی دعا و حرز یمانی و کبار دعا و حزب البحر و چهل اسماء بطور خمسینیم  
 از لوازم داند و در درگاه محبوبه بنابر ایصال ثواب بارواح طیبه بزرگان و نود و نه نام باربعه  
 و نشتی و سه آیت حروف تهجی سه موکلات بخواند و چهل اسماء در درگاه هم خواندن خوبست و در دو

غوثیه کلان دور و مستغاث هم بخواند نور ۲۲ - طریق بیعت گرفتن و طالب نمودن چنین  
چون طالب پیش آید و بر آمدید است دعا کند اول بین که قابل بیعت است یا نه اگر نه از دست  
یافته شود از و پرسد که پیش ازین بر دست کسی بیعت کرده یا نه اگر گوید که ای الان نکرده ام پس  
حال ابا و اجداد و کبر سده که در کدام خاندان منسلک شده می آیند آنچه او گوید در همه خاندان اگر  
اجازت داشته باشند می کنند و اگر خود را اجازت ان فلان نباشد از و عذر گرفته پس سده که  
مرا باین خاندان اجازت نیست سوا آن به فلان فلان خاندان اجازت میدارم اکنون کدام  
خاندان مرید خواهی شد پس آنچه او گوید در همه خاندان او را منسلک کند شخصی برای بیعت نزد  
مرشد آید حضور از و مصافحه کرده فرمودند که من ترا مرید نخواهم کرد تو از خاندان صابریه  
هستی و مراد از آن خاندان اجازت نیست و از محمد صابریه صاحب درین کار حجاب خواهد بود  
او گفت من با حدی سوا حضور مرید نخواهم شد انگاه او را مقیم داشتند بعد از سه روز فرمودند باین  
ان طالب چون حاضر آمد فرمودند اکنون بیا مرید میگیم که مرا از محمد صابریه صاحب اجازت شد این چنان  
از خود خوشنیده ام و درین شک است که در کدام سلسله مرید فرمودند آیا در صابریه یا خاندان  
با جمله چون بیعت گرفتن خواهد اول حکم غسل فرماید بعد و و گانه توبه او کند و هر رکعت بعد از حمد  
سوره بارسوره اخلاص بخواند و بعد تا ختم بیعت هیچ سخن نکند و قدر سه شیرینی چند انگه از مقدور  
باشد بخود شیرین آورد و بر قدم صدق استاده ماند شیرین بران شیرینی فائحه بزرگان سلسله او  
دعای استقامت بحق مرید خود کرده او را بنشانند و دست او مثل مصافحه گیر و بسم الله و کاظم  
و کله استغفار و یا الله از و بگویند من بعد توبه از معصیت بزرگانی که او داشته باشد بکبانه  
باز بقراض و دهنه موسی پیشانی او تراشد که رسم سلف است من بعد دوبار از دست خود شیرینی  
بوسه دهد و تا کید کند که خود خورد و دیگران را از آن حصه ندهد اینست طریق مرید کردن

**نور ۲۳۲** - اگر کسی بجای دیگر مرید باشد مریدش نکند طالب کردن مضائقه نیست و طالبی  
 قید شیرینی و دو گانه و مصافحه نیست صرف فائحه آن سلسله که در آن طلب میکند خوانده اجازت دهد  
 که سلسله را بخواند و دوسه بار تمینا و تبرکات کلیه طیب و تغفار و یا هند گویا ندمن بعد حسب تعداد شیخ که  
 نفی و اثبات و اسم ذات او را تعلیم کند که اسجد اول است و تاکید نماز و روزه و استقامت بر شتر<sup>لحبت</sup>  
 مرید و طالب همه را بطور نصیحت کرده باشد فائده نجد یا بیعت مکرر خواه تنه کر جائز نیست  
 اما اگر ضرورتی شدید باشد نگاه مضائقه ندارد چنانچه قدام و رین باره مخالفت شدید کرد که  
 بلا ضرورت با شیوخ دیگر بیعت نکند چنانکه گفته اند شرط ششم از کتاب سلوک و شتر الطبیعت آنکه پیر  
 مریدان خود را نگذارد که با شیخ دیگر نشینند و نه با مریدان شیخ دیگر صحبت اختیار کند بیعت آنکه ممکن  
 که هوای این مرید مخالفان یک باشد و بر مشایخ لازم که مخالف هوای مرید فرمایند چنانکه با هر  
 باشند و نشینند و هوای شان مخالف است و امر شیخ شان برخلاف هوای شان پس  
 بر یک امر شیخ دیگر را موافق هوای خود باید بضرورت میل کنند و این میل پیش این طائفه ارتداد  
 معنویت و این ارتداد بحکم طریقت مورت بعد و قطعیت است چون میل شیخ دیگر و ششیش از  
 نظر ساقط شود و صحبت شیخ دوم میل کند و ملازمت اختیار کند و اگر این شیخ نیز از ارباب حقیقت<sup>ست</sup>  
 بموجب مقام شیخوخت همان چیز امر کند که شیخ اولش فرموده بود و چون فرموده او را مخالف  
 هوای خود باید باز شیخ خود را جوع کرده معلوم شد که صادق نبوده است پس فرموده مثل شام  
 که از اینجا رانده و از اینجا مانده خوار و بیکار و سرگردان ذمب مع الذل و ابین الی سبحین<sup>الطبیعی</sup>  
 نفوذ بالند من هذه الفتنة والخذلان (سوال) تجدید بیعت شیخ دیگر جائز است یا نه (اجواب)  
 حاصل بیعت با شیخ کامل اگر با حسن وجه و حصول انجامید حاجت تجدید دیگر نیست یعنی اگر  
 از بیعت شیخ اول سکون با تمام رسید یعنی مرتبه فنا و بقا میسر شد چه حاجت است که تجدید کند اگر چنین<sup>ست</sup>



اختیار بدست خود است **نور ۲۴** - پیر و مرید اگر با هم یکجا بنشینند مریدان بآداب تمام خود  
 را دارند و پیر هم وقار خود نگاه دارد و کلمات فضول و لایعنی و بی تکلفی نگذارد و زیاده احتیاط هم  
 رواند و در نه پیر در نظر مرید حقیر نخواهد شد و عظمت و هیبت و جلالت و قدرت و منزلت پیر در حفظ  
 نخواهد ماند و فائده مریدی بر طرف خواهد شد این قسم مریدان را ازین قسم پیران هرگز نباید شکافی  
 کشود و می نشود ازین جا ست که نصیحت مشهور در حق زلف فائده نمی بخشد لهذا بیعت زنان با شوهر  
 خویش با وجود عدم موانع پسند نداشته اند **نور ۲۵** - طریق توجه دادن معمول خاندان  
 قادریه نیست یازم المهرش در فیه البهت بکلیقهها الی قلب المرید و با حره با سناد و رکنیه الی  
 رکنیه مع غصص عینیه و التوجه الی القلب غمیلانم قلبه علی قلبه حیث لا یخطر بالباله خطره ملتجیا  
 الی الله بخشوع تمام حتی تکیل نور الذکر و تیرش فی قلب المرید جائز با قلبه لایق و الباطن الی  
 نفسه مستعد من ارواح اکابر الطریق فی هذا التصرف عالما بالا این فائده بدست خاص حضرت  
 اچھی میا نصاحب رحمته الله علیه نوشته است از انجا نقل نموده شد **نور ۲۶** - زن خبیثه  
 بیعت از کارم نشود و خلوت با او همچو دیگر اعتنا ب حرام بود و در دیدنش روی شیخ یاد بدین شیخ  
 رویش را نیز نهان حکم است که دیگر زنان بیگانه را پس نباید که روی هم بگریزند و اگر برای شغل  
 به نرخ تصویری در کار است هم نه بیند و نه عکس رویش و آب و آئینه و تصویر او بلکه صورتش را نمیند  
 خیال مشابه صورت پدر یا برادر حقیقی و غیر هم سیکه از محارم خویش تصور نموده بر نرخ دست ساز  
 این است طریق سلامت و الله تعالی اعلم و در نه بجهت شیخ خود عرض نمودم که مرا شغل  
 و غیره از آخرین شغلها تعلیم فرمائید که این دو شغل در و باید کرد که مرشد ما را از همین دو شغل  
 آخر مرتبه سلوک ختم شده بود و الا اول اللهم صل علی محمد و آل محمد و الله ترغیب الجملة الا العطف من البیلول  
 الی المدوری و تنزل بالعطف الی الصنوبری قنصرب به علیه با ضراب خفیا و التالی کتاب

فی نوادک بیراع القبور اینیں نورینا کالدائرة و تجعلها نصیب عینیک کانکت اما **نور ۳** - بنابر استقامت قلب در راه سلوک بعد از توفیق  
یازده بار بخواند یا اللہ یا رحمن یا رحیم دل مارا کن مستقیم حق ایاک نصیب و ایاک نستعین ظاهر  
از عنایت بنیات شیخ مابود که بوقت نصف النهار در حویلی سجادگی برای قیلوله تشریف  
میداشتند آنوقت عرض نمودم که چیز بفرماتان از وظائف لسانی حصر در شغل قلبی واقع  
نشود این دعا تعلیم فرمودند در آخر **نور ۴** سوره بقره یا در اواخر **نور ۵** سوره بقره این عمل تعلیم شده بود  
**نور ۶** - از اهل خاندان فقیر اگر کسی را توفیق الهی رفیق شود و شوق این راه دانیگردد  
اورا باید که در خاندان و سلسله خود داخل شده که بفضلہ تعالیٰ فور و نجات را مسلک صحیح  
و درست است بنابر تعلیم خود عمل بر رساله معمول حضرت سید محمد کالیوی رحمۃ اللہ علیہ کند  
و همچنین بمطالعہ کتاب مستطاب کاشف الاستار الیاف شریف حضرت جدی سیدنا  
شاه حمزہ نور اللہ مرقدہ در رسالہ چهار النوع و عوارف ہندی و غیرہ از رسال صاحب البرکات  
قدس سرہ و رسالہ تربیت مریدان مولفہ حضرة سیدنا آل محمد عرف اچھی میان حقائق و حقائق  
کہ وہ مطابق آن در سلوک کار بند و بفضلہ تعالیٰ از علم باطنی بہرہ وافی خواہد یافت  
حاجت تلاش شیخ دیگر نخواہد شد انیفاً ہم از و صایای فقیر تامل بخاطر یادداشت است  
**نور ۷** - اگر او تعالیٰ بندہ را بنواز د و بدرجہ اعلیٰ برساند بندہ را  
باید کہ شکر مولیٰ جل و علی بجا آورد و از حد خود پاس بیرون نہد بمثل مشہور آریاز قدوس  
بشناس و در خلق خود را باغ از و غایش ظاہر نکند بلکہ انچنان وارو کہ خلق اورا ذلیل و  
مبتذل دانند انکاه بندہ بندہ خواہد شد ورنہ ہمان آتش در کاسہ موجودیت و ازینجا حکایتی  
مناسب بنیحال بنظر آید تبسطیر می آرم در ویشہ براسے ملاقات در ویشہ دیگر شہر شدہ

رفت چون بمنزل گاه درویش آمد گفت سلام علیکم آن درویش جواب داد و علیک السلام  
 ای ظالم رعنا گفت مرا ظالم رعنا از کجا گفتی گفت ظلم تو اینست که حیوانی که پشت او حق تعالی  
 از بار آزا کرده است تو بر آن نشستی و بار نهادی و رعنائی تو نمائش نیست مطلق را **نور**  
 شغل و ونیم که از اسرار خاندان است بقلم می آرم گویدم نصحت نمی دهد که عزیز الوجود دست و سوا  
 خاندان مار بهر جای دیگر یافته نمیشود و با خیال آنکه داندگان رفتند مباد آسمان باعث اضمحلت  
 باشد بنوک خامه می آرم تا بعد فقیر باد کار ماند بآنکه این شغل کثیر النفع و قلیل المصت است و انما  
 سعی و ونیم لکریه من شغلی الفجر و الظهر و شطر العصر من الاشغال الخمسة کذا افاد جدی و مرشدی <sup>الشیخ</sup> کبیر  
 آل الرسول الاحمدی نور الله مرقدہ و ما هو الا ان تاتی اول الاشغال الفجر ثم الظهر ثم العصر مع قطع الهاء  
 و عن هذا و ونیم ثم نهم من لفرب علی الصنوبری و الا صوب هو الفرب علی النیل و فری لیکون  
 مطابقا لما فی الاشغال الخمسة اول اصل لهذا و منها اخذ کما تری **نور** روزی حضرت  
 مایمفرمودند که از والد بزرگوار خود پرسیدم که آن کدام پنج ترکیب است که مخصوص خانواده است  
 مرا باید موخت فرمودند پنج گنج صغیر و کبیر و او را و خمسة و اشغال خمسة و شغل و ونیم و نسخ و کیمیا و قنیه  
 سند یوم بے آب و دان بکند و انکاه تیار کرده قوت لایموت حاصل کند پس هر چهار ترکیب هر سه  
 مخفی و نزد من خود کردم و نسخ کیمیا را گدشتم و احراز کردم بلکه کان لم یکن و نسخا غسیا نموده و بار  
 ذکر هم نکردم و والد ماجد هم خود بخود به تعلیم آن قصد فرمودند و روزی فقیر شیخ خود را پرسید که درین  
 ترکیب چه سبب بود که بعد از کمال تمام و تعلق تمام و اشتیاق مالا یطاق تعلیم میشد فرمودند که علاقه  
 نفع کثیر و محنت قلیل سبب دیگر هم بود تا طالب با اشتیاق تعلیمش درگاه ستوجه اکساب باطن  
 ماند و بطبع این امر که دیده باید تا چند نعمت عالمیه خواهد بود که انقدر اخفا میکنند سالها سال  
 در ذکر و شغل شب بروز رسانند طالبان همچنین کردند و در پی نمیکند اشتند و پیران نیز مطلب خود

سیدیدند یعنی تکمیل طالب بر وجه مطلوب دیده تعلیم میفرمودند اکنون نه همچنین طالبان نه  
 آنچنان پیران هر کسی که پرسید یا موزید شد که همین راه سهل و علوی بے درد و گمان  
 برده متوجه ذکر الهی شود و شده شده تن به مجاهده دهد **تورم** - همچنان سلف در  
 عطای مثال خلافت تاخیر بسیار نمودند و تا وقتیکه تکمیل کامل ندیدند و ندانند و حالا  
 نیز چنین باید اما اگر کسی اصرار بسیار کند بغیر انتظار تکمیل باید و ادچرا که زمانه دیگر گون است  
 عجب نیست که بیدل شد و دست برداری کند و نیز کم از کم در صورت عطای خلافت  
 شکر و انگیزه عاقلان خواهد شد که حلیفه فلان ام اگر زیاده لیاقت نیست تا هم ظاهر خود  
 را با شریعت آراسته و ارم تا خلق لعن و طعن نکند گوئیا استخلاف نیست در حقیقت بار  
 بروی نهادن است این هم خالی از فائده نخواهد بود این تقریر آخر هم در جواب و سوال  
 فقیر از حضرت شیخ مابود که نوشتم **تورم** - بزرگان فقیر بعد نماز فجر یا چاشت در  
 مکان سجاده ای و اوراد لسانی مثل حرز یمانی - حزب البحر - واقعه تشریعی برپا میدهند و دعا میگویند  
 و غیره جمله اوراد میخوانند بعد بدرگاه معلی رفته بعد فاتحه هزارت پنجسوره و نود و نه نام و  
 سی و سه آیه و حمد و تہجد و سوره موکلات و چهل اسماء و دروغ و غوثیه کلان و در دست گذاشتن  
 و سیغی به ترتیب کلان تر از حرز یمانی خانقاه میخوانند پس بایانرا که از ناخلف و اولاد  
 ایشانیم اتباع بزرگان میباشد بعد فراغ پنجسوره ثواب این جمله بار و پنج سلاسل قادریه  
 و چشتیه و سحر و رویه و نقشبندیه ابوالعلائی و درایه و غیر هم رضی الله تعالی عنهم بدیده نمود  
 مرشد اگر زنده است سلامتی او خواسته دالانام او هم شامل فاتحه کرده دعا و خیر حق خود کنند  
**تورم** - بدانکه فقیر را اتفاق دعوت اسما و بعض ادعیه بغرض تصفیة و تزکیة و حصول  
 تجلیات اسمائی و صفاتی بسیار افتاده است پس در عمر نسبت سالکی خلوت اختیار کردم

نهم سال اکثر دخلوت مانندم باصوم متواتر گاهی فصل طویل از صوم را در این ششم و در این هفتم  
 و در بار دهم بار بلکه زیاده ازین دعوت اسما و ادعیه مفصله ذیل بجا آوردم حرب البحر سورہ و قع  
 سورہ منزل اسما و اصحاب کعب آیه انکد لطیف بعباده چهل اسما دعوت بطور جمعی  
 مختصر معموله خاندانی اسم بدوح ساده اسم بدوح با موکل آیه کریمه اسم انبوی  
 الاجابة اسم بایذیع العجائب اسم یا شیخ عبدالقادر شیعانی و عمل شجره زرع و عمل  
 دعا و حیدری و عمل یا مقلب القلوب اینهمه اسما و ادعیه سالها سال بار بار به ادای منظر  
 عامل و عمل ادای زکوة نمودم و بار و عانیات و تجلیات این اسما حفظا بر داشتم و پابند  
 ترک کولات جلالی و جمالی و مکروهات مانندم و صوم نافع نگردم و دخلوت نگذاشتم و بار و  
 علوی بعلیه و استیلا حکومت حاصل کردم تا در دوازده سال بر این منوال اوقات بسبب مردم  
 و ما و ادای ازین که مذکور شد بزرگوار یانی - بشیخ - بر مئی - واقعه قرشیه - بابت العظمه و عمل چهار  
 و عمل چهارشنبه و حروف تهجی مع موکلات و نود و نه نام بارتعالی و سی و سه آیه سالها سال  
 شد که هر وقت در دمی دارم حالا بعضی ازینها بسبب ضعف قوت ترک بهم کرده ام بجای  
 آن در دو کسبت احمد و دلائل الخیرات و حصن حصین اضافه کرده ام و قرآن شریف صد بار  
 خوانده ام در دو عمر و عجب نیست از روی تخمینه از هزار استجاده شده باشند و فتوحات کثیره  
 دنیاوی و دینی یافتیم اوسط فتوحات دنیاوی سالانه پانصد و پید سال است کم نخواهد شد  
 که الله تعالی ببرکت عمل شجره زرع از خزان غیب رسانید حالا آنرا سی و پنج سال میشود که در  
 عمل است گاهی نافع نشده است و ترکیب اینهمه در مجموعه و خالف نوشته ام دیده عمل نمایند  
 هر کسیکه اطمینان دارد و در اجازت عام است که عمل کند و در کار و اشتغال و مراقبات از عمر  
 نه سالگی تا بیست سالگی بزرگ هر کلمه طیبه نفعی و اثبات بطور چهار ضرب در دخلوت شمشاد بکشتا

فی یوم و شب صد بار ضرب که زائد از نیکه ضرب شده باشد بعل آوردم و بر دقایق علوم و حقائق  
آن مسلک گشتم **ع** دل من داند و من دانم و داند دل من - و شغل نفی و اثبات و اسم ذات  
مع جسم دم و بغیر حبس دم بجا آوردم و مشق برزخ شیخ و آورد و بر دوز و بر دوشغال  
خمس و شغل دو نیم سالها سال کردم و شغل آئینه و اشغال هر چهار مقام ملکوت و ملک و جبروت  
و لاهوت و اسما ختم و مراقبات اسم ذات و غیره هم نمودم قضی دبی جلای جمالی هر قسم کردم  
و جمعیت آنرا حاصل کردم یعنی از برزخ شیخ تا ختم سیر این راه بعنایت پیران عظام فراغ  
حاصل کرده متوقع حیرت خاتمه میانم **الله تعالی** خاتمه بیکر کند سواد این فکری دیگر نیست لیکن  
با وجود این همه دولت و نعمت هنوز با مبتدیان هم برابری ندارم این شامت اعمال من است  
**الله تعالی** مرا بخواند که بشویم هنوز قابلیت بنده بودن هم ندارم و خوف سوی خاتمت مرا بر آن  
لرزان و ترسان میدارد که هنوز بدتر از سنگ و خوکم و با **الله** التوفیق و علیه التکلان و جمله اذکار  
و اشغال و مراقبات و غیره که در کشف القلوب نوشته اند همه از مجربات فقیر اند حالا منتظر  
لطیفه غیبی میانم **الله تعالی** با ایمان مرا بردارد **نور ۳۵** - طریق اخذ فیضان از قبر ولی  
باید که بر قبر بزرگ حاضر شده اول فاتحه خوانده اهدای ثواب کند من بعد ربه قبر و پشت قبیل  
مخاوی سینه میت چهار زانو یا دوزانو نشسته چشم بسته قلب خود را متصل روح میت  
که مثل آفتاب درخشان است کند و ربط دهد که دل زیر روح این بزرگ است و فیضان معنی  
از و منتقل شده بشکل خواره نور یا شمع آفتاب یا قطار مطاریا نسیم سحری و غیره هم در دلم می آید  
و دل من صفت ذاتی این روح میگردد انجمن تصور کرده خاموش نشیند و اگر در او اهل ریاضات  
بحالت خاموشی خطرات بیشتر آید نگاه بنا بر دفع آنها دل را بشغل **الله** شغل دارد  
پس بعد ساعتی بر دل همان کیفیت پیدا خواهد شد که در برزخ شیخ مذکور شد اگر آن روح با نسبت

خواهد بود از فیضانش ذوق و شوق اللہ جل جلالہ و گریه و سکون پیدا خواهد شد و در عکس عکس  
 کما مر بیانند و اگر آن نیست را در دنیا دیده باشد نگاه وقت ربط دادن قلب روح را در همان برزخ  
 انسانی او که در دنیا دیده بود تصور کند بعد به دستور بقیہ ترکیب بجای آرد فیض خواهد شد  
 طریق اخذ فیضان از قبور اولیاء اللہ تعالیٰ و عمره وقت او بین العصر و المغرب یا بعد از نماز  
 صبح تا اشراق و روزه هر وقت که میسر آید بجای آرد نور ۳۳ شناخت تعذیب و تنعیم نیست  
 و قبر نیست که بعد جلسه معلومه و غمض چشم و ربط قلب بروح چنانکه گذشت زمانه خاموش نشیند  
 بعد ساعتی اگر کیفیت ترویج و تفریح و دلچسپی و فرحت و انبساط و نشاط و امثال ذلک در دل  
 پیدا شود بداند که مرحوم و مغفور و تنعیم و عشرت شناسان و مسرور است و بیج و بای و عذاب  
 و تکلیف ندارد و اگر خلاف آن کیفیت بد پیدا شود بجای فرحت و انبساط و حقایق و بهول و بیست  
 و وحشت و قبض و مراقبت و امثال آن پیدا شود بداند که در تعذیب است و عار و محنت کند این ابتدا  
 کیفیت است و آئینه تفصیل تعذیب و تنعیم از کثرت ربط و شوق درین قاعده معلوم خواهد شد انقدر  
 که نوشته شد در یک روز معلوم میشود و این اوراک روح ما از دو مقام میشود یا خاص از مقام  
 برزخ که مقام مستقر حقیقی روح است و این عامه اقطاب است که ایشان با این مقام میسرند  
 کما عوام نیست یا از عالم مثال چنانکه ذکر شد گزشت که در آنجا عکس ثواب یا عذاب اصلی برزخی  
 تابش می آید و ارواح مشاهد کرده معلوم میکنند اول بحر تنه و هن است دوم از ان هم فیه و ترجیح که  
 او را که اول فروگذاشت و او را که ثانی چنان نیست اگر میت را در تعذیب بنید یا کسینگی و دیگر  
 آن ظاهر است حاجت بیان ندارد مگر آنکه میت از مبتدین مشهودین باشد نگاه اوها را باید کرد  
 تا مردم از بدعت او پر خد باشد نور ۳۴ - انوار یک در انوار و اشغال پیدا آید  
 بخیر صورت ظاهر میشود و تفصیلش آنست که نور دل مائل به زردی مثل قرص است و نوری

که محض سفید مثل آفتاب در دل متجلی شود و نور در وحشت نور دل از ان نور روشن و متجلی است  
نور القمر مستفاد من نور شمس نور می که از جانب قبله نمایان بود نور روح نبی ماست صلی الله علیه و آله  
علیه وسلم و با وی راه سالک است و نور یک برکت بین متصلا بود نور کاتب اعمال حسنه است  
و برکت چپ متصلا نور کاتب اعمال سیئه و آنکه سمت کتف سمت بفاصله درجه دو درجه معلوم شود  
نور روح در شد سالک است که نهایی اوست و خدا این سمت کتف چپ بفاصله درجه دو و نور نور  
ابلیس لعین گمراه کننده سالک و علامت دیگر مظهر نور شیطان را نیست که از ظهور او در پشت و دو  
و خوف بخاطر رسد و نفرت پیدا شود و نور یک مقابل سینه و ناف بزرگ آتشین یاد و وظایم هر شود و نور  
خفاست و نور یک بلاجهت بود و محیط همه سمت باشد که از ظهور او حضوری و سکوت و انس پیدا شود  
و محبت و اطمینان رو نماید و عجب کیفیتی پیدا آید که سالک بسبب ذوق و شوق آن در خود نگیند  
مخصوص بسبب از همه اینها معلومه نباشد هر سمت یکسان بود آن نور احدیت است جل جلاله و علم نواله  
که مرئی و مقصود و مطلوب و محبوب سالک است و نور یک اول از همه این انوار که گفتیم و نور ششم پیدا آید  
مثل شعله و مثل برق لایع گاهی در تجلی و گاهی در استتار یا مثل شمع و قندیل و مشکوه یا مثل  
ستارگان علویه و امثال آن بود بیشتر ابتدای عالم مثال یا نور طهارت سالک مثل و فعلی  
و غیره یا نور روزه و نماز و دیگر عبادات سالک یا نور ملائکه ملائکه باشد نیست انوار که در مجاهد  
تأدیه ظاهر میشوند و باقی عند الکسب خود بخود ادراک آن خواهد شد این انوار را بجماعت ضبط دارد و تا  
از بلیسها ابلیس لعین ربانی یا بد نور ۸۸ وقت سماع حالت وجدی که پیدا میشود -  
مختلف الاحوال است بحسب اختلاف طبائع کلی را گریه و گریه را خنده این اسکوت آنرا آه  
و غیر ذلک معنی وجد یا بر علی القلب من طرب او حزن بلا تکلف باشد معنی تو اجد آنکه این قسم  
اسباب پیدا کردن و تکلف همیا ساقی که آن حالت وجد اصلی پیدا آید این هم مجر دست اگر



بنیت خیر باشد انما الاعمال بالنیات پس صوفیه وقت ورود انجالت بر طالب تعظیم آن لازم داشته  
 اند زیرا که در اصل تعظیم آن تجلی میباشد که هر طالب تجلی میشود نه تعظیم ذاتی آن شخص پس اگر  
 از وی بر سبیل تزیین است تا هم مضائقه نیست و ادا نمودن با لغوم و اگر ادا اگر صلی است و شخصی  
 تعظیم او نکرد و نسبت اینکس مسلوب شود و مفسر تعظیم با و رسد به حال تعظیم واجب است گو  
 و جدا صلی باشد یا نه زیرا که بر عیوب قلوب بجز علام الغیوب کسی واقف نیست و محض مظهر خود  
 تا اصل و نسبت زنهار نشاید که سوای ظن حرام است در در طریقت حرام تر بنظر ابا المومنین غیر عمل  
 باید دست **تور ۳۹** - البیس لعین تخت خود در شب وسط دیای کلان فرش کرده می نشیند  
 جمله دریت آن لعین حاضر شده کارنامه های خود بعضی میرساند که فلان انسان را بر سر قله د شتم و  
 فلان را بر زنا و فلان را بر قتل و علی بن ابراهیم کردار بد خود عرضه میدبازان میان اگر کسی میگوید  
 که فلان طالب علم را از ستم باز داشتیم یا میان زن و شد آتش جنگ بدل افر و تخم این خبر شنیده  
 می خیزد و او را بکنار میگردد و در قرب خود جای میدهد و بشیاطین و دیگر میگوید که این چه کار بود که چنین غرت  
 دادی ما را که مصد خشن گناهان کبائر شدیم هیچ اعزاز نکردی میگوید شما نمیدانید کار گذاری اینان  
 فائق تر از حدیچ کارهای شماست اکنون بیا نیک که بر شما ان این را از افشا کنیم ایشانرا همراه گرفته  
 بر در عابد رفت او را دریافت و گفت: ان جبرئیل الله تعالی مرا نزد شما فرستاده و فرموده است که عبادت  
 تو مقبول شده نزد من بایستی او بچاپه سادو لوح جبرئیل ازین مرده باطل خوشنود شد البیس و در چشمش  
 کرده بنظر بل بول و دواز برود و آنجا که مشته خود غائب شد بعد برور عالمی رسید او را آواز داد و مساله  
 سخن بمیان آورد که در و افادات شما قبول بارگاه اقتدا اکنون حق تعالی شما را نزد خود بخواند و خلعت  
 قرب سر فرازی و غرت بخشد عالم مذکور مرتبه بدست گرفته بر در حله کرد و گفت ای بچیا نمیدانی که بعد  
 رسول مقبول صلی الله تعالی علیه و آله و سلم عراج نباشد جبرئیل آمده کسی را نبود و تو شیطان مرا بکله بخواب

این گفتند و در لاجل منتقد شیطان زیرت خود را گفت و دیده که معالیه عالم بمقابل جابل چگونه هست  
 باز سخن از جنگ جدل زن و شوهر آغاز نهاد که درین هم مصالحه بسیار است اول انقطاع نسل نبی آدم که  
 که عدو ما هست دوم چون آتش شهوت سر بر کند و با هم رنج داشته اند که بعد گریه نشو ندان چار کار با هم  
 کشند و اولی هم اول النسب پیدا یزد و تر که با استحقاق رسد و نزول رحمت که با اتفاق و اتیان منوط است  
 مسدود نشود و غیر و برکت آدمی زوال یابد و علی بن ابی طالب فواید است که شما نمیدانید این حکایت بر آن  
 آن آوردم که درین زمان وقوع این هزار مر بسیار بسیار است مردمان در تحصیل علم دین کوتاهی میکنند بلکه  
 بالکل منحرف اند و زن و شوهر سازندارند اگر در زهد و ریاضت را باشد باشند و نه خیر است مردمان دینی را باید که  
 خوشنودی خود را باز خرد تا نسخه شیطان شده چنان نشوند که بصورت انسان و بصیرت خردند  
**نور ۴۰** - بر مقابر انبیاء و اولیاء و علماء و فضلا و صلحا و شهدا چون برای زیارت رود باید که با وضو باشد  
 و با ادب و عبادت و ادب ندگانی بجا آرد یعنی چنانکه در حالت زندگی ایشان حاضر شدی همچنین در نیحالت حاضر  
 آید و فاتحه خوانده بوسیله ایشان دعا طلب کند تا مطلوب سد **نور ۴۱** - فقیر را بدست را و اهل محرم  
 ششم حجری بمقام کاپور شخصی را همین توجه جدی و مرشدی حضرت سید شاه آل رسول احمدی رحمه الله علیه  
 سیرا شدیم ششم شنبه شنبی بر داری گشت گاهی گریه و گاهی خنده میکرد و رنج شیخ هر وقت و هر آن  
 تا افاقه پیش نظر او در آن سکین پیدا و بزرگ دیگر سیمی سید علی شاه مرحوم قادری فچوری نیز درین  
 باب توجه میداشت و محبت مصروف میکرد و وجه کمال محبت و اتحادی که فیما بین خود با داشتند و از کمالین  
 وقت بود و نیزه حضرت شیخ جمال اولیا قدس سره الله تعالی بجهة الفردوس جای دهاد چونکه بر او لیا  
 اخفای حال و کرامات خود واجب است حتی الامکان اظهار نکنند الا ماشاء الله که جمیع مشو و بخلاف انبیاء  
 که بر ایشان دعوت نبوت و اظهار حجرات لازم است بخمال این سلسله نقل قصه اش بحیات او مناسب  
 نبود حالا که ازین جهان رحلت کرد و انحراف نماندند بفرض افاده دیگران از چگونگی این مقام پیروی می تویم

چون این برادر را سیر الی الله تمام و سیر فی الله شروع شد کیفیت اختتام این مقام پسیدم که چگونه  
 بشما را چه معلوم شود و حالت چیست گفت چگونه اظهار کنم گفتیم به تشبیهات گفت هیچ تشبیه ای نیست  
 گفتیم هر قدر که شود گفت حالا حال ما سومی نروم چنین است که کسی را اتفاقاً چیزی ضروری از زمین در آید  
 شد که متوجهش طرح خیال و خراشه مافوق هم منتقلش نمایند هر چند غور میکند یا دنی آید همین بجهج جمله موجود است  
 معه وجود خود را شعور هم بدر گرفته است و هر سو و هر جانب یک نیست محیط و بسیط که جمله شاید در آن فانی  
 و مستهلک است حتی که در لوح و ما غم چیزی نیست و مثل خواب هم حالت نیست که واقعه خواب بعد بیداری  
 صرف از نظر غائب شود و در زمین باقی آنجا و در نظر نور زمین چیزی نیست صرف ذات جدی چون و چگونه  
 بے کم و بکیف موجود است و محبت آن ذات بر دل بوجه کمال مستولیست چنانکه اگر سوره را بطاعت تمام و شنید  
 را باب و عاشق را معشوق نسبتی و تعلقه شد دید میاشد که بغیر او نمی پرد از و همچنان کیفیت من پیدا  
 باین سبب گاهی گریه و گاهی خنده می آید و عجب لذت و دهرانی است که دل من داند و هر لحظه و هر آن  
 رو به ترقی می نماید چنانکه نشانه آب جوی و دنیا بد حالت آنوقت تصور باید کرد یا آب بد نور نوشیده  
 نباشد حالت آنوقت در زمین باید داشت که چگونه از دیدن آب خوشحال خواهد بود و در سو آب  
 این زبان چیزی نگارید و توجه نکند و دیگر تشبیه آنست که عاشق به جو رسنوالی را و نفعه بلکه وصل سیر  
 حالت عاشق آنوقت چگونه خواهد بود و غور باید کرد و غرض که در عجب استغراق و تغییر اقاده است که چگونه تان خود  
 را تصدیق آن ذات بحت کنم و خلیفتن را فنا سازم بهر حال دیوانه و اگر کیفیت دارم زیاده ازین  
 حال کیفیت وجدانی چه گویم قالی نیست که بقال آرم و شروع ریاضت این راه آن شخص را و ایل  
 محرم است که چیزی بود و آگاهی او اکل محرم است که نصیب شدن به عتاق آخر در سیر فی الله میماند  
 به محرم الحرام است که بعد از علم قدس شتافت الله تعالی بیا مرز و بر تبه اعلی رساند پس بزرگ  
 و نیکبخت بود و با فقیر محبت بسیار کردی و همیشه عند الملاقات بهمین قسم تذکره میمان آوردی و حاش

بعد حلقش مجله اظهار کردم اگر زنده بودی اینقدر غم نگفتی که اخفا ضرورت در نه بر باد میرود  
 و آنه چون از زمین پنهان شود چه لائق سرسبزی بستان شود **نور ۳۲** - خوب یاد دارم که در اوایل  
 ریاضات شیخ مافرمودند هر دار و غلیبی که در اشغال دارد شود بجز من یکبسی بگو تا زایل نشود و روزی  
 یاد دارم که حالتی در شغل اسم ذات پیدا شده که از خود خبر نماند از صبح تا ظهر انجیالت با عرض  
 نمودم فرمودند خوب است این را بمان بگویند روزی و سوسه شیطانی روی داد که تفصیلش حالا یاد  
 بعرض اقدس رسانیدم فرمودند این از اندفاع شیطان موسوم بود لاهت یکبسی بگو تا باز نیاید همچنان شد  
 که باز آن دوسه گاهی نیاید جمله توهمات بحمد الله تعالی به برکت حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه اندفاع یافت  
**نور ۳۳** - عقبات راه سلوک دوازده است که سالک را مانع و سد راه میباشد **اول** عقبه  
 شرک و کفر تا آنکه اسلام نیارد و شرک نگزارد و بدولت عرفان رسیدن محال است و علاج این عقبه  
 بدست خودست یعنی قبول سلام و ترک کفر و شرک **۲** - عقبه معصیت تا آنکه از معصیت اجتناب نگیرد  
 و طاعت نه پذیرد ازین نعمت بی بهره ماند و علاج این عقبه توبه و تصویح است **۳** - عدم محبت برادر  
 شیخی کامل و مکمل مرید نشود و دست معرفت نصیب نشود علاج این عقبه اختیار سالک است یعنی مرید  
 شدن **۴** - عقبه والدین اندک شفقت ایشان مانع از محنت و مجاهده این راه میشود علاج این عقبه  
 آنست که اینان را هم راضی دارد و نه بیکه ممکن باشد خفیه مجاهده پردازد **۵** - عقبه عدم طمینان  
 که اگر طمینان قوت لایموت نیست قلب چگونه مطمئن و یکسو شده متوجه لطف اکساب باطنی خواهد  
 شد **۶** - پرانگنده روزی پراگنده دل - علاج این عقبه آنست که اول شهری بیاموزد که از ان بوجه  
 حلال بقدر کفایت قوت بدست آورده باشد یا حمله دیگر اختیار کند که ازین تهنکته نجات یابد **۷** -  
 عقبه محبت دنیا مثل حب جاه و مال و وزن و فرزندان که در غم و تیار اینها چنان غانی مستغرق باشد که  
 از چیزهای جزئدارد علاج این عقبه آنست که از حصول مرتبت و جاه و مال دنیاوی بجز قوت لایموت

انماض عین کنند و از تیار واری و خبر گیری زن و فرزند باینطور خود را مخلصی دهد که دست با کار و دل  
 یار دار یعنی انولی متوجه بخدا ماند و از جوارح به خبر گیری ایثار متوجه نشود. ۷ - عقبه شهرت که غلبه آن  
 در جوانی چنان میشود که طرف دیگر رجوع دست ننمید و علاج این عقبه آنست که اگر تواند نکاح کند و نه  
 کثرت صیام و قلت طعام اختیار نماید. ۸ - عقبه مجاهدت بقاعده که بخود رانی و خود پسندی مجاهدت  
 اوائل در او اخروا و او اخروا و اوائل و صبح بشام و شام بصبح بلا تعلیم شیخ نمودن گیر و ازین مجاهدت  
 هیچ اثری قرب نشود و علاج این عقبه آنست که هر چه شیخ فرماید بمهر آن عمل کند و برای خود گامی  
 نزنند چرا که شیوخ بنافض طبیعت مریدان باشند هرگز هرگز معالج بقاعده و بیفائده نخواهند کرد. ۹ -  
 عقبه رجوع خلق که چون بنده بر ریاضت و عبادت مصروف میشود خلق او را ولی دانسته جمع می آید و اوقات  
 او را پریشان میکنند و این وصیحت آنها افتاده بر باد و خراب میشود و علاج این عقبه آنست که تصور کند  
 که من بیشتر ازین چه بودم که بچکس التفات بمن نمیکرد اکنون بسبب انس جز این طاعت و عبادت هیچ نیست  
 باید که عبادت و طاعت بجهت بلای نمایم و برگردان ایشان نگریم. ۱۰ - عقبه عجب بندگان و نخوت که از عباد  
 برخیزد و علاج این عقبه آنست که تصور کند که بیشتر ازین مشغول بودم یا قطره آب یا ناپاک بکسی چه بودم یا  
 عبادت و طاعت مرا این رتبه عالی بخت پس مناسب آنست که در ترقی طاعت و عبادت کوشش کنم و مگر این  
 موهبت بجا آوردم نه آنکه خلاف آن نخوت و پندار گزینم که موجب هلاک من است. ۱۱ - عقبه کشف و کرامت  
 که چون سالك بمقام ملکوت ترقی میکند در مقام کشف او را روی نماید و کرامت از وی صادر شود و این  
 بیچاره داند که کامل شد و آینه از جمله مجاهدات خود را معطل و بر کران دارد و نداند که هنوز در طی دور است  
 تا در ولایت هم نرسیده است ولایت کجا علاج این عقبه آنست که تصور کند که این حالت عارضی است  
 که بسبب بمشاهده ملکوت حاصل شده است و ملک ملکوت اصل مقصود نیست باید که بمراد حقیقی متوجه شود  
 و بیشتر روم و همچو طفلان درین تماشا باز نماند و ایستد. ۱۲ - عقبه بلیس لعین و این سخت ترین عقبت

بلکه لب لباب و خلاصه جمله عقبات همین یک عقبه است که در ظرفه العین سالک را از عروج بقعر جهنم می‌سازد  
 و از ادراج قریب بخصیض بعدی اندازد و العیاذ بالله تعالی علاج این عقبه خزین نیست که از پیران عظام خود  
 ابداد و خواهد و جمل و قوت خدا تعالی جل شانه نیاورد **نور ۴۴** - اگر کسی ذکر بسیار کند و آن  
 احوالیکه صوفیه را باشد پیدا نماید باید که نفوذ نکرده که سعادت بران موقوف نیست که چون دل بنور ذکر  
 آید گشت کمال سعادت را می‌پاشد و هر چه درین جهان پیدا نیاید بعد از مرگ پیدا آید باید که همیشه ملازم باشد  
 و راقبه دل را با احتقانی دارد و هیچ غافل نمی‌باشد که ذکر برود و ام کلید عجائب ملکوت حضرت الهی است  
**نور ۴۵** - (سوال) آن کدام نماز و تلاوت است که در اخسل ذکر و شغل است  
 و برابر ذکر و شغل تصفیه قلب می‌بخشد (جواب) آن نماز و تلاوت بخضر قلب است اگر هر دو و بحضور  
 اوست هیچ حاجت که امری ذکر و شغل نماند صرف بنا بر تصفیه همین نماز و تلاوت کافیست و بغير حضور قلب  
 ذکر و شغل هم چیز نیست و نه منتیج که در نتیجه **نور ۴۶** - عسلم ان فی اجم مقامات کلها محل تقربا  
 الذکر و کشف الحقائق و الدقائق و السرائر موقوف علیها اولها القلب الصنوبری و هو مضغه لحم  
 فی الجانب الایس تحت الشدی الایسر و هو اصل مرکب الروح و ثانیها القلب المدوری و هو الدماغ  
 و ثالثها النیلوفری و هی السرة فاکثر ما یبدء الذکر من السرة و یوجع بالدماغ ثم ینزل الی القلب یعنی  
 یضرب به علیه فیتبع الکشف حقائق الاشیاء من الملک الملکوت و الجبروت و اللاهوت و هذا هو  
 صین الفتیحة **نور ۴۷** - ذکر و شغل و مراقبه از ذکر فعل لسانی مراوست و از شغل فعل قلبی و  
 مراقبه تصور چیزی که هست و خیال بآن بلیستن **نور ۴۸** - در برخی از اداب سالک از ادب  
 اول تا تواند از خدا بجز خدا طلب نکند ع که حیف باشد از و غیر او تمنائی - چون خدا مرئیه  
 را باشد همه خلائق از ان بنده شود و له المولی فله کل **۴۹** - هر کلام که کند یا ادب کند کلام بی ادبی  
 بر زبان نیارد که ایمان همین بود است با خدا و محبوبان خدا **۵۰** - نفس خود را از نظم و اثر نعمت

الہی باحقنا گیرد یعنی ہر مرتبہ از مراتب قرب الہی خواہ قرب نوافل باشد یا از قرب فرائض منکم  
 ماند و با سر اران بصورتہ لایعلم بگذرد ۴۷۔ چنانکہ حق تعالی را بالذات مطلع احوال ظاہر و باطن  
 خود میداند و پیغمبر صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم را نیز بعطای الہی همچنان پندارد و تاسیج کاری و سخن  
 مخالفت خدا و رسول جل جلالہ و صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم صورت نہ بند و بلکہ شیخ را کہ بہ تو  
 عنایت خدا و نائب حضرت انبیاست ہم دانای بنیای احوال خود انکار و مخالفت شیخ نیز کہ عنایت  
 مخالفت خدا و رسول است بوجہ نیاید خلاصہ آنکہ این مراقبہ حیا انگیز و انجیا ر خیر کلمہ ۵۔ است  
 نبوی را صلوات اللہ و سلامہ علیہ در عبادات و عادات و افعال و اقوال ہر چہ تمام تر بہ خود  
 لازم گیرد و در بجای آوردنش جہد تبلیغ نماید کہ در جہ مجہولی ہمہ سبک این سلسلہ آویختہ است بہ ان  
 حضرت رسالت علیہ افضل الصلوٰۃ و التحیۃ چون سادات و مشایخ و علمائے سنت را و ارثان بنی  
 و بستہ بہ تعظیم و احترام آنها کوشد و زہار بہ بیچ و جہہ و بہ بیچ حالت بہ تقصیر دین معنی از خود  
 راضی نباشد کہ۔ شیخ خود را افضل از ہمہ شیوخ زمان در حق خود پندارد و حکم او را در حق خود  
 از جہت تبلیغ حکم نبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم شمارد و بیچ قول و فعل او را صنعت و حقیر نہ انکار و  
 انچہ بفہم ناقص خود نیاید و در سلک تشاہدات منسلک دارد ۸۔ مستر شد باید کہ اختیار خود  
 بجز مرشد نہ سپرد و پیش او کاملیت فی الہیال باشد و بیچ فعلی ظاہر و باطنی حکم مرشد بجا نیارد و بحد  
 خوردن و آشامیدن و سایر حرکات و سکنات ظاہریہ و باطنیہ ہمہ موقوف بر اذن و حکم شیخ دارد و در  
 ہر کاری بہر قدر کہ اجازت یافتہ است زیادت نقصان دین صلا کنند زیرا کہ مرشد ان بامضی البیعت  
 مستر شد ان میباشند کہ اخلاص خطرات و وسوس الفساج و اسہمال و اخراج در دست تدبیر  
 ایشانست ایشان را یاد اللہ فوق اید ہمہ بجان و دل بالیقین دانند ۹۔ ہر چند جو ش باطن  
 از غلبہ و روء تجلیات کہ بیرون از وہم و فہم باشند سر بر زندہ مرتبہ خود نگہ دارد و با بزرگان ہمہ سہمی

که بیم هلاکت است بلکه در حق او بهتر و النسب النسب که خود را کمتر از همه مخلوقات حی که اذل از دل  
از سنگ شک پندارد و انیمه تکمال انسانی است بخیر امداد الهی حاصل بخوان کرد و تغییر باصلی القدر  
علیه و علم با وجود سلطنت عظمی و خلافت کردی و خطاب لولا که ما خلقت الدنيا مناجات فرمودی  
الهم اجنی مسکینا و امشی مسکینا و احسرنی فی زمرۃ المساکین از اینجا معلوم باید کرد که محضر امر تبه چه  
قد بلند است باجمعه در همه امور و همه اوقات خود را بخدا باید سپرد و بیگاه مدعو می و عجب بر نیاید  
از انوای نفس باشد با تقویت دل و روح ۱۰ - بطا سیر با خلق باشد و باطن از ایشان گزینان و  
با حق نگران ۱۱ - خلوت از خلق و عزلت از خود کند یعنی از خلق تنهایی گزیند و از خود پندار بر طرف سازد  
از بیطو و اس عشره جمع تواند نمود اینهمه تدابیر را حصول جمعیت و دفع انتشار است و حصول فی الشیء  
بالاتر و سزاوار ۱۲ - در تعلیل غذا و شراب و کلام و خواب هر چند که تواند کرد که در وی نواری بسیار  
سندید است بزرگان سلف قدست اسرار مهم بدتهای اکل و شرب بسبب می بردند بعدیکه از نور باطن  
و قوت روح بحال ملایک رسیده اصلا امتیاج اکل و سرب نمیداشتند تا خرا لام از بهر پاس سنت و  
و اظهار عجز و عبودیت قدری قلیل غذا اختیار نموده اند این دوازده ادب سلوک که مجمل را رقم پذیرفته  
سالك کافی است بیشتر به ارشاد مرشد کار کنند که بمنزل مقصود رسد و از اینهمه با صحبت مرشد  
با حسن ادب و رسوخ عقیدت انفع و افضل است زیرا که حضور مرشد منرا عقیقه و صدق را حاکم یک  
مجلس بر طرف کند نور ۱۳ - فناء است تا که حاصل کنی اصلا درین راه بهره یاب نشدی  
(فناى اول) فی الشیء یعنی به تصور مرشد خود را چنان فراموش سازد که نفس خویش را غیر مرشد نفهمد و جمله  
حرکات و سکینات که از جوارح ظاهر آید داند که این جوارح شیخ است و سکون و حرکت اینها فعال  
مرشد و اختیار مرشد است و خود را در همه اطوار یکسر موجود نداند نه حقیقتاً نه تصوراً نه فناء  
(۲ - فناى) فی الرسول است مضمون سابق را از حضرة پیغمبر بپار د و اصلا وجود خود را بوجه و کما



بسیار فضا از فضاے اوّل حاصل شود زیرا که او در شیخ فانی شریف شیخ در خواست پاک  
 رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم فانی است پس فانی الرسول بہ آسانی میسر آید  
 ایضا فانی - فی اللہ و این فنا چون انتها یا بدابتدای بقا بدست آید چون این فنا بدیندر  
 را حاصل شد فرمود چهل سال هست که من بنجد اکلام میکنم و خلق پندارد که با ما شکم است  
 و بهین طور اقوال بسیار از بزرگان منقول است بعد حصول این فضا سالک موصوفان است بشو  
 که شرک وجود نیز باقی نمی ماند **نور ۵۰** - قلوب العارفین فی حکم المساجد کما قال مولانا  
 الروحی **۱** اهلان تعظیم مسجد میکنند **۲** در جفاے اهل دل جد میکنند **۳** مسجد  
 کاندرون اولیاست **۴** سجده گاه این است کاجا هم حدیث **نور ۵۱** - از  
 عادات شیخ ابو درضی اللہ تعالیٰ عنہ که شب جمعه و یوم جمعه سوره کهف بیکان بار  
 قرآءه میفرمود بحسب حدیث نبوی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم و بعد عشا قبل از آنکه آرام  
 فرماید سبجات ستر یعنی سوره حدید و حشر و صف و جمعه و تغابن و اعلیٰ بضم سوره الم  
 سجده و سوره ملک و بنی اسرائیل و زهر میخواندند و اکثر اوقات سوره نزل ششم یوم  
 الله شبیه حصین مندرج اند قرآءه میکردند مخصوص سبحان الله و سجده بسیار میخواندند  
 و صبح جمعه در رکعت اولی سوره الم السجده و در ثانیه میخواندند و اکثر اوقات در اولین  
 رکعت و تبر بعد فاتحه سوره اعلیٰ و در ثانیه سوره کافرون و در ثالثه سوره اخلاص میخواندند  
 و بعد و ترو رکعت نفل ادا میفرمودند در رکعت اول سوره اذ انزلت الارض و در  
 ثانیه کافرون و بوقت خفتن شب سوره فاتحه و سوره اخلاص خواندن معمول بود  
 که خوانده بر خود دم فرموده نجواب مشغولی می شدند باز اکلام نمیفرمودند تا آنکه وقت مسجد  
 بیدار می شدند **نور ۵۲** - در زمان **۱** بجا و بروج الاول شب هفتاد و یک ساله بود که در مسجد

فراغ فاتحه مرشد اعلی سیدنا آل احمد عرف اچھی میان صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ جناب  
حضرت جدی و مرشدی سید شاہ آل رسول احمدی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فقیر را کہ دران زمان  
دوازده سالہ بود ہمراہ خود بمقام سجادہ آورند و بر سبند طریقت حکم جلوس بصورت مریح  
فرمودند چنانچہ حب الکلم شستم و خود بدولت دوزانور و بر دیم جلوس فرمودہ یک روپیہ  
بطور نذر پیشکش نمودہ فرمودند کہ مبارکباد دران زمان رخا این فعل بسبب صغیر سنی خود ہمیدم  
روپیہ را و کر مہ نہ ہادہ ہر اسے استراحت در دالان کلان آدم و بمعیت مادر رضاعی خویش  
خسپیدم صبح چون برخاستم روپیہ را نیا فتم بجدہ ماجدہ خویش عرض ساختم کہ دی  
حضرت جدی و مرشدی مرا یک روپیہ بمکان سجادہ نذر کردہ بودند و جملہ حال بعینہ نوشتند  
جدہ خود کردم جناب عالیہ ہر ماورضا عیم عنایت فرمودند و حکم تلاش دادند ہر چند تلاش کردہ شد بہت  
نیامد زان بعد حضور اقدس بعد مرد سبت سال یا زائد از ان روزی بہ تنہائی وصیت فرمودند  
کہ اگر نزد من مردمان متوسلان فاندان مکلف مسند نشینی شوند با و تماشائی نا کردہ قبوا باید  
کرد و بکرات و مرات این وصیت اعادہ فرمودند چنانچہ همان طور بطہور آمد و بعینہ واقع شد و از  
گم شدن نذر مذکور چنان بطہور پیوست کہ مال و نیایدست آید زود برو و باقی ماند و گاہی  
نوبت جمع اموال میسر نیاید و حاجت جمع اموال اقتدا اللہم احفظنا من الدنیا وافیہا بکمال

### لمعہ خامسہ در مسائل فقہیہ

نور اول بزجر واحد یقین ہدرا اگرچہ عادل باشد کہ شرع در شہادت کم از دو عادل نمی پذیرد  
و بمعنی باختلاف احوال منجر مختلف نشود مثلاً اگر یکی از اولیاء اللہ گواہی دہد کہ زید را بر عمر خدین  
وامست قاضی را روانیست کہ ہمہ شہادتش فضل کند اگرچہ بر صدق آن دنی دل مطمئنست  
حکایتی سناب بمعنی گویم روزی امیر المومنین عثمان بن عفان رضی اللہ تعالیٰ عنہ پیش امیر المومنین

حضرت سیدنا صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه عرض داشت که حضور حکم بن عاص از درگاه سر عالم  
 صلی الله تعالی علیه وسلم معاف گردانده بودم اکنون میخواهم که او را اجازت آمدن مدینه عطا شود و صدیق  
 اکبر رضی الله تعالی عنه فرمود بر عذرالت و صدق شما اطمینان و اذن است اما بقاعده شرع گواهی گیر  
 باید عثمان غنی این عذر صحیح شنیده خاموش ماند چون در خلافت با میر المؤمنین عمر فاروق اعظم  
 رضی الله تعالی عنه رسید انگاه باز این سخن بجا براق عرض داد وند و همان جواب یافتند چنان  
 چون نوبت خلافت خود رسیده حکم را طلبیده اجازت آمدن شهر دادند که او نشان را بوجه آنکه خود از  
 حضور سرور عالم صلی الله تعالی علیه وسلم حکم معافی گرفته بودند عالم یقین بود و هیچ حاجت نبود  
 نبود فافهم العاقل تلیفیه المشارة **نور ۲** - فاسق عقلن را ابتدا بسلام کن و با او ششین سخن  
 گوی و قربت جوی و او را از خود دور دار اگر چه فرزند تو باشد که حکم چنین است و سرایش همین چیست  
 روزانه در و ترو و خلع و ترک من یغیرک میخوانی و عمل نمیکنی یا سر روز پیش مالک خود دروغ گفتن  
 را سهل میدانی ای برادر اگر عمل کنی از کذب و راهی و رنه چه بلا بساک و گهری دیگران با همسران  
 خود دروغ گویند تو با خدا می خودی همین تفاوت ره اگر بجا است تا بکجا - اما کار بقدرت اگر قدرت  
 ترک نیسیانی به نصیحت پیش آور چه تو ای طعن بر روی او شان کن و اگر اینهم متد و نیست از دل  
 ترک ایشان کن و ضلع ساز که او دن مراتب ایمان است **نور ۳** - وقت وضو دهن و بینی  
 را خوب صاف و پاک و بچکانه سواک کن که چرک و بوی بد دور گردد که خود منست است که ملائکه را از  
 باطن پاکیزه انس گیرند و رنه هم ایشان و هم نبی نوع انسان همه را باعث ایداد حضرت نور  
 بخانه کسی داخل مشوتا آنکه او را سلام بر اهل آن گوی و او آن گوی و اگر خانه خود هم باشد در آن  
 هم بطوریکه اندرون خانه از یقین و سکنا فی الحکله مطلع شوند انقدر هم کافیت رین حکم حکمتها  
 بسیار و نواید شمارست چه دانی که اقامت بکدام حال و کیفیت اند شلای ستر که این وقت کسی سفر و

بغسل است یا پیمانه بچای و فارغ نشسته آبی غیر ذلک هم در قرآن شریف آمده است یا ایها الذین  
 آمنوا لا تذخروا بهما عیر موقوفکم حتی تستأنسوا و لتسلوا علی الیهاب الذلکم خیر لکم تذکرون **نور ۵** -  
 اولین استاد و پیر را بنام ایشان ندانند که بی ادبی است همچنین زوجه مزوج خود را در هم بلاد  
 مزوج را هم نشاید زوجه را بنام ندانند که خلاف حیا و اندود و همچو امور از اتباع رهم و عرف و آداب  
 گزشت **نور ۶** - مزاج فضول و بیهوده و لغو و بیفایده مکن مخصوص مزاحیکه در آن کذب و بهتان  
 و آزار کسی یا فحش یافته شود که حرمت ما مزاج مباح که از جمله خدو است شرعی پاک منصف باشد اگرگاه  
 نگاه بهر تطیب خاطر دوست و نشاط طبع خویش کند مضائق ندارد و عادت نکند که بطالب باشد و  
 بر **نور ۷** - بدانکه خنده و تمسک قسم است تبسم شحاک - تبسمه تبسم آنکه نه دیگری آواز شود نه خود  
 حرف حرکتی خفیف بلبها رسد و تولید که از هم بکشانند و دندان سپید شوند و شحاک آنکه آواز او همچو شحاک  
 بشنود نه دیگری و تبسمه آنکه آوازش چنانفس صاحب تبسمه و چه دیگران هم بشنوند حتی که باشد که جانیهم  
 پس تبسم جائز و سنون است و تبسمه کرده و غفلت و کثرت شحاک ل میبازد چنانکه در حدیث است  
 کثرات الشحاک میت القلب **نور ۸** - هر چه از قرآن حفظ کنی یا داری ورنه میوم هزاران بار بخیر  
 فراموش کردن قرآن گناه عظیم است **نور ۹** - بدانکه سجده و قسم است یکی سجده عبادت و قسم  
 تحت یعنی سجده تعظیم و تکریم که برای عظمت و جلالت کسی بقصد عبادت او کند چنانکه برادران و  
 والد و یوسف علیه الصلوٰۃ و السلام کرده بودند سجده ملائکه به آدم علیه و علیهم السلام هم ازین قسم  
 بود و ملائیم در شریعت عزای محمدی صلی الله تعالی علیه و سلم حرام شد است اما کفر نیست که کفر هیچ  
 شریعت مباحه توان شد همچنین طواف چیزی سوای بیت الله شریف حرام است مگر آنکه بخیر یا حاجت  
 بهوشی واقع شود یعنی کسی را از کثرت شوق لقای عند التلاقی حالتی طاری شود که عقل را از  
 و احتیاجه سجده تحت یا طواف اگر بجای آرد و به عدم اختیار او اخذ نباشد مثل فعال مجانین

که سلطان نیک و خراج از خراب - و اگر کسی بجز بر طواف نیک کعبه دار نیست طواف کند که انما الاعمال بالنیة  
 نور ۱ - قرآن شریف در جمیع آیهست بخوان با مخصوص آن نوبت که سامعین متوجه نشوند و از آیه تفسیر  
 و از اثر قرآن فاستموا له و الفتنوا العلم فاعلمون و اقف نباشند یا غافل شوند یا دیده و دانسته  
 غفلت اختیار کرده باشند یا و کلام دنیاوی محو و مستغرق شوند در هیئت سامع و تالی هر دو گنبدگاه  
 شوند با بغرض تعلیم و تعلم قرآن و حفظ آن مرصیان را در کتب چهارخواندن مضائق نیست و تلاوت هم  
 حتی الوسع احتیاط نماید جای که تنها و دور از شستگاه - اولنگ لانعام هم اضمحل باشد شسته  
 تلاوت با اوب تمام بجای آورد نور ۱ - مارج و ستایش مشرک و کافر و کافره و فاسق ملعون و ملعنه و  
 ایشان کنند چنانکه عادت جهل بیباک است که سماع حرام می شنوند و میگویند که چه خوب سماع شنیدیم  
 و مضینه چه قیامت خوش گلو بود و خوش می سرود و بعضی بیجا کلمات تعظیمی بارتیغالی مثل سبحان الله  
 و غیر هم هم میگویند که بعد کفر میسرند و همچنین امرای ظالم و فاسق را با الفاظی بلند دروغ و غیبا میگویند که قریب  
 بکفر میسر باید که ازین حرکت شنیع توبه کنند که حرام است جاها معاذ الله بیک کفر دارد بلکه بجز انجین  
 ناهنجاران باید کرد و ملاست بقدر قدرت بر روی ایشان کردن تا مگر ایشان شوند اگر بر و قدرت دارند  
 بغیبت کنند اگر این هم ممکن نشود و در دل کنند که این را وون مراتب است ورنه در زمره ایشان شمار  
 و محشور خواهند شد معاذ الله من ذلک نور ۱۲ - نسب خود را میپوشش و با نسب دیگر خود را میپوشد  
 مکن که از اشد منوعات است نور ۱۳ - بایع زن خلوت منشین که شیطان دشمن در پی آزار  
 سب و اتراء و تمهید ندارد و قریب گناه کبیره گرداند روزی ابلیس ملعون با موسی علیه السلام گفت در  
 حق من دعا کنید که خداوند قهاسی مرا بیاورد و از خطای من درگذرد موسی علیه السلام  
 متوجه بارتیغائی شده عرض کردند حکم شد این ملعون را بگویند که حالا قهر آدم علیه السلام را  
 سجده کند چون این حکم بارتیغائی ابلیس ملعون از موسی علیه السلام شنید باز بجای

جایی خویش ایا کرد و گفت ای موسی چون آدم را سجده نکردم گوش را چنان خواهم کرد  
 که شمارا برین حق ثابت شد گوشت از شومی طالع خویش محروم ماندم لهذا امر میگویم ازین  
 امتیان خود را خبر دار کنید در سه اوقات مرایا دارند یکی آنکه مرد اجنبی وزن اجنبیه با هم  
 در خلوت باشند دوم بوقت غضب شوم هنگام قتال با کفار چنان زن و فرزند  
 و اقربا یاد هم که بمقرر شده و بر فراری آرند و بوقت غضب عقل را از اهل میگویم بدور از  
 پسرا از پدر جدا بینایم حتی که نوبت بقتال میرسانم و در خلوت اجنبی اجنبیه چنان لب  
 می شوم که خلاصی از من دشواری شود کم کسب باشد که درین حال بر زنانیا هم یا نزدیک  
 بدان نکند نور ۱۷ - هر مسلم را کافر گرفتن از قتل کردن او هم بدتر است چرا که در شرع  
 شریف برین قول وعید سخت تر آمده است کقوله صلی الله تعالی علیه وسلم لا باء بهما  
 همچنان لعن مسلم نیز باشد که با ترست العیاذ بالله تعالی نور ۱۵ - در میان دوزن  
 خود عدل کن ورنه بمیش از یک زن دیگر خواه که حکم نفس چنین است نور ۱۶ -  
 حرام خدا را حلال ندانی ورنه مبتلا به بلام کفر خواهی شد که هر چه حرامش  
 ضروری است حلال دانستنش کفر جایی است گناه را حرام دانسته ارتکاب کردن  
 گناه و حلال دانسته کردن و وبال گناه که بکفر میکشد چنانکه دانستی نور ۱۷ -  
 شهادت رست را کتمان نمودن گناه دل است و شهادت دروغ با کفر  
 و بت پرستی هم پیلود متصل قال تعالی لا تکتبوا الشهادت و من  
 یکتبها فانه آثم قلبه و قال تعالی فاجتنبوا الاوثان و اجتنبوا حول الزور  
 خفایه نور ۱۸ - دجوب ادای شهادت پیش قاصی مسلم عادل  
 والا لا نور ۱۹ - بر نابالغان و غیر مکلفان گناه نوشته نمی شود و پنجم

که از ایشان بسبب غفلت و چشم پوشی ولی ایشان خواه با جازت او سز  
 هم بروی ایشان نوشته شود مثلاً اگر ولی طفل صغیر را از شرب خمر منع نکند یا خود  
 توشاند در نیفورت گناه خمر نوشی بروی ست نه بر صغیر و غیر مکلف  
 پس لحاظ این مسئله باید داشت که این زمان بوجه بیعلی اکثر چنین میشود  
 می دانند که اینان خورد سال اند و معاف اند هر چه خواهند کنند مانع نباید  
 شد بلکه خود و البیان از خوردان خود گناه می کنند مثلاً در مجمع رقص و سرود  
 طللان را مانع نمیسوند بلکه بر غبت داخل میکنند و می دانند که بر ایشان گناه نیست  
 پس چرا تنبیه باید کرد - اسے بی علمان اگر چه این امر صحیح است که ایشان گناهگار  
 نخواهند شد مگر بر شما از کجا معافی آید که شما هم گناهگار نخواهید شد نور ۲۰ -  
 پرورش اولاد بر پدر تا بلوغ فرض است و من بعد بر و احسان نور ۲۱ -  
 شریعت مطہرہ زن را کہ سرتا بقدم عورت مستوره است حکم به پرده فرمود  
 و آن دو قسم است یکی حجاب و دیگری ستر حجاب آنست کہ خانه نشینند و بالکلیه  
 از نظر نامحرم دور ماند و ستر آنکہ جزو اثره رخ و ہر دو کف دست ہمہ بدن را بجامہ  
 کثیف پوشد کہ سرموے از بدن عورت ظاہر نباشد نہ بے پردہ و نہ از زیر جامہ  
 تنگ و باریک اول کہ حجاب است بر اہلبیت نبوب علی سدیدم و علیہم الصلوٰۃ و التحیۃ  
 فرض بود و بر سائر زنان مومنان مستحب و دیگر کہ ستر است بر ہمہ مومنان حرا کہ فرض است  
 حالاً علما می شریعت کہ حکیمان امت و حاکمان شریعت اند بوجه فساد زمان حجاب بر جملہ  
 حرائر لازم گرفتہ اند و چه خوش رسمی است در شرف و اہل عزت و دیار ما کہ خانہ را بر  
 زنان زندان و حجاب بیرون آمدن ندمند اگر نباشد با آن بدعتی شنیعہ کہ در لباس و ستر نہادند

و از فرض بحرام افتاده و طاعت و غیرت هر دو را بر باد داده که بر زنان و پسران عم و عمه و خال خاله  
 و برادران شوهر و شوهران خواهر و غیر هم نامحرمان بوده نکلند و پیش ایشان نه همین نجاس  
 بلکه بے ستر محض می آیند چنانکه تنگ و باریک برودند که پشت و شکم و گلو و سر نمایان باشد بلکه از  
 هر تنگی سر و چند انگشت شکم و هر دو ساق و ساعد و بازو و گلو حسابی نگینند این مواضع اکثر اوقات برهنه  
 محض میباشند و پشت اگر برهنه ندارند تا باریکی جامه او را بی پرده می نمایند فاما نکلند و اما الیه را چون حقا که  
 زنان حجامان و هاسکان ازین لباس شرفادر نیک تر حالت باشند که اگر چند از خانه بیرون آئیند و از بازار برودند  
 اما جامه آنها کثیف و صغیر باشد و همه اعضای عورت خوب ترویجی مستور و محجوب است و خللا آنها چنان  
 تنگ است که سر پشت و شکم نمایان باشند زیر جامه آنها چندان وسیع که پانچ برودند و ساق نمایند  
 چندان تنگ که باین ملصق باشد و کیفیت جسم از فری و لاغری و غیره و ناخود شوهر زن بهر هم نام  
 آنکه اهل بیت و عز و وقارند همچو جان در تن و دل در بدن مخفی از انظارند و آنکه بیرون آئیند برقع و دستار  
 و موه های پوشند که از هر دو کف دست قدم نیز چیزی ظاهر نباشد فاما هر چه و علی الله ابرین مسائل است  
 التوفیق والعفو والعافیة نور ۲۲ - زن را باید که او را هم به اجنبی نشواند که عورت را مهوت و بی عورت  
 هر دو عورت اندنی زمانه زنان هند با نامحرمان کلام میکنند و با کسی ندارند و پیش مرد و نابینا خیال  
 آنکه نابینا است بی تکلف آیند گیرم که مرد نابینا است چه زن هم کوست و مرد را دیدن ندان اجنبیه  
 باید همچنین زن را دیدن مرد بیگانه هر دو درین حکم مساوی اند علی هذا القیاس حکم آنرا نیست  
 چنانکه صورت را پوشیدن حکمست همچنین ادا را از اجنبی نگاهداشتن بایده اگر هر دو نابینا  
 باشند نگاه لحاظ کلام باید کرد که با نامحرم نابینا شکم نشود نور ۲۳ - زن مسلم  
 را از کتابیه و مجوسیه و مشرک هم مثل مردان پرده کردن حکمست چنانکه در درختار  
 و غیره کتب فقهیه بهر حکمست همچنین از زنان فاسقه فاجره معلنه پرده باید کرد تا از اثر کفر و شرک نفی



که بصحبت بدانیها پیدا میشود و این ماند و از مرد و قطع الذکر و خشی نیز حکم پرده است و ستر عورت زن از زن همان قدر فرض است که ستر عورت مرد از مرد و زن را پیش محرم خود بهین شکم و پشت و از ناف تا زانو پوشیدن فرض است و باقی اعضا نمودن رویت اما سر برهنه بودن و معجز بر شانه افشاده شدن گویش محارم رویت مگر از نظر زیاد و سرت و نمودن سینه و پستان با وضعی جز از آنهم نامناسب تر و چه خوش سببی است زن آن هند را که در انضامی پستان کوششش بلیغ دارند کاش با او به شکم و پشت توفیق یافتندی که پوشیدن اینها از محارم نیز واجب بخلاف سینه و پستان که سترش از محارم بهین سببی مستحسن و واجب شرعی نیست جالبی بهین که رسم را چنین سخت گرفته اند و فرض را چنان سهل گردانند باز بدانکه محرم آنرا گویند که با او نکاح مدّة العمر هیچ وجه حلال نتوان شد و آن سه قسم است محرم نسبی همچو پدر و پسر و برادر و اولاد برادر و خواهر و محرم رضاعی که همچنین علاقها از جهت رضاعت دارند و محرم صبری چون خسرو و اما پرده از محرم نسبی نباید که قطع رحم است و آن رویت و ازد و محرم باقی یعنی رضاعی و صبری زن جوان را به زمانه ما حکم به پرده کرده اند و بهین راه سلامت است اما ما محرمان اگر چند خویشاوندان باشند مرگ عاجل و سهم قاتل اندر زهار زنها که زن بیش ایشان بپرده نباشد خواه نکاح بالایشان مطلقاً جائز باشد **نور ۲۴** - زن را پرده از بیرون طلاقیت خود هم فرض است مثل اجانب دیگر و آنکه شیخ در حکم پدر میشود و آن معنی دیگر است یعنی چنانکه پدر مرگی جسم است بپیر مرگی روح است و درین تعظیم و تکریم وی مثل اب حقیقی است نه آنکه در جلد احکام برابر شود ازین حیثی که فی زمانه و اکثر جهال رواج دارد و پدر باید بود همچنین از استاد علم ظاهری هم پرده فرض است **نور ۲۵** - آنکه گویند لا نکاح بین العیدین مراد از وی نماز عید و جمعه است یعنی اگر عید فطر یا اضحی بروز جمعه افتد نکاح بعد فراغ از نماز جمعه باید کرد که بین العیدین بوجه قلت فرصت فراغ نیایی باز اگر کسی بجهلت تمام این کار بجا آورد و خود مانع شرعی نیست **نور ۲۶** - در شعر گوئی حفظ مراتب نگهبانری

یعنی تشیلات اشعار توهمین کسبشان لا نگردد و انبیا و اولیا نباشد مثلاً در حق تنقیص حسن یوسف و توفیق  
 حکمت کسبشان تعلقان علیهما السلام و معروف و القار بریدگی پر جبریل علیه السلام و در تعریف طیب  
 توهمین شان علی علیه السلام بخیان در اشعار لغتیه بخاطر باید داشت که لغت بر تبه محمد رسیده یعنی آنکه  
 که خفص بخالق عز و جل باشد به مخلوق ثابت نکند همچو الوهیت و معبودیت و خالقیت و غیر ذلک متنا  
 اصحاب و اهل بیت و اولیا بمضاین لغت انبیا پہلو زنند و بدج باو شاہان و دیگر امرار دنیا بمناب صحابه  
 و اہلبیت ہمسر نشود و در تعریف مکان میان امیر تنقیص عرش و کرسی و باغات و اکنہ جنت راہ دنیا  
 و علی بذالقیاس همچنین اشعاریکہ مضمون آنہا خشن و باعث اشتعال شہوت باشد حرام و ممنوع است شعر  
 بعینہ حکم کلام و از چنانکہ اہلبیت در سماع شہ طریقت همچنین در اشعار پس اگر از شعر کوئی و شعر خوانی قوت  
 شہوانی جوش زند و در حق انجمن کس ممنوع باشد و اشعار لغت مناقب و لیار توہین و تذلیل و جھو کفار جا  
 و مباح و تحجب باشند خود انجمن اشعار حضور سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم بر ہمراز حسان بن ثابت  
 رضی اللہ عنہ شنیدہ اند و ترغیب داده، جھو کفار کو باندہ **نور** ۲۔ بزرگ کسی سوگ داشتن و زشت  
 گزشتن بیش از سر روز جائز نیست بزرگ شوہر کہ زن اہلکست کہ چارہ ماہ دہ روز بسوگ داشتند و ناقضا  
 این بدت زشت نگزید پس تا تم داری حضرت امام علی جدہ و علیہ الصلوٰۃ و السلام در محرم الحرام چنانکہ  
 ہر سالی ہر جمعیال ہند و ستانست کہ درین ایام دہ روز بعضی تا چہل روز ہر سال ترک نیست تقریباً  
 شادای میکنند و ممنوع باشد کہ بدعت شنیعہ روضت البتہ درین ایام صدقہ و خیرات بر اہلصال ثواب  
 بروج پرفوح حضرت امام علی جدہ و علیہ الصلوٰۃ و السلام کردن خوب و در شرع مرغوبست و حالات  
 ایشان از احادیث صحیح شنیدہ بمقتضا ایشان تا سبب خوردن نیز جائز و مباح و محبوب آنکہ جرع و  
 فزع و نوحہ تکلف و تصنع کنند و مینہ نوشند و ریخ خراشد و حجامت و غسل و تبدیل پارچہ و پان طعام  
 ترک ہند و زنان چو رہا شکند و سیاه و کبود و سبز پوشند و ہمہ حرام و بدعت و ممنوع است آری

اگر بیا در مصائب آنای مجرور که به بے تکلف دست میزد موجب رحمت و برکات است **نور ۱۰۶** فاطمه  
 یازدهم حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه مخصوص یازدهم ربیع الاخر شریف برای برکت رمال  
 و اولاد و انجام مرام و حصول مراد جانز و مندوب کاری خوب است که به تجربه بزرگان آمده و بالغی مؤلف  
 شریعی در آن نیست بشرط آنکه مجلس از منوعات شرعی مثل رقص سرود و روایات کاذبه و منوعه  
 خالی باشد همین سرود و روایات و کلمه تلاوت قرآن و ذکر کرامات شریفه و حالات شیفه حضور پر نور غوث  
 رضی الله تعالی عنه مطابق روایات صحیحه قناعت در زندان محبس یازدهم عین ایمان باقی است  
 او تعالی قادر بر آن را توفیق دهد که جاری دارند **نور ۱۰۷** - محفل میلاد شریف هر روز که خواهند  
 خصوصاً ماه مبارک ماه ربیع الاول شریف بالخصوص از غره تا دوازدهم لایسما خاص روز و شب از ۱۱  
 بشرط خلو از منہیات شرعی موجب هزاران ثواب و برکت است الله تعالی جمله مسلمانان را توفیق  
 دهد که باین راه نیکو مراد نازند و جان و مال در محبت محبوب بی الجلال علیه افضل الصلوة والسلام بازند  
 قیام وقت و ذکر و تلاوت شریف نیز جائز و درست است علامت شوق و محبت است و رود انکار اینک علامت  
 شقاوت و قسادت قلبی است اللهم احفظنا عمنکر ان ذکر شریف در آیه خسر الدنیا و الاخره داخل اند  
**نور ۱۰۸** - بر میت نوحه نکلند که حرام است نوحه آنست که باواز بلند گریه کنند و سینه زنند و سگ کنند  
 و روی خراشند و عادات و اوصاف و اطوار میت باواز بلند بیان کرده باشند اینهمه با حرام و  
 ممنوع و باعث وبال عظیم است و در بعض بلاد نهند دیده شده که زنی که آنرا نوحه میگویند و از قسم دوم  
 میراثی باشد آتش را می نشیند و عقب آن جمله قرآنیان میت جمع شده صف به صف مثل مقتدیان  
 نماز می نشینند و ناسخ باواز بلند و صف میت مثل جود و سخا و غیره بیان کرده نوحه می زنند و سینه کوبی  
 میکند و عقب آن صف قرآنیان همچنان تا یکد ساعت سینه کوبند بعد خاموش شوند باز ناسخ و صف  
 دیگر گرفته همان میکند و مقتدیان هم با اتباع امام همان بهمین طو کی پاس یابد و پاس بجای آرد تا چهل گم

بعد چنانکه را از مال بیت بعضی این شقت شاقه چیز می دهند این خود باعث ملعونه زمانه کفر و  
 جاویدت است و الله تعالی ما را و جمیع متبعان ما را از این تبه که نجات دهد و قتی که رسول مقبول صلی الله  
 تعالی علیه و سلم را خیر شهادت حضرت جعفر طیار رضی الله تعالی عنه رسید و مسجد بزرگ حضرت شاهی  
 نشستند که آثار حزین و ملال از چهره اقدس نمایان بود و عورات خانه جعفر طیار رضی الله تعالی عنه  
 با و از بلند گریه میکردند کسی آمده بسمع حضور عالی رسانید ارشاد فرمودند که ای شما را باز دار و  
 منع کن آن مرد رفت و باز آمد که زنان طاعت نکردند فرمودند منع کن سینه بار آمد که و الله یا رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم زنان بر آنچه شدند فرمودند خاک بدان ایشان انپاش و نیز بصحبت رسید که حضور  
 سرور عالم صلی الله تعالی علیه و سلم بر آنحات لعنت فرموده است و وعید دیگر درین باب آمده که  
 و کتبها حادیت مفضلاند کورست **نور اسم** نکاح عورات بیوه که سنت نبی است صلی الله تعالی  
 علیه و سلم قضیه اگر کند و زنان را با وصف حاجت بیوه داشتن و نکاح نکردن سنت مشرکین هند است  
 آنکه بگزارند و نه در حدیث من تشبه بقوم فهو منهم خود را داخل کردند ازین پر حذر باشند  
**نور اسم** با مستعدان دیدند میان قرابت کنند چه که صحبت بدایان سر سزایان است و  
 آئینه در او لا و اثر خواهد کرد چنانچه بار بار بتجربه آمده و علاوه ازین در بسیار صورتها و صحبت  
 هم سقم و نزل میماند و جام قطعاً نکاح مرد و دو باطل است مثل خوارج و روافض و یاهیه که بعد  
 گفتند رسید به باشند و یحیری و غیره بلکه با شیعه محض تفضیل هم مناکحت ولی نیست که تفضیل  
 در رخصت است در کفر و العیاذ بالله تعالی اگر برین نصیحت کار بند نشوند هم بدینا و بالمشهد  
 و هم به یوم جزا مور و عتاب تبار و در محاسبه سخت گرفتار شوند خبر شرط است **نور اسم** شب  
 و یوم عاشوره عرس جناب سید الشهدا بقاعده مشایخ باید کرد یعنی تمامی شب عاشوره عباد  
 و تلاوت قرآن شریف و حدیث شریف و کلمه و در و دنیا بر ایصال ثواب بار و روح شهیدان

و اخذ فیضان از روح پر قبح سید الشهدا امام حسین علی جده و علیه الصلوٰۃ و السلام بکنند یعنی  
 تاج خود را ببلار اعلیٰ اتصال داده بروح سید الشهدا ربط دهند باینطور که چشم بند کرده تصور کنند  
 که قلم بواسطت پیران خود بروح سید الشهدا اتصال پیدا رود فیضان روح سید الشهدا در دلم میرسد که  
 به برکت آن عروج باطن زیاده میشود و ترقی می یابد همچنین تمام شب باین تصور باشند صبح عاشوره هر قدر  
 که میسر یزید فقیر او ساکنین بنیت ثواب بخورند این طریق حضرت صوفیه کرام است که به برکت او تا یکسال  
 ترقی در قلب می یابند آنکه در آن شب بابرکت بدعات شنیعه کنند و در دست نیل و ضمه سرف کرده و  
 مخالافات فاحشه بکار برده بجای ثواب عذاب مبتلا شوند روح سید الشهدا علی جده الکریم علیه الصلوٰۃ  
 و التسلیم را نیز در آن ظاهر است که از هیچ بدعات و تحسان سنیات خود جدا گرام حضرت امام صلی الله علیه و آله  
 علیه السلام و سلم بیزاری و ناراض خواهند شد پس خوشنودی و رضامندی امام چه منعی دارد تمام شب بجای  
 ذکر و عبادت با هو و لعب ساختن و فرامی نمودن و نواختن و نوح کردن و سینه کوفتن و مو کشیدن و دروغ  
 و گریه مصنوعی را رنگ بستن پدید است که چه قدر باعث عتاب عقاب غضب الارباب نیز می آید  
 امام عالی مقام اهد شد العیاذ بالله تعالی نور هم امامت جن انسان اجازت سبب است هر  
 سلف اندک را در فی نیست زیرا که اشرف نیست امامت ملک هر دو یعنی جن انسان و فراتر نیست  
 چرا که سلف نیست یعنی نماز بر کفر نیست حکم نقل دارد هر جن انسان نیست بنا بر فرض نقل و انبیا و انکه خبر  
 علیه السلام رسول مقبول صلی الله تعالی علیه وسلم را امامت نمود خود یا نبی حضرت عیسیٰ بن مریم یا زان و روز  
 جبریل نیز فرض و نه احسن مافی الخطا وی در المختار و الله تعالی علم قورده اطاعت الدین را امور با خدا  
 و در امور غیر مشروطه و غیر مطلق مثلاً بدگوید که خبر نبوت نماز خوان درین حکم اطاعت و نیست تا کمال ادب که نبوت و انبیا  
 ندر بلکه طائف الخلیل از آن تاج و ایزاد و مثلاً اگر بدگوید که در روز قیامت ای حکم ادبیا آرد زیرا که روزه نفل  
 واجب نیست و در امور غیر واجبیه اگر حکم بدر تا خیر آید با کف نیست

با کس نیست و علی بن اقیاس **نور ۳۳** - جانوران موزی را بکش قبل از آنکه ایدار سازند  
 چون شیر و گرگ و خرس و مار و کژدم و سگ گزنده و یکک و پیش و غیره یا همچنان حیوانات فاسق  
 را چون موش و زاغ و زغن و بوزنه که قتل آنها در جم و احرام روست و جانوران غیر موزی را اگر  
 بساحت غذا یا دوا یا بغرض بیع می کشی روست ورنه ناجائز بود همچو شکاری که اگر مردمان بانه  
 به بندوق و شست و غیره میکنند و ایشان را کار به اکل و بیع نمی باشد بلکه مراد همین تفریح و تفریح طبع است  
 انجیلین شکار با اتفاق حرام است و کذا تک جانوری را کشتن که نه موزی و فاسق است و نه ماکول  
 و مطلوب بهر دو و غیره حاجات که نه ممنوع است زیرا که بے سود است و همچنین جانوران موسوم جانوران  
 رمنه الهی میباشد چنانکه جانوران رمنه شایان ظاهری از شکار ممنوع همچنین این قسم جانوران رمنه  
 الهی مگر آنکه این هم مفسر تے رود مثل شغالان که کشت را بر باد میکنند البته تدافع آن ضرورت  
 بهر نوع که ممکن باشد **نور ۳۴** - تصویر ذی روح کشیدن و امر کشیدن آن کردن مطلقاً  
 حرام است اما نزد خود یا در خانه و شش بچند شرط حرام باشد یکی آنکه تصویر ذی روح بحالت حیات  
 او باشد یعنی چیزے از اعضائی کم نکرده باشند که یکی او حیات متصور نیست چنانکه تصویر مجرد  
 چهره یا تاسینه یا تا کمر که دشمن اینها حرام نباشد زیرا که بانیقده جسم حیات معقول نیست بخلاف آنکه  
 تا زانو باشد که پای بریده میتواند نیست (دوم) آنکه آنقدر خورد نباشد که اگر بر زمین نهاده است  
 بینی تفصیل اعضایش متمیز نشود (سوم) آنکه بر وجه توهمین و تذلیل افتاده نباشد چنانکه تصویر است  
 در فرش یا انداز و جای نهادن فعال چون اینهمه شرط جمع گردد و نهاده آن تصویر نیز ممنوع  
 و ناجائز شود خواه سایه دار باشد یا نقش کاغذ یا نگار دیوار همه ناروست و موجب برکتی و  
 ایدای فرشتگان و باز ماندن ملائکه رحمت از دخول آن مکان و نماز گزاردن در جاهای که تصویر  
 ذی روح بشرط معلومه پیش رویا یا بالای سر یا چپ درست یا بر محل سجده باشد مکروه است بخلاف

قبر که همین نماز بر دو سو اوج منوع است نه در پہلوی او و پرورش سگان در مکان اگر بضرورت حفاظت  
 بود بایک نیست ورنه باعث نقصان اجر و مانع دخول بلکه رحمت است باز چون بهر حاجات دیگر  
 پروردگار نگاه بهم احتیاط دارد که یکجا بسته ماند تمامی خانه در تصرف آن حیوان نگذارد که جایگاه گرویش  
 کند و حفاظت طهارت و شواش شود **لور ۸** - سفر ببرد خانه سکونت نباید کرد که غافلانه  
 علیه السلام است زیرا که بعد موت هم بحیات حقیقی دنیاوی جسمانی زنده اند و حی در خانه خود میمانند  
 و این نیز وجهی است علاوه وجود دیگر که ترک ایشان بمرتبه تقسیم نمی شود که متروکه میت قابل تقسیم  
 نه مال می و همچنین نکاح نساء ایشان بعد موت باقی میماند و خوردن اجسام طیبه ایشان بزرگ  
 حرام است که زمین تن مرده بخورد نه تن زنده پس موت ایشان بمشابه آنست که شخصی در حیات  
 دنیا بسفر رود پس از سفر نه نکاح ارفع شود نه ترکه او قابل تقسیم باجمعه موت انبیا علیه السلام است  
 همین آئی باشد بهر تصدیق و عده الهی باز نقل مکانی بیش نیست نقل سفر سافر پس **لور ۱۳**  
 میت را جایگزین موت آمد و مقابر بهمانجا دفن باید کرد نه در خانه ها که مخصوص به انبیاست علیه السلام  
 و السلام و نه جای تنها جدا از مقابر مسلمین که باعث زیادت و حشمت و غربت است بلکه جایگزین  
 مسلمانان آنجا مدفون میشوند بهمانجا دفن باید کردن اینقدر نقل غالباً پیش از میل یا دو میل  
 نمی باشد خود مطلوب است و زیاده بر آن اگر چه بوجه بزرگی آن بقعه باشد ممنوع زیرا که در کتب تأخیر  
 خیر نیست که شرع به تعجیل وی امر کرد چنانکه نماز میت را با انتظار نماز میان جمعه مواعید ایشان تا آنکه  
 علماء گفته اند اگر شهر را دو مفرقه باشد شرقی و غربی میت بر سمت راست و مقبره همان جهت دفن کردند  
 بهتر است آخر ندیدی که حضور رسید عالم صلی الله تعالی علیه و سلم شهید اسی احد را هم بدو من  
 دفن کرد و بعد بنه طیبه باوصف نزدیکی نبرد رسید نا عابد الرحمان بن ابی بکر الصدیق رضی الله  
 تعالی عنهما بموضع جثشی که نزدیک مکه مسقطه واقع است رحلت فرمود و در همان نفس مبارک

اور انجیل فصیلت بیکه منظر آورده دفن نمودند حضرت ام المومنین عائشه صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا  
 چون بزیارتش آمد فرمود سو گند بخدای اگر سن وقت مرگ شما حاضر بودی شمار دفن نکردی مگر چنانکه وقت  
 شما واقع شد پس رواج شیعی که اکثر جہلاء زمانہ از روافض ایران اخذ کرده اند برای فصیلت فن بہر کربلا  
 سعلی یا غرض دیگر لعش در تابوت نہادہ بر اسے دستے معین سپرد زمین میکنند یا بعد از ان برآورده  
 بہ فلان جا برنہضن لغوی ہودہ و خلاف شریعت مطہرہ ست در نقل لعش پیش از دفن سخی آنچنان  
 بود کہ شنیدی بعد دفن حرکت چگونہ جائز و مباح خواہد شد این خود با اتفاق ممنوع ست و سپردگی زمین  
 امر لایق و بدعت سید شیدہ شنیدہ نور ۴۰۔ در بعض مواقع ضرورۃ شریعت مطہرہ برای آوردن  
 لعش از قبر بعد دفن رخصت دادہ ہست از انجملہ آنکہ میت در زمین منقبو بہ دفن شد یا کہ زمین البشفع  
 گرفت و بر القلے قبر ارضی نشد یا ظالمی بظلم و جبر بر اخراج داشت در ہر چو مقامات لعش بر آوردن  
 و بجائے دیگر دفن کردن مضائقہ ندارد و نہ سخت ممنوع ست و اگر مالی از دفن کنندگان بگو  
 افتاد و بعد دفن یاد آورد و ابا شد کہ باز کنند و مال بر آرد باز دست نمایند اگر قبر مکمل شدہ باشد و اگر  
 میت بغلط رو بغیر قبلہ یا بر پہلو سے چپ مدفون شدہ ہست تا خاک ریختہ اند تختہ یا باز کردہ مراعات سنت  
 باید نمود و بعد از کشادن ممنوع نور ۴۱۔ وصیت قبر واجب التعمیل نیست یعنی اگر کسی وصیت کند  
 کہ چون میرم قبرم بہ فلان جا باید کرد و بہتر آنست کہ بموجب وصیت عمل کند اگر مخدوری نباشد و اگر  
 خلاف خواہد شد مضائقہ نیست زیرا کہ واجب العمل نبود کہ خواہ خواہ مطابق آن کردہ شود چرا کہ وقت وصیت  
 محل موت بہم بود کہ میدانست کہ قبر کجا خواہد شد پس وصیت واجب العمل نباشد نور ۴۲۔ سنت  
 آنست کہ قبر خام دارند و بشکل کوہان شتر باشند طول بقدر قد میت و عرض بقدر نصف قد و عمق بقدر  
 قد آدم و میت را بر پشت نخواستہ باند بکے بر پہلو سے راست خواہ باند و پس پشت او پشتہ از خاک  
 ہمیا کنند تا ہمہ شق خود متوجہ قبلہ باشند این سنتست کہ ہندیان یکسر ترک کردہ اند الا من شئت اللہ



عین روی قبلی میکنند و سایر او برستان فخته اینچنین نباید و افضل و مسنون این  
 قبر است که سقف آنهم زمین باشد نه صندوقی که سقف آن از چوب یا سنگ بود و از پشت پنجه  
 کرده است همچنان و دست شیخ مابود رضی الله تعالی عنه الامردمان بصلحت وقت رواج بعمل میآوردند  
 و قبر مایه مقبور ساختن ممنوع است و زیارت بچو قبر حرام نور ۳۴۴ - بارها از زبان فیض ترجمان حضرت  
 جدی و مرشدی قدس سره السردی شنیده بودم که در ماه محرم الحرام از ارتکاب بدعات شیعه لغو  
 و مرنه خوانی منع میکردند بلکه میفرمودند که روزی حضور شیخ خود یعنی حضور اچو صاحب رضی الله تعالی عنه عرض  
 داشتیم که در مدتی استادی مکرری مولوی شاه عبدالعزیز را دیده ام که در ماه محرم الحرام ده روز در  
 شهادت حضرت حنین علی جدیها الکرم علیها الصلوٰه و السلام میفرماید و روز جمعه از صبح تا وقت شهادت  
 یعنی زوالش فضائل شهادت و غیره گفته تقسیم طعام مینمایند حضور عالی شنیده فرمودند بسیار خوب  
 بهتر میکنند لکن اگر با من اتفاق ملاقات گشتی گفتی که درین ماه خاص حنین با تمام مناسبت  
 صرف بر قدری قلیل فاتحه حضرت کرده و راه دیگر اینست اهتمام و عطف و غیره که در هر یک  
 چنین مجالس شعار و افضل است و درین زیارت اهتمام گویا باب فضل و احوال است آینه  
 اولاد اجداد خود را شنیده گمان میکنند که بیشک ایشان شیعی بودند و تقیه مینمودند و در بدوین وقت  
 از مسلمانان سستی دیگر شیعی از اینها هیچکس منکر شهادت و فضائل حنین رضی الله تعالی عنه نیست  
 پس اهتمام بن وعطف درین دیار چندان حاجت ندارد البته در غلبه خوارج ضرورت است آنان معهود اند  
 نقطه انتی تقریر مرشد مرشد رضی الله تعالی عنه پس خیال بعالی حضرت جدی فرمودند که از آن تاریخ  
 که این مسئله بصلحت از حضور شیخ خود شنیدم خود هم از اهتمام اینچنین کار درین ماه اقصای کار کردم چونکه  
 فی زمانه این بدعات در محرم بسیار جالوسیت لهذا این فائده برای تبعان خود آوردم الله تعالی  
 توفیق عمل دهد و هم شهرت که مرشد مرشد قدس سره تا تحریر جمایا نصاحب بر الوعالاتی عاجزند

که در خانقاه ساخته بود از خانقاه ملک با رگانه بیرون کردند با آنکه هیچگاه بدعوی نمیفرمودند و وقت بشد  
غضب برایش مظهر خویش دست مبارک نهاده ارشاد شد که ای چهار راضی را خواهی گویشا و نیز  
اگر بجای انسان خاک نباشد فقیر را فقیر نگویی **نور ۴۴** - من تشبهه لقوم فهم منهم فهم ولی این حد  
شریف فهمیده بران عمل کند چرا که این فتنه فی زمانه بسیار رواج گرفته است ضرور و بر پدر و مادر باید بود  
تشبهه انکما تحقیق شود که آن فعل فی نفسه با شریعت عزرا مخالفت ار دیا انیکس بی نیت مشابهت با کفر  
و فجوه لعل آورد و الا مثلا امری که در شریعت غیر مباح است گو فعل آن مشابهت بی نیت و قصد تشبه  
پیدا شود و از ان با کفر نیست که داخل در تشبه نیست مثلث مثلا شلوار یعنی زیر جامه که لباس ایران است  
و لباس قدیم عرب نیست در عرب بجای آن ته بند مستعمل بود و شریعت عزرا از شلوار منع هم نکرد بلکه  
در حق او لعن المستر آمده است پس کسی شلوار پوشد گو مشابهت به ایرانیان یافته شود اما مضائقه  
چرا که مخالفت شریعت نیست و علی هذا القیاس آنکه خلاف شریعت باشد و از فعل آن پیدا شود یا نشود  
البته البته درین چیزها تفاوتی می باشد مرد جانب چپ قریب گوش که عادت نصاری است  
و شریعت بران نیامده بلکه محل فرق و وسط مقرر داشته است پس اگر کسی فرق در یوهایا جانب  
قریب گوش کند البته و تشبهه داخل خواهد شد و علی هذا القیاس **نور ۴۵** - زیارت قبول و لیا  
مردان و زنان هر دو جائز است کما فی الدر المختار لیکن اگر انتخاب نسأ خوف فتنه باشند کنند که دفع  
مفسدت از طلب مصلحت اهم تر است **نور ۴۶** - سوال کدام دقتست که از تکلیفات شرعی بگذرد  
می آید جواب آنکه که عقل با کلیه زایل شود و الا **نور ۴۷** - تدایمی است قسم است (۱)  
قطعی و یقینی (۲) ظنی (۳) دومی - تلک اول گفته کارست و تارک دوم نه گفته کار بد و نه مشاب و تارک سوم  
مشاب است از اول مراد اکل و شرب است با قطع برای صحت و بقای حیات نیست و در حالت  
ترک آن اگر نگاریم و بموجب لام ترکیب باشد و از دوم مراد علاج به ادویه است که فائده حکم ظنی دارد

پس اگر علاج نکرد و ببرد هیچ وبال نیست باز پرس نخواهد شد و اگر معالجه نمود تا هم باک نیست اما در صورت  
هم مثاب نخواهد شد زیرا که در حکم اباحت است لافی فعله ثواب و لافی ترک عقاب عتاب ندارد که  
متابعیت سنت و امتثال امر تدو و عباد الله و امتثال ذلک نیست کرده باشد بریت صبا لجه خود  
ثواب یا بد چنانکه حال همه سباحات است بریت محمود محمود و بقصد مذموم مذموم و در ذات خود نه  
نه محمود و نه مذموم و از سوم مراد علاج با فسون و رقیه است که فائز آن حکم دهم دارد و اگر کتاب آن  
خلاف توکل و شکننده است و ترک آن دلیل استقامت بر توکل و لهذا تا ترک مثاب نشود و درین  
سبقت عکاشه رضی الله تعالی عنه است که چون حدیث انیمینی از حضور سرور عالم صلی الله تعالی علیه وسلم  
شنید برخواست و گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم از امر و ترک نهیها بر خود لازم گرفته من بعد  
و دیگران هم چنین گفتند جناب سالت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند سبقت عکاشه است رضی الله  
عنه این سعادت از فیض ایشان بلوغ پذیر دیگران سبقت برده اند و شد آنچه که پیش از این

باید دانست که طلاق عند الله العجز الایستیا است و عتاق ضد الست مرد حتی الوسع عورت خود را  
طلاق ندید بگو مجبوری و افتراق بین الزوجین بچند وجه میشود یکی از طلاق و مافی حکم دوم موت سوم  
ازدادن اسلام از هر جانب که باشد مرد مرد شود یا زن از اینها یعنی طلاق و ازداد از امور اختیار  
است و سوم که موت است فطراری اما بموت زن مرد صغیر شود جز در حق نظر و لهذا او را غسل زن  
خود روا نبود و بموت مرد عتاق نکاح در حق زن باقی ماند تا انقضای عدت و در هند و مستان است  
اعمال و کثرت چهل مردان و زنان و طبع سحریات که موجب افتراق بین الزوجین باشد بسیار جاری  
و ساریست که بنا پاک غرضی دنیاوی معاذ الله ترک کسب شرک کفر میشوند همچنان در باره حبس و غیر  
فرق اعمال حرام و حلال نکنند خاصه زنان و تسخیر شوهران هر حیل که تواند بجا آرند و پابند عامل علوی  
و سفلی و ساحر هیچ ندارد همچنان برای شغای پسرن و فرزند و طو لعمرش و امثال ذلک رجوع صحره

و شیاطین با کلفتند و میگویند که ما خود میکنیم و گری میکنند بر او بال و دندانند که من رضی با کفر فیه و ایضا  
 منہم ای من زمرۃ الکفار اینفائده برای تنبیہ این گروه بیان آوردم باید که احتراز نمایند درین کار  
 چنان که نشت این امرست که از صدیکی شاید محتاط باشد و ریزد بسیار کافر شده لکاح خود را تباہ میکنند و لا  
 ولد الحرام پیدا شود و بقی ترکہ پدری بدو ولد الحرام از کذا بد جزی نیست اللهم احفظنا من سوء عملنا و وضعنا که از وجهه تخریج مردم بهر  
 نیز حرامست چه جای که با سور محرمه و کفریه و الحیا و با الله تعالی نور ۴۴ - ممنوعست بجز ذات باری تعالی  
 غیر مالک الملک الملوک گفتن و علی ہذا القیاس -

## لمعة سادسة و اخلاق و نصاب

نور ۱ - راز خود را بکسی مگو و السلک و اجازت الاثنین فشا نور ۲ - بر فعل عالم سنگر بگوید  
 گفتار که فبا... بر وجه و میشود ممکن است که خلاف سنت هم باشد و قول برای دیگر است و نیت

ایشان متوقع نیست که خلاف سنت باشد پس فعل اگر خلاف باشد بر آن عمل نکند و اگر موافق باشد  
 بعمل آورد همچنین قول نیز اگر گاهی خلاف نمی باشد که برای دیگر است نور ۳ - عادت بزرگان اختیار  
 مکن که عادت بها مخصوص بذات آنها باشد عبادت ایشان اختیار کن که مشترکست میان ایشان  
 و غیر ایشان از اینجا است که گفته اند تقلید عادت ضلالتست و تحقیق عادت هدایت یعنی سبب  
 آن عادت یافت کردن و بکنند آن رسیدن عین هدایت ایمان و محض تقلید بلا تحقیق بامیت و نیت  
 آن بگرای و دزدان را تقلید عبادت که مشترکست موجب قبی در جاست قصه حضرت موسی و خضر

علیهم الصلوٰۃ والسلام و عمل بر آن مناسب است و هو المعلوم المشہور كما در فی القرآن  
 العظیم فی سورة کہف نور ۴ - بدان و فاسقان را نصیحت کن تا شاید که تو بکنند و عیب نهارا  
 بکس مگو تا شوخ چشبی نگیرند و از تو راضی شد و خوشنود شده بر نصیحت تو عمل کنند نور ۵ - باز بر چنان

خود ترجم کن تا از برهستان خود ترجمه بینی نور ۴ - کسر او ششامده که دشنام بخوری  
 سبب شتم در دنیا تباه است و در عقبی گناه دشنام گویان چندی آبرو و هیاهو ندیده اند و از بدبختی  
 چنانچه جرحها که کشیده زبان زبان نه بین مرد نیاست و در عقبی آخر آدمی است نور ۵ - بر جانور  
 که داری از پیل تا کبوتر و از سپ تا سگ همه را خبر گیری آب و علف بر خود گیر که بے زبان بدبختی  
 و ترا در بند و ترا در آنها را مالک یکی است بهتر است از آنکه غافل نشینی و کفرش بینی در احادیث شریفه  
 باب تاکید الیک آمده است نور ۸ - من التمسول قائما و نعم ساعده ابتلاه الله سبلا و لا ادع له نور ۹  
 در مسجد سوای اعتکاف زیاده از حاجت نماند چه که از زیادت قیام خطا و ادب مسجد نخواهند ماند مسجد  
 برای نماز است نه برای خانه ساختن و در نماز هم افضل آنست که سوای فریضه سنن و نوافل هر برکت  
 در خانه خود گذارد و باز مستحلف را واجب تر است که ادب مسجد نگاه دارد نور ۱۰ - با ادب باش بی ادب  
 مشهور و در ادب و لیا و صفیا و التقیا و علما و فضلاء و فقها و کوشا و راجع ~~و در ادب و لیا و صفیا و التقیا و علما و فضلاء و فقها و کوشا و راجع~~ نور ۱۱ - در ادب و لیا و صفیا و التقیا و علما و فضلاء و فقها و کوشا و راجع  
 ادب بی ادب محرم گشت از فضل رب بی ادب خود را نه تنها داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد  
 از اولیا منکر مشو که خوف سوی خاندست و العیاذ بالله تعالی نور ۱۱ - ملاقات و اختلاط منافقانه  
 با کسی کن از دوستی نفاق دشمنی آشکارا خیر است نور ۱۲ - از کسی مجبور و سترق سمع مکن یعنی سخن  
 کسی پوشیده مشو که حرام است و ممنوع همچنین خط خفی و بند کسی دیدن و خواندن نجات و مخالفت  
 آمده است و بدترین عاداتهای دمیست نور ۱۳ - تا توانی انتقام از خصم بگیر جلیل کن تا جلیل  
 بیانی اگر کسی با تو خصومت پیش آید و حق تو بگیر گیرد و الا اظهار عجز کن و بالحاج و منت پیش او سبر بقدم او بنده  
 پیشش ایستد و از ناخدا حق تو را راضی شود و حمایت تو کند و بطرف تو شود اگر از این معنی راضی شود و حق تو  
 بگذارد و بر تو رحم کند فبها هم توقع یافتی و هم او را باطل است و در نه بنا چاری بدفع ظلم او بردازی اما  
 پنجاه نذر است خود را بستم اندازی نور ۱۴ - از قراقرمیان ترک صلوات رحم مکن مخصوص است پیشتر است

برنجاند و بر تو ظم روا دارند و بدی را بدی سهیل باشد جزا اگر مردی احسن الی من اسما  
 و خواه نخواه اگر بکنی که بغیر ترک چاره نیست پس انگاه ترک کنی اما برو چه جمیل کن بمصدق و صبر  
 علی بالقول و اجمعهم بحجمیلا این وصیت را سوگند آن چرا که بر قاطع رحم و عید سخت آمده است  
 اللهم احفظنا عن نوزله - با خوردن خود برین قول معاشرت کن از خوردن خطا و از بزرگان  
 عطا و از بزرگان برین مصرع - خطای بزرگان گرفتن خطاست نور ۱۶ - از نصیحت بزرگان  
 رنجیده مشوا تا دیب خوردن غافل نشین که هر دو غالی از فوائد نیستند نور ۱۷ - برادر مسلم را  
 روبروی ستایش کن سباده که نفس کشی کند و عجب نخوت و پندار در دل می پیدا شود و از این  
 روح در احادیث مانعت هم آمده است نور ۱۸ - با جان خود احسان و سلوک کن تا خداوند تعالی  
 از تو راضی باشد و حقوق او را چند آنکه توانی بکند و مثلاً اگر بر دیوار تو اندک تصرف خواهد کرد  
~~در این تو نفوذ یافت و او را بود آنرا اجازت ده و بطیب قلب روا دار و همچنین در دیگر امور نور ۱۹~~  
 بر راسی زنان کار بن مشوریر که ناقص العقل میباشد از ارباب شوره نیستند و زنان را حکومت  
 یعنی والی مکن که از منوعات است نور ۲۰ - وقت خشم خود را نگه دار که غضب شیطان است  
 ورنه هلاک شوی غضب شیطان آنست که از اشتغال نفس باشد و روحانی آنکه مطابق حکم الله و رسول  
 باشد مثل قتال با کفار و ردین و انتظام مظلوم از ظالم روحانی محمود شیطان مردود نور ۲۱ -  
 از خدا بترس و با خدا بساز تا همه خلق از تو بترسد و طبع تو شود نور ۲۲ - عیب کسی دیدن و پند  
 موجب جرم جزیل عادت مقبولان رب جمیل است اگر نصیحت کنی بر الا مکن بلکه خلوت چنانکه عادت  
 بزرگان دین است که در صورت پرده پوشی میماند پیوستاری خالق غرض و جل بر بنده می افتد  
 که از آن از یاد عزت و تعویذ نور ۲۳ (م سوال) دوست خالکسیست (جواب) آنکه در ملائکه  
 و موفقت کند و در خلا عیب غالی نصیحت فان النصح فی الملائه تقریر شد و شمس است که از برای مسک سیم

اذا عها و ان راسي منك حنفة و فنها -

## لمعه سابعه در بعض فوائد متفرقه

نور - اسلخ بر ماه چون شنید بر بار کلمه طیب بخواند و چهل و یکبار الحمد شریف میفهمد میفهمد آخر تسبیح یا اللهم  
بر بار دین سرایت از شیخ خود شنیده ام که مرشد مرشد ادین اترکاید اکید میفرمودند و اگر در سلخ نشسته افتد یا  
ابر و غبار بر آسمان باشد و آن ماه دو بار یعنی دو شب بخواند شب به و شب یک آنگاه بر قاری یا بچهرگز و در آخر نماز  
ایمن گردد و روزی کشاده شود و باید که ناخن کند نور ۳۰ چون از نماز فریضه فارغ شود دست راست بر تالید  
و بخواند بسم الله الذي لا اله الا هو الرحمن الرحيم اللهم اذ بعب عنى اللهم والحمد لله عا که در حدیث است  
از سنت شیخ بابو که در ماه عادت استند و گاهی ناخن میکشوند و فقیر البعد وصال تعلیم کردند نور ۳۰ اگر در چو  
عزیم جنبه و قرة آن بطور ساده هم بخمال عدم علم بعضی الفاظ اندام و نه بطور ساده خواندم الا بعلیه و تبیل  
دیگر و عیبه علویه کلان مثل جزئیاتی و چهل ساله عیبه سی در کل و باست اتمه و غیره برین و صم اشی حکو  
حاصل کرده بدفع خلل آسیب سحر و جفت نظرو امراض دیگر بطور عاملان سالها سال پرداختم و خلل هرگز نماند  
دفع ساختم این هم اندر سیاد و از ده سال اتفاق ماندن بعد کم کرده آهسته آهسته گزشتهم زیرا که جز تفسیر اوقا  
نفع دینی نبود و هو المقصود این قضیه بدین وجه در فائده علمی و مستقلة نوشتیم که مقصودم ازین نصیحتی است از انکوش  
جان شنیده بخمال دارند که اینکار بس پر خطر است زیرا که بمقابل با دوی می افتد و مضمون فصلنا بعضهم علی  
بعض و در عالم دائر و سائر است مبادا که با غالب تر بر خود ثوبت تعرض رسد و آنگاه مضرتی عظیم  
حال شود و از تجربه بمشورت رسیده که انجام کار چنین کسان بعضی عاملان عزیم غراب شده و نیز خوف  
سلب ایمان هم دارد و علوم با دینیکه البیس بعین انده با گاه با تعالی شده است از وقت تا ایندم که می بیند  
کمال رسیده بملح ایشان همین قدر است که بکثرت طاعت عبادت از صاحبین شمار میشوند بخلاف انسان

که مر او را ولایت خاص یعنی قرب بانی بدرج کمال میاست پس جن را از انسان این منزل عظیم  
 که در نیم قاص رفیع با وی مساوات ندارد تا غلبه چه رسد مگر در دیگر مراتب مثل حصول مرتبه تجلی صفات  
 و اسمائی که در عرف این فرقه را اعلان اعمال میگویند از انسان منزل نیست بلکه تواند که ترقی گیرد  
 پس عامل محض که چاشنی ولایت خاص نداشته باشد بروی غالب آمدن این فرقه ممکن است  
 از راه قوت علمی و دلو سلطنت که در کلامی قوت چه دلالت و چه عمل بیج غلبه ندارد و تا هم اندیشه نیست  
 که ایشان را عمری دراز میشود و این فضل علمی و غیره مورد نیست که اولاد عامل نیم عامل باشد پس  
 بعد موت اولاد عامل را نصرت شدیدی رسانند و دیگر اقربا و اعز را حیران و پریشان میکنند پس  
 بهتر ترک این فعل است یعنی بقوا بعد عاملان متوجه نشود تمیثا بر گا چیزی از اسما الهی نوشته  
 باشند همچنان بدید یک قاعده دیگر خاص ایجاد فقیر است که از ان حصول مطلب بخوبی میشود و بیج خطر  
 نمیداشد و ان نیست و قتی که حاجتمندانیکار پیش عامل آید عامل را باید اول سبب این را سانی بیند  
 آیا از وجه عداوت و بغض است یا از راه عشق و محبت زیرا که عشق اینان هم به انسان مضرت  
 میرساند که این قوم آتش است بوجه محبت حلول ایشان در جسم خاکی انسان ترکیب شخص اعتدالی  
 انسان را متغیر از اعتدال میکند که باعث اذیت میگردد و پس اگر سبب تکلیف تقاضای محبت است  
 انگاه اعمال افسردگی محبت فیما بین بجا آورد تا از نصرت پیدا شده علمی کی اختیار کند و اگر باعث  
 اذیت غضب و عداوت بهجت خطای که از انسان در زعم آن جنی سر بر زده انگاه عمل حوا  
 و میلان رست کند قوت غضبیه و نائره عداوت منطفی شده عقب گزار میشود و اگر سبب اذیت  
 فعلی ساحت است انگاه بقدر امکان عرفی و شرعی از ان ساحر التیام کرده فعل او را مستور کنند  
 یا قوت ساحر را سلب کنند همچنین دیگر تدابیر مناسبه بر کار آورده تا خلصی یابد یا بر میرود و چو نشکند  
 تا تنهیم و انهام بر وجه ایتلاف و التیام نماید و چیزی مثل گل و شیرینی و غیره



بطوریه داده راه نجات بکشاید و از عهد چو بیان گرفته بطور مصالحه برین را بساط نجات آرد ازین تداویج هم بترتیب شده  
که عفت گزاری میشود از نقصان و حضرت خود و ازین نظرم و مضیج انبلیث نسبت که هر دو دوست العقول نیستند بهر  
طریقه که ممکن باشد دفع کند و نور هم تا عده تلاوت قرآن در زمانه از چهل و یکم رسد روز ختم نیاید که در باقی وقت  
خواهد در قیامه ختم کند خواه در ماه کامل بر آخر ختم نمیشد فی الشوق مشهورست و بنا بر ختم سیومی قبل پس نمی بشود  
از فاتیحه تا آمده و از نامه تا یونس و از یونس تا بنی اسرائیل و از بنی اسرائیل تا شمس و از شمس تا زمره و از زمره تا الصافات و از  
الصافات تا قاف و از قاف تا آخر و قبل از فاتیحه تا یونس و از یونس تا لقمان و از لقمان تا آخر قرآن و در وقت بعضی بعضی  
غیر است یعنی از فاتیحه تا یونس و از یونس تا روم و از روم تا آخر طریقه دیگر نیز نمیشد و است که در احزاب گویید  
آلن جلالی است چنانکه فی الشوق جمالی و آن این است از فاتیحه تا انعام و از انعام تا یونس و از یونس تا طه و از طه  
تا عبکوت و از عبکوت تا زمره و از زمره تا الصافات و از الصافات تا آخر قرآن مجموع هر حرف آن فایده و است  
و بطریقه آن است که هر روز یکبار در پنج نوبت در مدت بست و چهار بوم ختم کنان طریقه براسه فتنه حاجت  
ذاتی و دنیوی و ستودن خداوند و معمول حضرت سیدنا شاه آل محمد قدس سره العزیز است الله تعالی  
بار از یون تا استقامت عطا فرماید آمین یا رب العالمین و طریقه دیگر است که فقیر میخواهد از سوره بصورت ختم میشود  
و یکبار در پنج آن بحساب می آید و چون از زوال فاتیحه و بعد از آل عمران سوم تا چهارم و از پنجم تا انعام  
ششم اعراف هفتم انفال و نوبه هشتم یونس تا هود و هجده یوسف تا ابراهیم با نوح تا نخل و بنی اسرائیل  
تا کهف و میریم تا انبیاء و زمره و فرقان تا نخل و قصص تا روم و لقمان تا سبأ و فاطر تا ص در قرآن سوره و شعرا  
تا جاثیه و احقاف تا و انجم و قمر تا متحه و صف تا مدثر و قیامه تا آخر قرآن نورده اگر خواهی که از حال خبر و شرموست  
مطلع شوی اگر در تنیم مینی شکید و در کار بجا آرد اگر در تخریب مینی استغفار و حق امان بخوان و با کسی که  
که صلوات دین است همین تقدیرت کافی است العاقل تکفیه الاشارة پس باید که این تسبیح وقت ختم بخوانی  
و ثواب آن بروج میت بخشد و بلا تکلم مشغول خواب شوی هر چه که حال آن روح خواهد بود و بانو خواهد گفت



تأليفه ظهور العجزة والرافعة من الفضلة وغيرهم من المهتمين حامى محى الشرعية العرف والدين المبين  
 الحديث القصة العرفى الاديب الاربى البليغ المعلق المناظر المتكلم مولانا الاصل مولوى احمد رضا  
 صاحب البيرلوى كليله اعظم الكرم حضوره يرفقيه العرف فاكهة الاولي مستدى الواصلين مولى الكليلين  
 حضرت جناب سيد شاه آل رسول صاحب ابرهوى رضى الله عنه انه ومقرب بارگاه باجاه ومنتاز بهم  
 سر يا اعز حضرت مصنف كتاب وامت فضائلهم - سراج العوارف فى الوصايا والمعارف قدوى  
 من العلوم غرر الفوائد واهدى المفهوم والفرائد كتاب باهر + ام صواب زاهر + ام عجاب زاهر بل سجا  
 طر + بل فوق ما كتبه الادباءم والخواطر فقد حل محل البدر فى ظلم الدياجر + وقع موقع القطر فى ظلم الدياجر  
 + مسترى ذلك + اكلت هناك + ولو الاضيق لطاق النطق + عاينه من محاسن حق + وساقب صدق  
 + لاريتاك ما تقر به الاعيان + واسمعاك ما تله الايمان + واهمناك ما تله الاذنان + ولكن فى  
 ظلمة الشمس ما يغيبك + عن وصف يعينك + فلتنظر على نتيجة للطبع + انشائها الآن فى تاريخ الطبع + ولكن  
 كفى ما تهف بالث + اذ اتانى فقال كفى ويؤاخذك + جارسراج العوارف فى الوصايا والمعارف سنة  
 واعين هذا البند الجليل بامتداد ظله الجليل الطيلس دهايين الله على ما دلى + والمصلين بالسلام على اكرم  
 مولى + والده وصحبه الكرام العلى دى هذه على ما ترمى والمحمد العلى الاعلى +

يا سيدى يا ابن غر عطارف	ويا احمد النور نور الاعارف
كلامك نور بهار السلاسل	وشهد مصفى عن الزين صارف
وتحقق ترويح كشف القلوب	دليل اليقين سراج العوارف
ولا غرو ان جارسناك سراج	فالك نوزى نادى المعارف
ارائنا ركب بالليل شمساً	وشمس بليل عجب وطاف
بالمير بھدى ويھدى ويندى	سراج والمعادى المعارف

هو الصحيح يخلو ويحيط فهل يشك في تليده وطارف	يعين وحيثما ومن شين قارف واين فابن تراه الطوارف
كان الكتاب نفيسه رجوت رضاك بتاريخ طبعه	فخر لعارف وعبر لعارف تقلت وفي الخلد الرعارف
سراج العوارف نورته سراج سنار سراج العوارف	فكنت سنار سراج العوارف سراج سنار سراج العوارف

قطعه تاج نفيس كتاب مستطاب از بنيت طبع سليم و فهم مستقيم جامي اسلام حاجي كافر نظام رئيس و راس علوم عقليين سراج  
سراج نفيسه فاسح مكاييد بين و حالين وافع وساوس شياطين بطلين سراج شريف مصباح طرقت جامي الحروف  
مولانا قاضي محمد عبدالمقتدر قادري دامت برکاتهم العلية

ابشري لكم اقبال الطلاب خيرات بنازلان بدافيه الهدى وهدا	فالمه حرف بانوار و نفحات فد انقدور قار المسترات
طوبى لمن اعثره الابان عرق لنا ابدي سراج من العرفان والحكم	فيه ضلال الوري سوس رايه من برج منقذ شمس الهدايات
نور الوري احمد النوري ذو كرم هو الذي احرق القنوي بوارقه	مولي السدي والهدى الكرامات ابو الحسين الذي جارب ايات
بنا سويد دين الله بمقتدا ابدي الخواج والرافض صاره	ونقتر الخ من من الهدايات بزيج اسرار عرفان تركيات
بنا منير سراج العلم والحكم	فد اهل تفيض كاموات اكرم من سراج ذي الهدايات



[illegible]

۶۳	۱۰	می شود	می شنود	۸۰	۱۵	نفرموده	به فرموده	۱۰۰	۸	بطالب	بطالت
۶۴	۱۳	صورت	صوت	۸۱	۱۹	چیلین ست	چیلین ست	۱۳۳	۱۳	کثرات	کثرة
۶۵	۱۸	ولایت	ولایت عامه	۸۱	۸	خص	تخص	۱۰۱	۳۲	۱۲۱	۱۲۱
۶۶	۲۰	عزایت	عزایت	۸۱	۱۰	علا و ملا	علا و ملا	۷	۶	لانعام	کالا لانعام
۶۷	۱۳	چاپه	چان	۸۱	۱۲	کارم	محارم	۱۰۲	۱۴	حول	قول
۶۸	۲۰	دکفهر	در کفهر	۸۱	۱۶	فرمایند	فرمایند فرمودند	۱۰۳	۱۵	بنوب	بنوت
۶۹	۲۱	حاره	چاره	۸۲	۱	نصیب	نفسب	۱۹	۱۹	رنزان	نزلان کنده
۷۰	۲۱	مشتی	مستی	۸۲	۱	القنور	القنور	۱۰۴	۴	اکینه وار	آینه و در
۷۱	۲۵	الزام	الزم	۸۳	۱۰	هل اصل	بی الاصل	۱۰۵	۱۳	زمانه	زمانا
۷۲	۱۹	بردارش	بردارش	۸۵	۱۰	بانی الطمعه و حل	بانی الطمعه و حل	۱۰۵	۱	اوسته	وسته
۷۳	۴	بنانه	سزایتیه	۸۸	۴	نیست	اینست	۹	۹	صهری	صهری
۷۴	۸	مشابه	مشابه	۸۹	۲	ولبت	لست	۱۳	۱۳	مطلقا جائز است	مطلقا جائز است
۷۵	۱	تاق	تاق	۹۰	۶	سواى	سوس	۰	۰	۰	۰
۷۶	۲	کلبوری	کلبوی	۹۰	۸	خودرا	خودرا	۰	۰	۰	۰
۷۷	۱۱	کسی	کس	۹۱	۱۳	سنوائی	سنوائی	۰	۰	۰	۰
۷۸	۸	ساخت	ساخت	۹۲	۱	تخفقه	تخفقه	۰	۰	۰	۰
۷۹	۱۳	ثاقله	ثاقله	۹۳	۲	پنهان	پنهان	۰	۰	۰	۰
۸۰	۱۶	تفاضل	تفاضل	۹۳	۱	ودل	ودل	۰	۰	۰	۰
۸۱	۴	عنوانت	عنوانت	۹۴	۱۳	ایره	ایره	۰	۰	۰	۰
۸۲	۱۵	حکم	حکم	۹۵	۱۳	الکشف	الکشف	۱۰۰	۱	آکای	آکان
۸۳	۱۶	حکم	حکم	۹۵	۱۲	صنعت	صنعت	۱۰۸	۲۲	تیار	طیار
۸۴	۱۱	مختصرا	مختصرا	۹۶	۱۷	احلالت	احلالت	۷	۷	بعجبت	بعوت
۸۵	۱۳	خمار	خما	۹۶	۱۰	سے	سے	۷	۱۱	آکسرا	آکرا
۸۶	۲۷	قان	قازن	۹۷	۱۱	نگال	نگال	۱۰۹	۱۳	وهر	وهر
۸۷	۱۱	داخل شود	داخل	۹۷	۱۱	ستر	ستر	۱۱۰	۱	موزی	موزی
۸۸	۱۱	دار	داین	۹۸	۱۳	ثانیه	ثانیه	۱۱۱	۳۳	عمر موزی	عمر موزی
۸۹	۱۱	النسب	النسب	۹۸	۴	عنايت	عنايت	۱۱۲	۱۳	معدوری	معدوری
۹۰	۱۱	حافظا	حافظا	۹۸	۱۳	بهمه	بهمه	۱۱۳	۱۰	مختفیه	مختفیه
۹۱	۱۱	واضفا	واضفا	۹۸	۱۸	فضل	فضل	۷	۱۱	زیارت	زیادت
۹۲	۱۱	بعد	بعد	۹۹	۸	تخفیه	تخفیه	۱۱۴	۳۳	فهم	فهم
۹۳	۱۱	هر	هر	۱۰۰	۳۳	ادبرسم	ادبرسم	۷	۴	شربت	شربت





CALL No. ۱۳۱۰۳۵۹ ACC. NO. ۱۲۱۳۲

AUTHOR

TITLE راجع الوارف في الوسايا والبرادف

۱۹۱۱  
۲۴۳۲  
۱۳۱۰۳۵۹

راجع الوارف في الوسايا والبرادف

Date	No.	Date	No.
For borrowing			
At			
7-8-48			



MAULANA AZAD LIBRARY  
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :- PERSIAN SECTION

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-book and 10 Paise per volume per day for general books kept over-due.